

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قحطی بزرگ

(۱۲۹۸ - ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ م)

محمدقلی مجد
ترجمه: محمد کریمی



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بهار ۱۳۸۷

مجد، محمدقلی، ۱۳۲۵ -

قحطی بزرگ (۱۲۹۸ - ۱۲۹۶ش/۱۹۱۹ - ۱۹۱۷م) محمدقلی مجد.

تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶.

۲۳۵ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.

شابک: 978-964-5645-87-6: ریال ۲۵۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: The Great Famine and Genocide in Persia 1917-1919

کتابنامه به صورت زیرنویس.

ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۳۹۳ق. جنگ جهانی اول، ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴م --

ایران. قحطی -- ایران -- تاریخ -- ۱۳۳۸ - ۱۳۳۶ق. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۹۵۵/۰۷۵۲۰۴۴

۱۱۵۹۸۱۹

DSR۱۴۶۲/۳م۳

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۶۶۶۷۰۴

قحطی بزرگ

(۱۹۱۹ - ۱۹۱۷م)

(۱۲۹۸ - ۱۲۹۶ش)

محمدقلی مجد

ترجمه: محمد کریمی

بهار ۱۳۸۷

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۶۴۵ - ۸۷ - ۶

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

تهران: صندوق پستی ۳۳۳ - ۱۹۶۱۵

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۳	سخن مترجم
۱۵	فصل اول
۱۵	مقدمه
۱۵	ایران در جنگ جهانی اول
۱۸	قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷
۲۱	دلایل قحطی
۲۶	تنگنای مالی
۳۱	فصل دوم
۳۱	قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷: گزارش مستند
۳۳	آغاز کمبود مواد غذایی؛ پاییز ۱۹۱۶
۳۶	گزارش‌های اولیه درباره قحطی
۴۳	گرسنگی فراگیر
۴۵	مشاهدات ژنرال دنسترویل
۴۷	قحطی و وبا، بهار ۱۹۱۸
۵۰	گزارش‌های وایت و ساوثرد

- ۵۳ قحطی در غرب ایران؛ مشاهدات سرگرد داناهاو
- ۵۷ قحطی در آذربایجان
- ۶۹ قحطی در خراسان
- ۷۳ قحطی ادامه می‌یابد
- ۷۶ قحطی در فارس
- ۷۹ فرمانفرما و امدادسانی به قحطی‌زدگان در شیراز
- ۸۰ بهبود اوضاع در تهران؛ بهار ۱۹۱۹

فصل سوم

- ۸۵ قتل‌عام حقیقی؛ کاهش جمعیت ایران، ۱۹۱۹-۱۹۱۴
- ۸۵ جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴
- ۸۷ اعلام آمار خلاف واقع درباره جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴
- ۹۱ تلفات هولناک؛ جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹

فصل چهارم

- ۹۷ تخریب و غارت به دست روس‌ها
- ۹۸ گزارش مطبوعات از احتکار غله به دست روس‌ها
- ۱۰۳ گزارش‌های دیگری از بدرفتاری‌های روس‌ها
- ۱۰۹ تلاش انگلستان برای مقصر جلوه دادن روس‌ها در مورد قحطی
- ۱۱۳ تلاش انگلیسی‌ها برای مقصر جلوه دادن دمکرات‌های ایران
- ۱۱۹ قحطی در فارس

فصل پنجم

- ۱۲۱ محروم کردن ایران از غذا؛ خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها
- ۱۲۲ دسترویل و داناهاو و خرید مواد غذایی در غرب ایران
- ۱۳۱ خرید غله انگلیسی‌ها در ایران
- ۱۳۱ اداره تدارکات محلی
- ۱۳۶ نظرات دولت ایران درباره خریدهای غله توسط انگلیسی‌ها

- ۱۳۸ صادرات آذوقه و مواد غذایی از ایران به باکو توسط انگلیسی‌ها و قحطی در گیلان
 ۱۴۴ پلیس شرق ایران و خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها
 ۱۴۷ بالا رفتن ارزش پول ایران
 ۱۵۱ خرابکاری انگلیسی‌ها در تجارت خارجی ایران
 ۱۶۰ تفتیش ارزاق

فصل ششم

- ۱۶۵ محروم ساختن ایران از پول
 ۱۶۶ استمهال
 ۱۶۹ تلاش برای گرفتن وام از آمریکا
 ۱۷۳ پرداخت‌های ماهانه و درخواست روسیه و انگلیس برای تشکیل «کمیسیون مالی»
 ۱۷۵ یادداشت انگلیس و روسیه، پاسخ ایران و تعلیق پرداخت‌های ماهانه
 ۱۷۸ یادداشت معین‌الوزاره و مقاومت در برابر کمیسیون مالی
 ۱۸۳ ضبط درآمدهای نفتی
 ۱۸۷ کنترل شرکت نفت انگلیس و ایران به دست دولت انگلستان
 ۱۹۲ اوضاع اقتصادی در پاییز ۱۹۱۷؛ تورم وحشتناک
 ۱۹۴ مشکلات مالی پس از انقلاب روسیه
 ۱۹۷ ضعف دولت ایران
 ۱۹۷ امدادسانی آمریکا در ایران
 ۲۰۳ یهودیان ایران؛ قحطی و کمک امدادی آمریکایی‌ها
 ۲۰۶ ایران در جستجوی کمک آمریکا

فصل هفتم

- ۲۱۱ دعاوی ایران در ورسای و آغاز لایوشانی
 ۲۱۳ تظلمات اقتصادی اظهار شده ایران
 ۲۱۸ دلایل ادعا شده درباره قحطی

فهرست اعلام

پیشگفتار

با وجود بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول، در طول این جنگ ضربات و خسارات جبران‌ناپذیری بر پیکر میهن و ملت ما وارد آمد. ورود بی‌محابای قوای بیگانه و نیروهای متخاصم به خاک ایران، در فقدان یک دولت قوی و متمرکز و دارای سامانه اداری کارآمد، هرج و مرج و ناامنی و پراکندگی و بی‌ثباتی را دامن زد و به تشدید ضعف دولت مرکزی و وخامت حال و وضع اقتصادی و اجتماعی مردم ایران انجامید. در نتیجه ایران بی‌طرف که با هیچ کشوری در جنگ نبود، تقریباً به اندازه یک کشور در حال جنگ خسارت و خرابی تحمل کرد.

در میان آن همه نابسامانی و بدبختی، بروز قحطی بزرگ و فراگیر در ایران مزید بر علت شد؛ قحطی‌ای که علاوه بر خشکسالی چند ساله، حضور نیروهای بیگانه - به ویژه قوای انگلستان - در تشدید آن مؤثر و بلکه از علل اصلی آن بود؛ و در نتیجه آن شمار زیادی از مردم ایران، در ابعادی باور نکردنی به ورطه مرگی هولناک افتادند.

اخبار و گزارشهای مربوط به این قحطی در روزنامه‌های آن زمان و کتابهای تاریخی که به حوادث آن دوره پرداخته‌اند و خاطرات بعضی از رجال و دست‌اندرکاران - از جمله خاطرات بعضی از افسران انگلیسی که

در آن دوره در ایران حضور داشتند و از نزدیک شاهد ماجرا بودند. تا حدودی منعکس شده است. اما - از کتاب *فرمانفرما و قحطی شیراز* نوشته دکتر حافظ فرمانفرمایان که بگذریم - تاکنون هیچ اثر مستقلی درباره قحطی بزرگ ایران و ابعاد فاجعه آمیز و باورنکردنی آن و علل و عوامل تشدید و ادامه و گسترش آن، تألیف و منتشر نشده است؛ و کتاب حاضر اولین اثر در این زمینه است.

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از پژوهش آقای محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم آمریکا که در آن کشور چاپ و منتشر شده است و عنوان آن «The Great Famine and Genocide in Persia 1917-1919» می‌باشد.

وی پژوهش خود را در زمینه قحطی بزرگ در ایران با تکیه بر اسناد و مدارک و گزارشهای آرشیو وزارت خارجه آمریکا و نیز اخبار و اطلاعات و گزارشهای موجود در روزنامه‌های آن دوره، به ویژه روزنامه‌های *رعد* و *ایران* و همچنین خاطرات افسران و فرماندهان انگلیسی حاضر در ایران در زمان جنگ جهانی اول به پایان برده است. همان‌طور که اشاره شد، پژوهش آقای مجد اولین کار جدی و مستقل درباره قحطی بزرگ در ایران در دوران جنگ جهانی اول و ابعاد فاجعه آمیز آن - که نویسنده از آن به «هولوکاست واقعی» تعبیر کرده - و نقش انگلستان در تشدید و ادامه آن است.

نویسنده در ضمن پژوهش خود اخبار و گزارش‌های دست اول و رقت‌انگیزی از نتایج حضور نیروهای نظامی بیگانه و عملیات و اقدامات آنان در ایران ارائه داده است؛ اقداماتی که با «جنایت جنگی علیه غیرنظامیان» همسان و برابر بوده است. او نشان داده است که چگونه نیروهای انگلستان، در حالی که مردم یک شهر از گرسنگی به جان آمده بودند، آذوقه‌ای را که از شکم گرسنه همان مردم زده بودند، به هنگام عقب‌نشینی از برابر نیروهای عثمانی برای آنکه به دست حریف نیفتد، یکجا از میان بردند (ص ۲۳)؛ و نیز چگونه ارتش انگلستان برای تدارک آذوقه مورد نیاز نفرت خود در ایران، به جای وارد کردن آذوقه از

هندوستان، به لطایف‌الحیل اقدام به جمع‌آوری و خرید گندم و جو و سایر مایحتاج مردم گرسنه و قحطی‌زده ایران می‌کند تا در ناوگان دریایی انگلستان جای خالی بیشتری برای ترابری نظامی ارتش انگلستان باقی بماند، زیرا وارد کردن گندم از هندوستان، مستلزم حمل آن با کشتی است (ص ۲۵)؛ و نیز چگونه ژنرال انگلیسی مسئول تدارک آذوقه در گفتگو با دیپلمات آمریکایی از این «زرنگی» به خود می‌بالد (همان جا)؛ و نیز چگونه نیروهای متجاوز روسیه در فصل زمستان در منطقه سردسیر غرب ایران، برای تأمین هیزم موردنیاز خود به خانه‌های مردم هجوم می‌برند و در و پنجره خانه مردم بی‌دفاع و بی‌پناه را از جا می‌کنند و می‌سوزانند؛ و مردم بیچاره و فلک‌زده را در میان برف و یخبندان به داس تیز و بی‌رحم سرما و گرسنگی می‌سپارند تا دسته دسته درو شوند (ص ۱۰۷)؛ و نیز چگونه کنسول روسیه به وحشی‌گری نیروهای نظامی کشورش در ایران اعتراف می‌کند و...

ممکن است خواننده این کتاب دریابد که آقای مجد بر آن بوده است که ثابت کند عملکرد ارتش انگلستان در ایران مسبب اصلی تشدید فاجعه قحطی بزرگ بوده است. این دریافت کاملاً درست است و خود ایشان در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید: «عجیب‌تر از همه نقش بریتانیا در این فاجعه است. قحطی بزرگ در زمانی اتفاق افتاد که سراسر ایران در اشغال نظامی انگلیسی‌ها بود. ولی انگلیسیها نه تنها هیچ کاری برای مبارزه با قحطی و کمک به مردم ایران نکردند، بلکه عملکرد آنها اوضاع را وخیم‌تر کرد و سبب مرگ میلیونها نفر از ایرانیان شد. درست در زمانی که مردم ایران به دلیل قحطی نابود می‌شدند، ارتش بریتانیا مشغول خرید مقادیر عظیمی غله و مواد غذایی از بازار ایران بود و با این کار خود هم افزایش شدید قیمت مواد غذایی را سبب می‌شد و هم مردم ایران را از این مواد محروم می‌کرد. جالب‌تر این که انگلیسی‌ها مانع واردات مواد غذایی از آمریکا، هند و بین‌النهرین به ایران شدند. به علاوه، در زمان چنین قحطی عظیمی، انگلیسی‌ها از پرداخت پول درآمدهای نفتی ایران استنکاف

ورزیدند. چنین اقداماتی را قطعاً باید جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت به شمار آورد. هیچ تردیدی نیست که انگلیسی‌ها از قحطی و نسل‌کشی به عنوان وسیله‌ای برای سلطه بر ایران استفاده می‌کردند.^۱ اما از سوی دیگر، خواننده می‌بیند که مستندات عمده و اصلی این کتاب، اسناد آرشیو وزارت خارجه آمریکا است و ممکن است در ذهنش این سؤال پدید آید که در تحقیق درباره ماجرای به این اهمیت که انگلستان متهم اصلی آن است - چرا از اسناد و مدارک انگلیسی خبری نیست؟ در پاسخ به این سؤال مقدّر آقای مجد چنین پاسخ داده است: «میان عملکرد دولت‌های آمریکا و انگلیس در زمینه انتشار اسناد طبقه‌بندی شده تفاوت جالبی وجود دارد. در آمریکا قانون آزادی اطلاعات وجود دارد. طبق این قانون دستگاه‌های دولتی موظفند پس از گذشت ۳۰ سال اسناد طبقه‌بندی شده خود را علنی کنند و اگر بخواهند سندی را همچنان در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارند، باید دلیل موجهی ارائه کنند. در چنین مواردی، محقق می‌تواند با استناد به قانون آزادی اطلاعات، خواستار علنی شدن سند فوق شود. اگر دستگاه دولتی مربوط امتناع کند، محقق می‌تواند در دادگاه فدرال اقامه دعوی کند و سرانجام با حکم دادگاه سند را به دست آورد. در انگلستان مسئله کاملاً فرق می‌کند. در این کشور قانون آزادی اطلاعات وجود ندارد. دولت بریتانیا می‌تواند اسناد را همچنان در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارد و تنها اسناد گزیده و دستچین شده را در اختیار محققین قرار دهد. به علاوه، امکان اقامه دعوای محققان علیه دولت به خاطر علنی نکردن اسناد تاریخی نیز وجود ندارد. به این دلیل، دستگاه‌های دولتی بریتانیا می‌توانند تا هر وقت که بخواهند اسناد را در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارند و از انتشار آن خودداری کنند.

یک نمونه چشمگیر و مهم، اسناد وزارت جنگ و اسناد نظامی انگلیس در رابطه با ایران سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۱۴ است. این اسناد هنوز در حالت

۱- فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

طبقه‌بندی شده قرار دارند و اعلام شده که تا پنجاه سال دیگر، یعنی تا سال ۲۰۵۳، علنی نخواهند شد. حتی اگر این پنجاه سال نیز طی شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که این اسناد حتی در آن زمان نیز علنی شوند. در اینجا، انسان حیران می‌شود که انگلیسی‌ها می‌خواهند چه چیزی را پنهان کنند؟^۱

«مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» با هدف معرفی این تحقیق بدیع و نیز طرح موضوع و فتح باب بحث و پژوهش درباره نقش بیگانگان در تشدید ابعاد قحطی فاجعه‌آمیزی که به مرگ جمعیت زیادی از مردم ایران انجامید، اقدام به انتشار ترجمه این اثر می‌کند. باشد که انتشار آن انگیزه‌ای برای پژوهشگران علاقمند به تحقیق در این زمینه و اظهار نظر صاحب‌نظران و مآلاً روشن‌تر شدن تاریخ معاصر ایران گردد.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

سخن مترجم

هنگامی که عباس میرزا در مشهد از ورم کبد از دنیا رفت، برخی گفتند این بیماری نبود که او را از پای درآورد؛ بلکه این قرارداد ترکمانچای بود که او را دق داد و کشت. گویی او دانسته بود کشورش تا یکصد و چهل و پنج سال بعد روی آسودگی نخواهد دید. حمایت روس‌ها از ولایت عهدی او در ترکمانچای شاید نخستین گام در از دست رفتن استقلال کشوری بود که او آرزوی پادشاهی‌اش را با خود به گور برد.

در این یکصد و پنجاه سال، سرزمینی که طی قرن‌ها آوازه‌اش در میان قدرتمندان عالم طنین‌انداز بود، دستخوش دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم بیگانگانی شد که هر آنچه خواستند بر سرش آوردند و هر آن رادمردی که سر برآورد تا آن شوکت و عزت را بازستاند از میدان به در کردند. و این عقده فرو ماند تا به همت پیر معنا یافته‌ای در زمستان ۵۷ گشوده شود.

یکی از تلخ‌ترین برهه‌ها از این دوره یکصد و پنجاه ساله، دوره استبداد صغیر تا استبداد رضاخانی بود؛ دوره‌ای که کشور در نابسامانی پس از یک نهضت ناکام اجتماعی، شیرازه حکومتش از هم گسیخته و در

هر پاره‌اش بیگانه‌ای برای خود دم و دستگاهی به هم زده است. در شمال روس، در جنوب و شرق انگلیس و در غرب عثمانی. فقر و جنگ و بی‌نظمی همه جا را دربرگرفته و اگر غیرتمندانی همچون مدرس و میرزا کوچک به پا می‌خیزند تا چاره‌ای کنند، اوضاع چنان است که فریادشان ره به جایی نمی‌برد؛ اگرچه یادشان جاودانه می‌گردد.

این اثر که پیش روی شماست به بخشی از این برهه تلخ تاریخ ایران می‌پردازد که بی‌گمان در دیگر آثار مربوط به این دوره کمتر به آن پرداخته و یا اصلاً نپرداخته‌اند.

در تابستان سال ۸۴ نسخه‌ای از این کتاب به دستم رسید و وقتی آن را به سردبیر محترم فصل‌نامه *مطالعات تاریخی*، نشان دادم، مهجور ماندگی موضوع چنان بود که با نظر ایشان مقرر شد ضمن ترجمه مختصری از آن، اثر و نویسنده‌اش طی مقاله‌ای در این فصل‌نامه معرفی گردند.

انتشار آن مقاله مقدمه‌ای شد برای تصمیم‌گیری برای ترجمه کامل آن که هم‌اکنون پیش روی شماست.

در پایان بر خود بایسته می‌دانم، ضمن ادای احترام به روان پاک پدرم که در کودکی مرا ترک گفت و قدردانی از زحمات خالصانه مادرم و شکرگزاری مهر بی‌مثال همسرم، ترجمه این اثر را، هر چند ناچیز، نثار اسطوره‌هایی کنم که بر فراز بلندترین قله‌های غرور و شرف، برای افراستگی پرچم مقدس این سرزمین به خاک افتادند؛ از بلندیهای قفقاز تا سواحل بوشهر؛ و ... تا شلمچه.

محمد کریمی

تهران - پاییز ۱۳۸۶

فصل اول

مقدمه

بی‌تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۹ تا ۱۹۱۷ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. در این پژوهش نشان می‌دهیم که چگونه نزدیک به ۴۰٪ از جمعیت ایران به سبب گرسنگی و سوء‌تغذیه و بیماری‌های ناشی از آن از صحنه روزگار محو شدند. بی‌شک ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول است. هیچ کشوری خسارتی در این ابعاد را در نگاه مطلق و یا نسبی تحمل نکرده است. با اینکه قحطی بزرگ ایران از بزرگ‌ترین قحطی‌های دوره معاصر و از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های قرن بیستم است، اما ناشناخته باقی مانده است. تاریخ ایران را در دوره جنگ جهانی اول، نمی‌توان بدون درک آنچه که در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ رخ داد، دریافت. قطعاً برجسته‌ترین واقعیت‌ها درباره نسل‌کشی ایرانیان طی این سالها پنهان مانده است؛ واقعیتی که می‌توان درباره‌اش چندین جلد نگاشت. نتایج این پژوهش فراتر از ابعاد این تک‌نگاری است و در اینجا هدف، تنها ضبط وقایع بوده است.

ایران در جنگ جهانی اول

در تحلیل تاریخ ایران در دوره جنگ جهانی اول، بازشناسی چهار

مرحله شاخص این جنگ در ایران مفید است. در مرحله نخست - نوامبر ۱۹۱۴ تا پایان ۱۹۱۵ - انگلیسی‌ها، ترک‌ها [ی عثمانی] و روس‌ها بی‌طرفی ایران را نقض کردند؛ بریتانیا و روسیه برای تقسیم جدید ایران به توافقی پنهانی رسیدند و ایرانی‌ها نیز با کمک آلمانی‌ها برای بیرون راندن روس و انگلیس منفور، شجاعانه تلاش کردند. در مرحله دوم - دسامبر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ - ایران بار دیگر مورد تهاجم انگلستان و روسیه قرار گرفت؛ تلاش عثمانی به سرانجامی نرسید و روسیه و انگلستان بخش‌های وسیعی از خاک ایران را به کنترل خود درآوردند. انگلستان که پیش‌تر بخش‌های جنوب غرب ایران - خوزستان - را در نوامبر ۱۹۱۴ اشغال کرده بود، از ۱۹۱۵ استیلای خود را بر دیگر مناطق جنوب و غرب ایران گسترش داد: اشغال بوشهر در ۱۹۱۵؛ و تأسیس پلیس شرق ایران در ۱۹۱۵ و ورود «هیأت سایکس» به فارس در ۱۹۱۶. در مرحله سوم - آوریل ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ - انقلاب روسیه رخ داد؛ ارتش روسیه در ایران از هم پاشید و کشور را ترک کرد. ایالات متحده به نفع متفقین وارد جنگ شد. انقلاب روسیه، ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول به نفع متفقین در بهار ۱۹۱۷ و موفقیت انگلستان در بین‌النهرین - از جمله خارج شدن بغداد از دست ترکان عثمانی در مارس ۱۹۱۷ - اوضاع را در ایران کاملاً تغییر داد و وضعیتی به وجود آورد که انگلستان توانست تمام خاک ایران و نیز بخش وسیعی از خاور نزدیک را به تصرف درآورد. روسیه تزاری - رقیب تاریخی انگلستان در ایران - از صحنه خارج شد و دو قرارداد تقسیم ایران - اوت ۱۹۰۷ و مارس ۱۹۱۵ - بی‌اثر شد. با ورود ایالات متحده به نفع انگلستان و فرانسه، متفقین از پیروزی خود اطمینان یافتند. ورود نیروهای آمریکایی به اروپا، انگلیسی‌ها را قادر ساخت تا نیروهای بیشتری را در قالب نیروی موسوم به دنسترفورس به خاور نزدیک و ایران منتقل کنند. افراد این نیرو از جبهه‌های غرب اروپا به ایران گسیل شده و در بهار ۱۹۱۸ به این کشور هجوم بردند. با این وضعیت تا ژانویه ۱۹۱۸، تنها بخش کوچکی از

نیروهای روس در ایران باقی ماند.

مرحله چهارم از ژانویه ۱۹۱۸ آغاز شد که طی آن نیروهای انگلیسی به غرب، شمال و شرق ایران حمله کردند و مناطقی را که پیش‌تر در اختیار روس‌ها بود، به اشغال خود درآوردند. تهاجم تمام عیار انگلیسی‌ها و اشغال بخش‌هایی از ایران که در قرارداد پنهانی مارس ۱۹۱۵ به روسیه واگذار شده و پیش از آن در اشغال آنها بود، موضوعی است که تاکنون بسیار گذرا بدان پرداخته شده است. از همان آغاز کار، بریتانیا خبر تهاجم به غرب ایران را به شدت پنهان می‌داشت؛ به گونه‌ای که «دسترفورس» به «نیروی هیس-هیس» معروف شده بود.

انگلیسی‌ها تا ژوئیه ۱۹۱۸ ایران را به اشغال خود درآوردند. قرار بر این بود که نیروهای بریتانیا در مه ۱۹۲۱ ایران را ترک کنند؛ یعنی ایران در حدود سه سال و نیم در اشغال نظامی بریتانیا قرار داشت. نیروهای بریتانیا هم در فوریه (نه در مه) ۱۹۲۱، یعنی پس از کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) از ایران رفتند. با این کودتا بریتانیا، دیکتاتوری رضاخان را- که در ۱۳۰۴/۱۹۲۵ رضاشاه پهلوی شد- در ایران مستقر کرد. از این به بعد، تا سی سال ایران در دست بریتانیا بود؛ تا در اواخر دهه ۱۹۴۰ که آمریکا جای بریتانیا را گرفت.^۱

من در پژوهش دیگری، به تفصیل، به اوضاع نظامی، سیاسی و دیپلماتیک ایران در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ پرداخته‌ام.^۲ پژوهش حاضر به جنبه سرنوشت‌ساز جنگ در ایران، خصوصاً قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ می‌پردازد. برای ایران، این دوره سرنوشت‌سازترین مرحله جنگ بود. در این برهه، انگلیسی‌ها کشور را اشغال کردند؛ و درست در همین

۱- ایران در جنگ جهانی اول و تصرف آن به وسیله بریتانیا کیبر.

Majd, Mohammad Gholi, *Great Britain and Reza Shah: The Plunder of Iran. 1921-1941*, Gainesville. University Press of Florida, 2001, Chapter three.

2- Majd, Mohammad Gholi, *Persia in World War One and its Conquest by Great Britain*. Lanham: University Press of America, 2003.

زمان بود که ایران به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود یعنی قحطی ۱۹۱۷-۱۹۱۹ دچار شد.

همان‌طور که خواهیم دید، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون نفر - حدود نیمی از جمعیت کشور در آن زمان - در این قحطی تلف شدند. ایران، هنگامی بزرگ‌ترین فاجعه را تحمل می‌کرد که در اشغال نظامی انگلیس بود. خواهیم دید که انگلیسی‌ها جز چند اقدام جزئی تسکینی و بی‌اثر، نه تنها برای کاستن از شدت قحطی کاری انجام ندادند، بلکه با خرید گسترده غله و مواد غذایی در ایران، وارد نکردن غذا از هند و بین‌النهرین، ممانعت از ورود غذا از ایالات متحده و اتخاذ سیاست‌های مالی - از جمله نپرداختن درآمدهای نفت به ایران - قحطی را شدت بخشیدند. در نتیجه، تعداد بیشتری از مردم ایران با سیاست‌های انگلیسی‌ها از بین رفتند. این اقدام را می‌توان با اطمینان مصداق عینی جنایت علیه بشریت تلقی کرد. ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده و از بدترین نسل‌کشی‌های دوره معاصر لطمه دیده است. تکرار می‌کنم که بدون درک آنچه که در ۱۹۱۷-۱۹۱۹ بر سر ایران آمده، نمی‌توان تاریخ معاصر ایران را دریافت.

قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹

میروشنیکف درباره خسارات و ویرانی‌های ایران در جنگ جهانی اول می‌نویسد:

جنگ جهانی اول برای مردم ایران بداقبالی‌ها و مشقات بی‌شماری به همراه آورد. مناطق وسیعی در اثر جنگ تخریب شده، ده‌ها هزار ایرانی دچار قحطی شدند یا پس از بیماری مردند، بسیاری زندگی خود را در اثر عملیات نظامی از دست دادند و یا خسارت دیدند. در نگاه به گذشته، حتی اکنون نیز سخت است بتوان گفت چگونه ایران می‌توانست لطمه کمتری ببیند... دفاع از تمامیت ملی در برابر دست‌اندازی‌های قدرت‌های بزرگ که هر کدام تسلط بر ایران را

پاداشی در نبرد برای مستعمرات جدید و حوزه‌های نفوذ خود می‌دیدند، ناممکن بود.^۱

نقطه آغازین این پژوهش، گزارشی است که کاردار آمریکا در ایران، والاس اسمیت موری^۲، درباره وضعیت خواروبار و آذوقه در ایران داده است. موری در شرح وضعیت آذوقه و خواروبار به موضوع قحطی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ اشاره کرده و می‌نویسد که یک سوم جمعیت ایران در اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از سوء تغذیه «از میان رفته‌اند».

برای من باور کردنی نبود. من در گزارش‌های پیشین اشاراتی درباره این قحطی دیده بودم و دریافته بودم که قحطی سختی بوده است، اما تلفات در این مقیاس بحث دیگری است. این موضوع مرا بر آن داشت تا اسناد وزارت خارجه [آمریکا] را درباره ایران در دوره ۱۹۱۹-۱۹۱۴ به دقت جستجو کنم. نتیجه این کار یک افشاگری تمام عیار بود. این اسناد بسیار ارزشمند است و پیش از این مورد استفاده قرار نگرفته است. از ثمرات فرعی این پژوهش، تک‌نگاری درباره تاریخ ایران در جریان جنگ جهانی اول و استیلای انگلستان بر این کشور است؛ و نیز تک‌نگاری مختصری درباره «قحطی - نسل‌کشی» در ایران است. با کمال تأسف در یافتیم که نوشته آقای موری مبنی بر اینکه یک سوم جمعیت ایران از بین رفته‌اند، با اغماض و کمتر از واقع بوده است. واقعیت، بسیار بدتر از آن و حقیقتاً تکان‌دهنده است. همان‌طور که در گزارش‌های دیپلماتیک آمریکایی‌ها آمده، شمار جمعیت ایران در ۱۹۱۴ حدود بیست میلیون نفر - شماری که در این پژوهش به سادگی به اثبات می‌رسد - بوده است. با یک روند طبیعی، این شمار باید در ۱۹۱۹ دست کم به ۲۱ میلیون می‌رسید. اما شمار واقعی در ۱۹۱۹، یازده میلیون بوده است که نشان

1- Miroshnikov, Lev Ivanovich, *Iran in WWI*, Moscow: USSR Academy of Science, 1964, p 96.

2- Wallace Smith Murray.

می‌دهد، دست کم ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری در ابعادی فاجعه‌آمیز از بین رفته‌اند. شاخص دیگر در میزان تلفات قحطی، کاهش جمعیت تهران است. در ۱۹۱۰- بنا به نظر شوستر و منابع روسی - جمعیت تهران ۳۵۰/۰۰۰ نفر بوده است (به فصل سوم رجوع کنید). از نتایج انتخابات ۱۹۱۷ نیز که در آن ۵۶/۰۰۰ رأی برای دوازده نامزد پیروز ثبت شده، درمی‌یابیم که جمعیت تهران دست کم چهارصد هزار نفر بوده است. در ۱۹۲۰ این شمار به دویست هزار نفر کاهش یافته است. در مجموع، تا ۱۹۵۶ شمار جمعیت ایران به بیست میلیون نفر، یعنی میزان جمعیت ایران در ۱۹۱۴، نرسید. این اعداد به شدت تکان‌دهنده است؛ و پرتو کاملاً متفاوتی بر تاریخ ایران و منطقه می‌افکند. از آنجا که این قحطی در ابتدا با جنگ و اشغال ایران توسط روسیه و انگلستان به وجود آمد و سپس با سیاست‌های انگلستان اوضاع بدتر و قحطی طولانی‌تر شد، تلفات وارده به کشور در اثر قحطی، خسارات ناشی از جنگ جهانی اول تلقی می‌شود. تلفات ایران به روشنی بسیار فراتر از تلفات آرامنه در ترکیه و حتی بسیار فراتر از نسل‌کشی یهودیان توسط نازی‌هاست. این یافته‌ها نگاهی کاملاً متفاوت درباره تاریخ معاصر ایران در جنگ جهانی اول به دست می‌دهد.

فصل دوم به گزارش مستند قحطی می‌پردازد. منابع پژوهش عبارتند از: گزارش‌های دیپلمات‌های آمریکایی از تهران و تبریز؛ گزارش‌های میسیونرهای آمریکایی از شهرهای مختلف ایران؛ مطبوعات و شهادت شاهدان عینی همان عصر درباره گستره رنج و گرسنگی مردم. شرح مفصل و روشنی که وزیرمختار وقت آمریکا در ایران، جان لارنس کالدول^۱، درباره وضعیت قحطی در ایران نوشته است؛ گزارش‌های مطبوعات آن دوران از ابعاد رنج و گرسنگی ناشی از قحطی؛ خاطرات یک شاهد عینی؛ و نیز گزارش‌های میسیونرهای مذهبی

1- John Lawrence Caldwell.

آمریکایی در ایران، گنجینه سرشار و ارزشمندی از منابع و مآخذ و اسناد را در این باره تشکیل می‌دهد. همچنین خاطرات افسرانی چون سرلشکر ال. سی. دنسترویل^۱، فرمانده دنسترفورس در ایران در سال ۱۹۱۸؛ سرلشکر دبلیو. ئی. آر. دیکسون^۲ سربازرس پلیس شرق ایران در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و سرگرد ام. اچ. داناهاو^۳، افسر شناخته شده اطلاعات نظامی انگلستان و نماینده سیاسی آن دولت در غرب ایران در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ نیز از منابع گرانسنگ در این زمینه است.^۴ گزارش‌های این شاهدان عینی بلافاصله پس از جنگ نوشته شده است؛ و نه تنها برای مشخص کردن ابعاد گرسنگی و مرگ، بلکه برای روشن ساختن سیاستهای بریتانیا در ایران بسیار ارزشمند و آگاهی‌بخش است.

فصل سوم با مقایسه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ به بررسی آمار تلفات قحطی می‌پردازد.

در این فصل ثابت خواهد شد که برخلاف ادعای پژوهش‌های انگلیسی‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جمعیت ایران را در ۱۹۱۴، ۱۰/۸۹ میلیون نفر آورده‌اند، جمعیت ایران در آن سال بیست میلیون نفر بوده است و در ۱۹۱۹ به یازده میلیون سقوط کرده است. افزودن دو رقم اعشار به عدد ده میلیون توسط آنها نیز برای القای حس دقت علمی است. بنابراین قحطی و بیماری‌های ناشی از آن، دست کم چهل درصد جمعیت ایران - یعنی حداقل ده میلیون نفر - را تلف کرده است.

دلایل قحطی

در نیمه دوم سال ۱۹۱۶، در اثر جنگی که در خاک ایران، ابتدا میان

1- L. C. Dunsterville.

2- W.E.R. Dickson. *East Persia, A Backwater of the Great war*. London: Edward Arnold, 1924.

3- M.H. Donohoe. *With the Persian Expedition*. London: Edward Arnold, 1919.

4- Dunsterville, L.L. *The Adventures of Dunsterforce*, London: Edward Arnold, 1920.

ایرانیان و روس‌ها؛ و سپس میان روس‌ها و ترک‌های عثمانی درگرفته بود، مردم ایران با کمبود مواد غذایی و گرانی روبرو شدند. کمبود مواد غذایی، در پاییز ۱۹۱۷ به قحطی انجامید. در بهار ۱۹۱۷، ترک‌های عثمانی خاک ایران را ترک کردند و به دنبال انقلاب روسیه، نیروهای روسیه نیز در پایان پاییز ۱۹۱۷ از ایران رفتند. از آن پس تنها انگلیسی‌ها در ایران باقی ماندند. بنابراین، ایران زمانی به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای همجوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس، در اشغال نظامی انگلستان بود. از همان آغاز، انگلستان، دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه قحطی ایران را متوجه روس‌ها و عثمانی‌ها کند. اما همان‌طور که گفته شد، ترک‌ها و روس‌ها پیش از بروز قحطی، ایران را ترک کرده بودند. در این پژوهش نشان داده می‌شود عامل اصلی تشدید و طولانی شدن قحطی‌ای که منجر به مرگ میلیون‌ها ایرانی شد، سیاست‌های بازرگانی و مالی بریتانیا بود. فصل‌های ۴ تا ۶ به بررسی علت‌های قحطی می‌پردازد.

فصل چهارم به غارت اموال مردم توسط سربازان روس به هنگام خروج از ایران می‌پردازد. قبلاً اشاره کردیم که انگلستان، روس‌ها و ترک‌ها را عامل این جنایت هولناک می‌دانند، اما چه چیزی می‌تواند قحطی در مناطقی از ایران را که حتی یک سرباز روس یا ترک بدان پای نگذاشته، نظیر فارس و کرمان، توجیه کند؟

فصل پنجم به بررسی خریدهای غله در ایران در دوران قحطی می‌پردازد. شواهد مستند ارایه شده در این فصل نشان می‌دهد که خرید غله در مقیاس وسیع، برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی در ایران، بین‌النهرین و جنوب روسیه، بر دامنه قحطی در ایران افزوده است. ژنرال دنسترویل، در جایی با صراحتی عجیب ضمن اظهار تأسف، به این واقعیت اعتراف کرده است که خریدهای غله از سوی انگلیسی‌ها منجر به کمبود و افزایش قیمت‌ها گردید و در نتیجه به مرگ شمار بسیاری از ایرانیان انجامید؛ از این عجیب‌تر گزارش سرگرد دناهو درباره تخلیه

شهر مراغه در آستانه شکست ارتش انگلستان از ترکها در سپتامبر ۱۹۱۸ است. انگلیسی‌ها که قبلاً مواد غذایی بسیاری خریده بودند، ذخیره غله شهر را در شرایط سخت قحطی از میان بردند تا به دست ترک‌های عثمانی نیفتد. و از هر دو عجیب‌تر این که؛ چگونه گفته‌ها و گزارشهای دنسترویل و داناها، از دید دستگاه کنترل و سانسور اطلاعاتی بریتانیا مخفی مانده است؟! شاید این نکته که هر دو کتاب در شرایط بلافاصله پس از جنگ (داناها، ۱۹۱۹؛ و دنسترویل ۱۹۲۰) منتشر شده‌اند؛ پاسخی برای این سؤال باشد.

جالب توجه این که موضوع قحطی در کتاب‌های دنسترویل و داناها آشکارا آمده، اما در کتاب ژنرال دیکسون - ۱۹۲۴ - کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نشده است. [ظاهراً] در آن زمان دستگاه سانسور انگلیس هوشیارتر شده بود. با این حال در کتاب دیکسون، گزارش مفصلی درباره خرید گسترده غله توسط ارتش انگلستان در خراسان به چشم می‌خورد. این خریدها برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال مالسون^۱ در جنوب روسیه صورت گرفته است. شواهد و مدارک مستندی از گزارشهای روزنامه‌ها و نیز گزارشهای میسیونرهای آمریکایی در دست است که نشان می‌دهد که در همان زمان که مردم مشهد گرفتار قحطی هولناک بوده‌اند، انگلیسی‌ها مشغول خرید گسترده غله در منطقه بوده‌اند. دیکسون نیز در کتاب خود، عین همین مطلب را گزارش کرده است.

سایکس نیز در کتاب خود به موضوع خرید غله در شیراز توسط انگلیسی‌ها، اشاره کرده است.^۲

بارزترین نمونه این وضع، قحطی در رشت - گیلان - است. از

1- Malleison.

2- Sir Percy Sykers, *A History of Persia*, Vol II, London: McMillan and Co, Limited, 1921.

Brigadier - General Marshall, William. *Memories of four fronts*, London: Ernest Benn Limited, 1929.

گزارش‌های مکرر میسیونرهای آمریکایی در رشت درمی‌یابیم که این شهر در آغاز از قحطی هولناکی که دیگر نقاط ایران را دربرگرفته بود، به دور بود. اکثر کسانی که در رشت، در معرض گرسنگی و بیماری قرار داشتند، پناهندگان دیگر نقاط ایران بودند که اکثراً [توسط مردم] تیمار و تغذیه می‌شدند. شهر در ژوئن ۱۹۱۸ به دست ارتش انگلستان افتاد، اما کنترل مؤثر شهر تا هنگام شکست جنگلی‌ها- اواخر ژوئیه ۱۹۱۸- محقق نشد. اندکی پس از اشغال رشت توسط انگلیسی‌ها، گیلان و از جمله شهر رشت نیز دچار قحطی شد؛ دلیل این امر در کتاب ژنرال دنسترویل آمده است. اندکی پس از اشغال گیلان، انگلیسی‌ها برنج و دیگر مواد غذایی (از جمله هندوانه، عسل و حتی خاویار) را برای تغذیه ارتش انگلستان در باکو و مردم گرسنه آن شهر خریدند. بنابراین، مردم ایران گرسنگی کشیدند تا اهالی باکو گرسنه نمانند. آنچه در گزارش ژنرال دنسترویل جالب توجه است، این است که او به آسودگی به توصیف کشتی‌های مملو از مواد غذایی ایران که در بندر انزلی پهلو گرفته و عازم باکو بودند، می‌پردازد و نسبت به این موضوع که این کار مرگ تعداد زیادی از ایرانیان را در اثر گرسنگی به همراه داشت، بی‌تفاوت است. از نظر ژنرال دنسترویل، این برنامه هم بخشی از «ماجرای دنستروفورس» بود. واکنش دولت ایران نیز صدور فرمانی بود که بر اساس آن ظاهراً صادرات مواد غذایی از ساحل خزر ممنوع اعلام شده بود. برای ایرانیان، خرید و صدور مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها چیزی کم‌تر از قتل‌عام نبود. مهم‌ترین سند درباره خرید غله توسط انگلیسی‌ها، گزارش ادیسون ئی. ساوئرد^۱- کنسول ویژه آمریکا در ایران- است. در این گزارش، ساوئرد افشا می‌کند که مأموریت خرید مواد غذایی در غرب ایران به «اداره منابع محلی بین‌النهرین» واگذار شده بود. این اداره ستادهایی در بغداد داشت که شمار کارکنان آن کمتر از دو هزار تن نبود. زمانی که

1- Addison E. Southard.

ژنرال دیکسون، رئیس اداره منابع محلی بین‌النهرین، به ایران آمده بود، ساوثرد در گفتگو با او دریافت که خرید غله ایران توسط انگلیسی‌ها در آن روزها بالغ بر پانصد هزار تن بوده است. ایران در آن زمان دچار قحطی بود.

جالب آن که ژنرال دیکسون با تفاخر برای ساوثرد از میزان ظرفیت آزاد شده کشتیرانی سخن می‌گوید که با خرید غله در ایران فراهم آمده است. دیکسون به ساوثرد می‌گوید، اگر این مقدار غله از طریق ایران تهیه نمی‌شد، باید آن را از هند وارد می‌کردند و در نتیجه بخش مهمی از ظرفیت کشتیرانی انگلستان برای این کار اشغال می‌شد. این سند نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها می‌توانستند برای نجات مردم قحطی‌زده ایران با کشتی از هند گندم وارد ایران کنند؛ اما نه تنها این کار را نکردند، بلکه ژنرال دیکسون به این می‌بالد که در آن شرایط قحطی و کمبود، گندم داخل ایران را هم خریدند تا ظرفیت کشتیرانی خود را در اقیانوس اطلس افزایش دهند. یعنی میلیون‌ها ایرانی قربانی شدند تا انگلستان جای خالی در کشتی‌های خود در اقیانوس اطلس داشته باشد.

علاوه بر این، از اسناد متعدد وزارت خارجه آمریکا روشن می‌شود که آمریکا نیز کاملاً در جریان میزان گسترده خرید غله توسط انگلیسی‌ها در ایران - در شرایطی که قحطی و گرسنگی جمعیت ایران را از دم تیغ می‌گذراند - بوده است. در حالی که مؤسسات خیریه آمریکا، برای جبران قحطی حجم قابل توجهی از مواد غذایی روانه ایران می‌کردند، دولت ایالات متحده تلویحاً به قتل‌عام در ایران رضایت داده بود.

همزمان با خرید غله در نواحی شمالی و غربی ایران توسط «اداره منابع محلی بین‌النهرین»، انگلیسی‌ها در شرق ایران نیز دست به خرید غله زدند. از روی نوشته‌های ژنرال دیکسون می‌توان به جزئیات میزان خرید غله شرق ایران پی برد.

زمانی که قحطی مرگبار ایران را دربرگرفته بود، انگلیسی‌ها علاوه بر خرید گسترده مواد غذایی، از واردات مواد غذایی از هند و بین‌النهرین -

همسایگان غربی و شرقی ایران - جلوگیری می‌کردند. علاوه بر خلیج فارس، هند و بین‌النهرین نیز در اشغال ارتش انگلستان بود؛ در هند و نیز بین‌النهرین غله کافی وجود داشت، اما ایران که در میان آنها قرار داشت، دچار گرسنگی بود.

علاوه بر این، بریتانیا جلوی ورود مواد غذایی از ایالات متحده به ایران را گرفته بود. نکته بسیار مهم و قابل‌اعتنای این ماجرا، همان‌طور که از گزارش‌های دیپلماتیک آمریکایی‌ها نیز برمی‌آید، این حقیقت است که در همان زمان که ایران دستخوش قحطی خطرناکی بود که به مرگ میلیون‌ها تن انجامید، بریتانیا از ورود مواد غذایی از ایالات متحده به ایران، جلوگیری کرد. بار دیگر دولت ایالات متحده، به قتل‌عام ایرانیان تن داده بود.

تنگنای مالی

فصل ششم به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه دولت انگلستان، ایران را در تنگنای مالی قرار داد. محروم کردن ایران از منابع مالی با سیاست انگلستان در محروم کردن ایران از منابع غذایی هماهنگ و همراه بود. در آغاز جنگ، دولت ایران دچار یک بحران مالی شد؛ زیرا جنگ کاهش شدید درآمد بازرگانی خارجی و نیز درآمدهای گمرگی را در پی داشت. در نتیجه، «قرارداد مهلت قانونی» بین دولت ایران و دولت‌های روسیه و انگلستان به امضا رسید. درآمدهای گمرکی جنوب و شمال، [به ترتیب] توسط انگلیسی‌ها و روس‌ها جمع‌آوری می‌شد. از این درآمدها، سود و جریمه دیرکرد بدهی‌های ایران به دولت‌های روسیه و انگلستان کسر می‌شد و سپس باقی‌مانده آن به دولت ایران پرداخت می‌گردید. این در حالی بود که بر طبق این قرارداد می‌بایست کل درآمدها به دولت ایران داده می‌شد. با کاهش حجم بازرگانی در اثر جنگ، این پرداخت بسیار ناچیز شده بود. دولت‌های روسیه و انگلستان بر طبق قراردادی که در ژوئیه ۱۹۱۶ با دولت ایران منعقد کردند،

می‌بایست ماهانه مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ تومان به ایران می‌پرداختند. در آن زمان این مبلغ معادل ۳۰/۰۰۰ پوند و نرخ برابری ارز، ۶۵ قران (۶/۵ تومان) به ازای هر پوند بود. ابتدا به مدت چند ماه این مبلغ مسدود شد و پس از انقلاب روسیه، روس‌ها به کلی از پرداخت سهم خود سر باز زدند. از آن پس، پرداخت انگلیسی‌ها نیز نامنظم انجام می‌شد؛ در نتیجه مشکلاتی در برابری نرخ ارز به وجود آمد.

با حجم گسترده خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها، حجم پول در گردش ایران نیز در جریان جنگ جهانی اول بسیار زیاد شده بود. ارزش قران با چیزی که شاید تنها بتوان تورم افسارگسیخته نامید، روبرو بود. این پدیده نامعمول، در اثر خریدها و هزینه‌های بسیار ارتش انگلستان در ایران به وجود آمده بود. با این حال، انگلیسی‌ها درآمدهای گمرکی ایران را با قران که ارزش فراوان یافته بود، جمع می‌کردند، اما به دولت ایران همان مبلغ ثابت ۳۰/۰۰۰ پوند را که ارزش آن به شدت کاهش یافته بود (۱۸ قران یا ۱/۸ تومان به ازای هر پوند) پرداخت می‌کردند، و مابه‌التفاوت آن را به جیب می‌زدند. درخواست دولت ایران برای دریافت این مبلغ به قران نیز ره به جایی نبرد. این روش، به ویژه همزمان با گسترش قحطی در ایران، دزدی تمام عیار و بالاتر از آن بود. با کاهش شدید ارزش استرلینگ، دولت ایران تنها قادر بود یک‌سوم میزان قرانی را که پیش‌تر دریافت می‌کرد، به دست آورد. علاوه بر این، با افزایش زیاد قیمت‌ها، قدرت خرید واقعی مردم، عملاً به صفر رسیده بود. بنابراین، درآمدهای گمرکی عملاً هیچ دردی را دوا نمی‌کرد. مسدود کردن درآمدهای نفتی ایران تنگنای مالی ایران را افزایش داد. شکی نیست که مهم‌ترین اقدام مالی علیه ایران، محروم کردن این کشور از درآمدهای نفتی‌اش بود. زمانی که میلیون‌ها ایرانی در گرسنگی به سر می‌بردند، دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران، درآمدهای نفتی ایران را به بهانه‌های واهی مسدود کردند. میزان درآمدهای نفتی ایران طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۴، هشت میلیون پوند بود. این مبلغ حدود ۴۰ میلیون دلار، و

در آن زمان مبلغی بسیار معتنا به و تقریباً چهار برابر مجموع بودجه سالانه دولت ایران بود. اگر این پول به ایران پرداخت می‌شد، میلیونها نفر از مرگ ناشی از گرسنگی و بیماری نجات پیدا می‌کردند.

در ۱۹۱۳ ایران تولید نفت را آغاز کرده و به سرعت به کشوری تولیدکننده و صادرکننده نفت تبدیل شد. امتیاز نفت ایران در اختیار شرکت نفت انگلیس و ایران؛ و دوسوم سهام شرکت در ۱۹۱۴ متعلق به دولت بریتانیا بود. همزمان با جنگ، تولید نفت به شدت افزایش یافت. اگر شرکت نفت انگلیس و ایران حق‌السهم ایران را بر اساس قرارداد (حدود ۲۵٪ از درآمد شرکت بر اساس امتیازنامه داری) پرداخت می‌کرد، درآمدهای نفتی قادر بود تا کاهش درآمدهای گمرکی را به مراتب جبران کند. در واقع حق‌السهم سالانه ایران، با توجه به سود کلان شرکت نفت انگلیس و ایران، به ۲ میلیون پوند (۱۰ میلیون دلار) بالغ می‌شد که در آن دوره مبلغ زیادی بود. بلافاصله پس از آغاز جنگ در ۱۹۱۴، انگلیسی‌ها نه تنها پرداخت حق‌السهم ایران را متوقف کردند، بلکه ۲ میلیون دلار نیز برای جبران خسارت‌های وارده به لوله‌های نفت به دست عده‌ای ایلیاتی ستیزه‌جو طلب کردند. با آنکه دولت ایران مسئول اعمال خارج از کنترل خود نبود و خطوط لوله نیز به سرعت تعمیر شد، انگلیسی‌ها همچنان از پرداخت حق‌السهم ایران سر باز زدند. پرداخت این مبلغ تا ۱۹۲۱ به تعویق افتاد و ایران از دست کم ۸ میلیون پوند که می‌توانست مانع از مرگ عده بسیاری در دوران قحطی گردد، محروم شد.^۱ این که انگلیسی‌ها در دوران قحطی، ایران را از درآمدهای نفتی‌اش محروم ساختند، به خودی خود اقدامی به شدت بدسگالانه بود؛ این اقدام کم‌تر از قتل عام و نسل‌کشی نبود.

محرومیت از درآمدهای نفتی، توأم با تقلب و نابسامانی در نرخ ارز، تنگنای مالی دولت ایران را کامل کرد؛ در نتیجه، در آن بحبوحه جنگ و

1- Majd, *Great Britain and Reza Shah*, chapter 9.

قحطی، دولت ایران با جیب خالی نتوانست برای قربانیان اقدام مفید و مؤثری انجام دهد. دولت بریتانیا، در همان حال که از یک سو ایران را از منابع مالی اش محروم کرده بود، از سوی دیگر فریاد شکوه و شکایتش از بی‌کفایتی و ناتوانی دولت ایران در کمک به قحطی‌زدگان بلند بود. یک بار دیگر باید تأکید کرد که این محروم کردن ایران از منابع مالی خود، هماهنگ و همراه با خط‌مشی انگلستان در محروم کردن ایران از تأمین آذوقه مردمش بود. تردید نمی‌توان داشت که قحطی و نسل‌کشی، اقدام جنگی تعمدی بریتانیا برای اشغال و تصرف ایران بوده است.

با آغاز کنفرانس صلح «ورسای» ایران امیدوار بود با شرکت در آن بابت قحطی و خسارات ناشی از جنگ، غرامت دریافت کند. در مارس ۱۹۱۹، نمایندگان ایران در پاریس سندی ارائه کردند که بر مبنای آن بنا بود شکایات ایران را مطرح کرده و درخواست غرامت کنند. در این سند تاریخ نظامی و سیاسی ایران در جنگ جهانی اول کاملاً نادرست ارائه شده است. این سند علاوه بر ادعاهای ارضی مضحک، پر از اظهارات نادرست، گمراه کننده و کاملاً دروغ است.^۱ همان طور که در فصل هفت توضیح داده خواهد شد، شکایات اقتصادی ایران و علل و عوامل قحطی کاملاً نادرست ارائه شده است. این سند با آمیختن شکایات ایران به انبوهی از اشتباهات و ادعاهای نادرست، موضوع قحطی را کم‌اهمیت جلوه داد؛ و دلایل آن را به شکلی مبهم ارائه کرد و موجب تضعیف ادعاهای ایران در مورد جبران خسارات و حق شرکت در کنفرانس صلح شد. روشن است که این موضوع نیز خود بخشی از توطئه زیرکانه‌ای برای پنهان داشتن حقیقت قحطی و علل آن است. سرپوش گذاردن بر روی بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ، از پیش آغاز شده بود؛ بنا بود که ایران هم در جنگ و هم در صلح بازنده باشد.

1- Majd, *Persia in World war I*, chapter 13.

فصل دوم

قحطی بزرگ ۹۱۹-۱۹۱۷: گزارش مستند

قحطی ۹۱۹-۱۹۱۷ بزرگ‌ترین فاجعه در تاریخ ایران و بسیار فراتر از تهاجم مغول در قرن سیزدهم میلادی است. همان‌گونه که اشاره شد، این قحطی یکی از بزرگ‌ترین فجایع تاریخ است که درباره آن کمتر نوشته شده و آگاهی درباره آن از نوشته‌ها نیز کمتر است. وقتی در سال ۱۹۲۵ ایران دچار خشکسالی شد، این نگرانی پدید آمد که نکند حوادث سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ تکرار شود. کاردار وقت آمریکا در ایران، والاس اس. موری^۱ [در این باره] می‌نویسد:

به نظر می‌رسد دست کم ایران با اوضاع سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۷ روبروست. در آن هنگام در اثر خشکسالی و تخریبی که به زراعت ایران به دلیل تهاجم ارتش‌های بیگانه وارد شد، قحطی ایران را دربر گرفت که تخمین می‌زنند یک سوم جمعیت آن را تلف کرد.^۲

۱- والاس اسمیت موری (Wallace Smith Murray) در ۱۸۸۷ در اوهایو به دنیا آمد. او در یک دوره کاردار آمریکا در ایران و در فاصله ۴۶ - ۱۹۴۵ سفیر آمریکا در ایران بود. موری در ۱۹۶۵ درگذشت. (مترجم)

2- Murray, dispatch 115,891. 5018/June 17, 1925.

باور نکردنی بود! باید اشتباهی رخ داده باشد. از این رو اسناد مربوط به ایران وزارت خارجه آمریکا را در جریان جنگ جهانی اول به دقت بررسی کردم. آرشیوی بسیار غنی که پیش از این کسی به آن مراجعه نکرده بود.

همچنین با این واقعیت روبرو شدم که تاریخ ایران در جنگ جهانی اول در پرده‌ای از راز و سربستگی، از نظرها پوشیده مانده است. شگفت‌آورتر این که، قحطی ۱۹۱۶-۱۹۱۷ اساساً ناشناخته مانده است.^۱ دریافتم که نظر موری مبنی بر این که جمعیت ایران به یک سوم رسیده، حدسی کم‌تر از واقع است. واقعیت از این بدتر بوده است. این فصل، ابتدا گزارش مستندی از قحطی و مدت آن ارائه می‌کند.

آرشیو اسناد وزارت خارجه آمریکا و گزارشهای روزنامه‌های ایران در آن دوران، منابع درجه اولی است که در این فصل از آنها استفاده شده است. خاطرات و مشاهدات عینی افسران ارتش بریتانیا در ایران نیز از منابع دست دوم به شمار می‌روند؛ که مهم‌ترین و قابل استفاده‌ترین آنها عبارتست از خاطرات و مشاهدات سرلشکر دنسترویل فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال و غرب ایران در سال ۱۹۱۸؛ خاطرات و مشاهدات سرگرد داناهاو افسر اطلاعاتی مأمور در نیروهای تحت امر دنسترویل؛ خاطرات و مشاهدات سرلشکر سرپرسی سایکس فرمانده نیروهای بریتانیا در جنوب ایران در سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹. با توجه به این که این گزارش‌ها توسط شاهدان دست اول و کسانی نوشته شده است که بلافاصله پس از جنگ در صحنه حضور داشته‌اند، این منابع «دست دوم»

۱- این ادعای نویسنده کمی عجیب است. در بسیاری از کتابهایی که در آنها به تاریخ ایران در آن دوره پرداخته شده، صفحات زیادی به قحطی ۱۹۱۶-۱۹۱۷ اختصاص داده شده است. از باب نمونه نک: احمد کسروی، *تاریخ هجده ساله آذربایجان*؛ حافظ فرمانفرمانیان، *فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶* در شیراز؛ عبدالله مستوفی، *تاریخ سیاسی و اداری ایران در دوره قاجاریه*؛ مورخ‌الدوله سپهر، *ایران در جنگ بزرگ*؛ و نیز شماره‌های روزنامه‌های *رعد* و *ایران* در همان دوره. (ویراستار)

نیز در حقیقت منبع «دست اول» محسوب می‌شوند. دیگر منبع بسیار مهم، گزارش سرلشکر دبلیو. ئی. آر دیکسون درباره پلیس شرق ایران^۱ در ۱۹۱۹-۱۹۱۸ است.

آغاز کمبود مواد غذایی؛ پاییز ۱۹۱۶

تقریباً یک سال پس از آغاز جنگ، رالف اچ. بیدر^۲، کنسول آمریکا در ایران، در گزارش خود به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۱۵ به بررسی وضعیت مواد غذایی در ایران و تأثیر جنگ بر قیمت کالاها، اعم از وارداتی و داخلی می‌پردازد: «از آغاز درگیری‌ها در اوت گذشته در اروپا، عملاً واردات به ایران متوقف شده است». وی سپس به این نکته مهم اشاره می‌کند که:

بنابراین بهای اقلام تولید خارج به شدت افزایش یافته است. این در حالی است که افزایش بهای اقلام تولید داخلی چندان نبوده است. از جمله اقلام تولید داخلی که بهای آنها افزایش نیافته، گوشت گوسفند، گوشت گاو، آرد ایرانی، مرغ، تخم‌مرغ و میوه‌جات است. برنج که در زمین‌های پست ساحل دریای خزر کشت می‌شود، هر پوند ۵ تا ۶ سنت افزایش یافته است. بهای شکر هر پوند ۸ تا ۱۰

۱- در جریان جنگ جهانی اول، دولت انگلستان به منظور حفظ منافع استراتژیک منطقه‌ای خود، در بخشهایی از خاک ایران قوای ویژه و ثابتی مستقر کرد. این نیروها با توجه به حوزه عملیات و منطقه استقرارشان نام‌های ویژه‌ای پیدا کردند. قوای انگلیسی مستقر در فارس و کرمان و بوشهر به پلیس جنوب ایران (South Persia Rifleries) مشهور شدند. نیروی انگلیسی مستقر در شرق ایران، از استرآباد و مشهد تا بیرجند و بلوچستان که وظیفه دفاع از هندوستان و افغانستان را داشت، حلقه خاوری ایران (East Persia Cordon) خوانده می‌شد؛ که به همین حلقه خاوری ایران در بعضی از کتابها از جمله کتاب حاضر، پلیس شرق ایران، نیز گفته‌اند. (ویراستار)

۲- رالف هدریک بیدر (Rolph Hedrick Bader) در ۸ ژوئن ۱۸۸۸ در راکینگهام کانتی ایالت ویرجینیا چشم به جهان گشود. او یک وکیل بود و از اعضای فراماسونری و بعدها عضو حزب دمکرات گردید. در فاصله سالهای ۱۸-۱۹۱۲ معاون اول کنسول، و در ۲۰-۱۹۱۸ کنسول آمریکا در تهران و از ۲۲-۱۹۲۰ کنسول این کشور در مصر گردید. (مترجم)

سنت، قهوه هر پوند ۳۰ تا ۵۰ سنت؛ چای هر پوند ۴۸ تا ۸۰ سنت و آرد اروپایی هر پوند ۷ تا ۱۲ سنت افزایش یافته است. بیدر این طور نتیجه می‌گیرد:

چنین به نظر می‌رسد که هزینه زندگی برای مردم بومی که اجزای اصلی غذای روزانه آنها گوشت گوسفند، برنج و نان گندم است افزایش چندانی نداشته، ولی هزینه زندگی خارجی‌ها که بیشتر اقلام وارداتی اروپایی را مصرف می‌کنند از ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش یافته است. کالاهای اروپایی موجود در بازار به تدریج مصرف می‌شود و انتظار می‌رود هزینه‌های زندگی افزایش یابد.^۱

بنابراین مشخص است که نه ماه پس از آغاز جنگ در اروپا؛ و شش ماه پس از اشغال اهواز و خوزستان به دست انگلیسی‌ها، و پس از بروز جنگ تمام عیار در آذربایجان میان روس‌ها و ترک‌ها [ی عثمانی]، مواد غذایی هنوز به قدر کافی موجود بوده است. جفرسون کفری^۲، کاردار موقت آمریکا، در ژوئیه ۱۹۱۶ یعنی نزدیک به دو سال پس از آغاز جنگ، درباره قیمت‌ها در تهران، این‌گونه گزارش می‌کند:

قیمت کالاهای وارداتی همیشه در این پایتخت بالا بوده و قیمت کالای بومی نیز به حساب شرایطی که در اثر جنگ حاصل شده، افزایش یافته است.

همان‌طور که گزارش کفری نشان می‌دهد، در ۱۹۱۶ تورم

1- Bader, report, 891. 5017/2, May 20, 1915.

۲- جفرسون کفری (Jefferson Caffery) در اول دسامبر ۱۸۸۶ در لوئیزیانا چشم به جهان گشود. او در ۱۹۱۱ وارد عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی آمریکا گردید و تا ۴۳ سال و طی زمامداری ۵ رئیس‌جمهور در این عرصه باقی بود. او در ۱۹۱۶ به ایران اعزام گردید و پس از جنگ جهانی اول به آمریکا بازگشت. او بعدها سمت سفیر آمریکا را در السالوادور (۱۹۲۸-۱۹۲۶)، کلمبیا (۱۹۳۳-۱۹۲۸)، کوبا (۱۹۳۷-۱۹۳۴)، برزیل (۱۹۴۴-۱۹۳۷)، فرانسه (۱۹۴۹-۱۹۴۴) و مصر (۱۹۵۵-۱۹۴۶) برعهده داشت. او در ۱۳ آوریل ۱۹۷۴ درگذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد. (مترجم)

قابل توجهی وجود داشته و نرخ برابری ارز افزایش یافته بود. کفری می‌نویسد: «در حال حاضر نرخ برابری یک قران، ۰/۱۴۳ دلار است. در شرایط عادی نرخ برابری قران، ۰/۰۸۷۵ دلار است»^۱. با این حال، هنگامی که قیمت جو، پوندی دو سنت بود، باز هم مواد غذایی در فصل برداشت در ۱۹۱۶ نسبتاً فراوان بوده است. این واقعیتی قابل توجه است؛ زیرا اساساً در دوران جنگ، سنگین‌ترین درگیرها در غرب ایران از اواخر ۱۹۱۵ تا تابستان ۱۹۱۶ رخ داده است؛ و پس از این تاریخ است که اوضاع رو به وخامت می‌گذارد.

اگر چه معمولاً به قحطی در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اشاره شده است، اما واقعیت این است که بحران کمبود مواد غذایی از یک سال پیش آغاز شده بود؛ و همان‌طور که در ادامه بحث نشان داده‌ایم، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه داشته است.

ایران از نوامبر ۱۹۱۴ که انگلیسی‌ها به خوزستان هجوم آوردند، صحنه درگیری‌ها بود. از آغاز اشغال تبریز به دست عثمانی‌ها در ژانویه ۱۹۱۵، تا بهار ۱۹۱۷ که روس‌ها، عثمانی‌ها را از ایران بیرون راندند، نبردهای بزرگی در غرب ایران در جریان بود. درست در همین زمان روس‌ها و انگلیسی‌ها کنترل شدید خود را بر مناطق حوزه نفوذشان اعمال کردند. تا اکتبر ۱۹۱۶، معلوم شده بود که بحران شدیدی در راه است. کفری گزارش می‌کند:

تأمین مواد غذایی در تهران دارد به مشکلی جدی تبدیل می‌شود؛ به خاطر کمبود مواد غذایی از هر نوع، به ویژه گندم، جو، برنج، کاه و یونجه، قیمت‌ها به شکلی غیرعادی بالا رفته و فقرا به شدت در رنجند. صف‌های طویل جمعیت، ساعت‌ها بیرون نانوائی‌ها منتظر

1- Caffery, dispatch 189 and enclosure, 891. 5017/3, July 24, 1916.

قیمت‌های گزارش شده به این شرحند: شکر هر پوند ۰/۷۲۶ دلار، چای هر پوند ۰/۸۸ تا ۱/۸۴۶ دلار، قهوه هر پوند ۰/۷۹۲ تا ۱/۱۴۴ دلار، نفت کوره (از روسیه) هر پوند ۰/۰۶۶ دلار، زغال چوب هر پوند ۰/۰۷۴۸ دلار و جو هر پوند ۰/۰۲۲ دلار.

می‌شوند تا شاید نانی با کیفیت بسیار نازل و با قیمتی بسیار گزاف بخرند. نانوایا از جو و جایگزین‌های گوناگون دیگر به جای گندم برای درست کردن نان استفاده می‌کنند.
او می‌افزاید:

قیمت شکر به پوندی یک دلار و پنجاه و پنج سنت افزایش یافته است. انواع علوفه نایاب است، آن چیزی هم که قابل تهیه است اغلب کیفیتی نازل دارد. در مورد موجودی زغال سنگ، زغال چوب، نفت سفید و نفت کوره نیز وضع همین‌طور است.
او در خاتمه می‌نویسد: «وضعیت دارو از این هم بدتر است. در تهران امکان یافتن بسیاری از اقلام دارویی وجود ندارد».^۱ یک هفته بعد، کفری بار دیگر درباره بحرانی که در پیش است، چنین گزارش می‌کند:
مشکل تأمین نان در تهران بسیار جدی شده، زیرا مقدار گندم موجود در پایتخت به طور کلی برای برآوردن نیاز شهروندان ناکافی است. از آنجا که این مردم تقریباً فقط از نان و پنیر بومی خود استفاده می‌کنند، موضوع بسیار جدی و حیاتی شده است.
بلوهای نان آغاز شده بود: «روز گذشته چند شورش در شهر برپا شد، شرکت‌کنندگان اصلی زنان بودند و یک آشوبگر به ساختمانی که در تصرف وزارت داخله بود حمله برد». کفری در پایان می‌نویسد: «دولت قول داده اقداماتی برای اصلاح اوضاع انجام دهد و اگر موفق نشود، اوضاع اینجا به زودی ناگوار خواهد شد».^۲ در پاییز ۱۹۱۷، ایران دچار قحطی ویرانگری شده بود.

گزارش‌های اولیه درباره قحطی

از گزارش‌های مطبوعات کاملاً روشن است که در تابستان ۱۹۱۷،

1- Caffery, dispatch 236,891. 5017/4, October 9, 1916.

2- Caffery, dispatch 246,891. 5017/5, October 17, 1916.

ایران در آستانه قحطی قرار داشت و برداشت محصول [آن سال] تنها وقفه‌ای کوتاه در آن ایجاد کرده بود. روزنامه *ایران* در ۱۸ اوت ۱۹۱۷ چنین گزارش می‌دهد:

در اثر تلاش‌های دولت، هم‌اکنون مقدار قابل توجهی غله در حال ورود به شهر است و دیروز قیمت جو در هر خروار از سی و پنج تومان به سی تومان کاهش یافت.^۱

اما این تسکینی گذرا بود. *ایران* در ۲۱ سپتامبر می‌نویسد:

نبود غله دارد در سراسر ایران قحطی به وجود می‌آورد. تأثیر کمبود غله خصوصاً در کاشان مشهود است و هیچ ترفندی نمی‌تواند اوضاع را بهتر کند، زیرا حمل غله از قم یا سلطان‌آباد به کاشان ممنوع است؛ و مازاد غله این مناطق به شهرهای شمالی ارسال می‌شود.^۲

کالدول^۳ در گزارشی با عنوان «فقر و رنج در ایران» به تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۱۷ به تشریح قحطی فزاینده پرداخته و می‌نویسد:

کمبود مواد غذایی، خصوصاً گندم و انواع نان، سراسر ایران خصوصاً مناطق شمالی و حاشیه‌ای و نیز تهران را چنان دربر گرفته که پیش از آغاز زمستان، فقر و رنج وسیعی پدید آمده است. تردیدی نیست که زمستان امسال مرگ و گرسنگی چند برابر خواهد شد... حتی در این موقع از سال، قیمت ارزاق به بالاترین حد خود طی چندین سال گذشته رسیده و کمبود غله و میوه‌جات حقیقتاً هشدار دهنده است.

او گزارش می‌کند که قیمت شکر به ازای هر پوند یک دلار باقی

1- Caldwell, dispatch, 891. 00/917, August 27, 1917.

2- Caldwell, dispatch, 891. 00/920, October 4, 1917.

۳- جان لارنس کالدول (John Lawrence Caldwell) در ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ در بوربون کانتی کانزاس به دنیا آمد، در سالهای ۴-۱۹۰۱ عضو سنا بود و در ۱۹۱۴ به عنوان وزیرمختار آمریکا به ایران اعزام شد. او تا ۱۹۲۱ این سمت را بر عهده داشت. او در ۱۹۲۲ درگذشت.

مانده است، «هر چند واردات اخیر از هند قیمت را بیست و پنج درصد کاهش داده است.» کالدول اوضاع نانوائی‌ها را چنین وصف می‌کند:

بخش بزرگی از جمعیت که از طبقه زارعان هستند، تنها از نان ارتزاق می‌کنند که قیمت عادی آن سه برابر شده و همان نیز بسیار کمیاب و ذخیره آن اساساً ناکافی است. در نانوائی‌های عمومی افراد زیادی گرد می‌آیند و هر کدام منتظر نوبت یا اقبال خود برای خرید نان می‌شوند و اغلب ناامید و گرسنه رانده می‌شوند. مأموران نظمی در این نانوائی‌ها مستقر می‌شوند تا نظم را برقرار کنند و افراد سمج و گرسنه را عقب نگه‌دارند. نتیجه آن است که اغلب، بلوائی برپا می‌شود و در مواردی خونریزی هم شده است.

کالدول برخی اقدامات انجام گرفته برای آرام کردن اوضاع را توضیح می‌دهد:

دولت برای آرام کردن شرایط، در نظر دارد از محل مالیات بر اجناس، گندم مورد نیاز را تهیه کند و به بهای ارزان‌تر از بازار در اختیار نانوائیان قرار دهد. اما این کار هم عملاً تا این لحظه کمکی به بهبود وضع نکرده است. اقدامات گسترده‌ای برای جلوگیری از انحصار و احتکار به عمل آمده و تمام مسئولیتها در این زمینه برعهده ارباب کیخسرو شاهرخ گذاشته شده است؛ ارباب زرتشتی است و عموم مردم به صداقت و درستکاری او اعتقاد کامل دارند؛ با این حال اوضاع همچنان وخیم است.

کالدول در پایان می‌نویسد:

متکدیان چند برابر شده و صدها تن از آنها در خیابان‌ها به شکلی اسف‌بار می‌گریند و گدایی می‌کنند و گاهی اوقات فردی را محاصره کرده و به او هجوم می‌برند. از دیگر نقاط، استان‌ها و شهرهای ایران نیز شرایط مشابهی گزارش می‌شود.^۱

1- Caldwell, dispatch, 330,891. 48/31, October 4, 1917.

کالدول در تلگرام ۲۲ اکتبر ۱۹۱۷ گزارش می‌کند:
 در استانها نبود مواد غذایی هشداردهنده است و شکست و
 درماندگی و افلاس روز به روز گسترش می‌یابد.^۱
 بار دیگر کالدول وخامت اوضاع را در پاییز ۱۹۱۷ چنین توضیح
 می‌دهد:

در اینجا فهرستی از قیمت‌های فعلی خرده‌فروشی اجناس پرمصرف
 را گزارش می‌دهم. این قیمت‌ها با در نظر گرفتن نرخ برابری ارز، به
 دلار آورده شده است.
 او می‌افزاید:

با وجود این که زمستان هنوز فرا نرسیده، انتظار می‌رود قیمت‌ها که
 پیش از این به شدت افزایش یافته‌اند، به زودی افزایش
 چشمگیرتری یابند.

کالدول سپس به ارائه قیمت‌های آن روز برخی از اجناس در تهران و
 ایران می‌پردازد. گندم، هر بوشل^۲ ۷ تا ۹ دلار؛ جو هر بوشل ۵ تا ۶ دلار؛
 زغال هر تن ۵۰ تا ۵۵ دلار؛ هیزم هر تن ۳۰ تا ۳۲ دلار؛ نفت سفید هر
 گالن ۱/۶ دلار و کفش هر جفت ۱۸ تا ۳۰ دلار. کالدول در تلگراف ۱۰
 دسامبر ۱۹۱۷، بدتر شدن اوضاع را چنین گزارش می‌کند:

به دلیل قحطی افسارگسیخته‌ای که در سراسر ایران در اثر جنگ و
 نبود غله به وجود آمده، بسیاری گرسنه‌اند. مواد غذایی بسیار
 کمیاب و قیمت‌های آنها باور نکردنی است. اقدامات امدادی محلی
 ناکافی است و کمیته‌های کمک‌رسانی توان بهبود بخشیدن به
 اوضاع را ندارند.^۴

کالدول در گزارش دیگری می‌افزاید:

1- Caldwell, telegram, 891. 00/918, October 22, 1917.

۲- تقریباً ۱۱/۱ خروار.

3- Caldwell, dispatch 337 and enclosure, 891. 5017/6, October 24, 1917.

4- Caldwell, telegram 891. 48/30, December 10, 1917.

قوت غالب طبقات فقیر تقریباً منحصر به نان یا برنج است. قیمت گندم هر بوشل پانزده تا بیست دلار است. هر چند با همین قیمت هم به آسانی نمی‌توان آن را یافت. قیمت هر پوند برنج بین پنجاه سنت تا دو دلار است. البته این قیمت‌ها با نرخ برابری فعلی ارز در نظر گرفته شده‌اند.

او در پایان می‌نویسد:

دولت ایران با کمیته امداد رسانی متشکل از میسیونرهای آمریکایی و عده‌ای دیگر همکاری می‌کند و هم‌اکنون مقداری برنج و غله رایگان و مقداری نیز در برابر پرداخت قیمت در اختیارشان قرار می‌دهد.^۱

با این اوصاف، روشن است که مازاد گندم قم و سلطان‌آباد هم که پیشتر به آن اشاره کردیم و قرار بود به مقصد شهرهای شمالی حمل شود هرگز به مقصد نرسید؛ زیرا مردم تهران از اوایل نوامبر ۱۹۱۷ با گرسنگی روبرو بودند.

روزنامه *ایران* دوم نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد:

کارکنان وزارت خارجه درخواستی برای نخست‌وزیر ارسال کرده و خواسته‌اند سه درصد از مواجب سالانه‌شان پیش از موعد و هم‌اکنون به آنها پرداخت شود. آنها می‌خواهند این پول را برای تیمار تعدادی از فقرای بی‌شمار شهر هزینه کرده و برای آنها سرپناه، سوخت، غذا و لباس تهیه کنند، زیرا می‌دانند که بسیاری از این فقرا در زمستان در اثر سرما و گرسنگی جان خواهند باخت.

این روزنامه همچنین می‌نویسد:

آقای الکساندر تومانیانس که بانکدار است، حدود ۲۰ اتاق در بازار اجاره کرده است تا در زمستان حدود ۳۰ نفر از فقیرترین گدایان شهر را در آنها اسکان دهد. او غذا و لباس آنها را نیز تأمین خواهد کرد.

1- Caldwell, dispatch, 353 and enclosure, 891. 48/59, January 15, 1918.

این روزنامه همچنین می‌افزاید: «هم‌اکنون گندم در قزوین خرواری ۴۶ تومان و جو خرواری ۳۵ تومان است.»
مردم اصفهان نیز گرسنه بودند. روزنامه رعد، در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد:

اخیراً حاکم اصفهان ثروتمندان و روحانیون شهر را به عمارت خود دعوت کرد تا برای کمک به فقرا فکری کنند. آنها مبلغ ۵۰/۰۰۰ تومان برای تأمین مایحتاج زندگی فقرا کمک کردند. از اصفهان خبر رسیده است که مردم آن ناحیه به ۱۳۰ خروار غله در روز نیاز دارند و بنابراین برای دوره هشت ماهه پیش از برداشت، تقریباً ۳۱/۰۰۰ خروار مورد نیاز است. اما کل غله‌ای که در آن ناحیه پیدا می‌شود حدود ۶/۰۰۰ خروار است. گندم خرواری ۷۰ تومان است.

این روزنامه از دیگر مناطق چنین گزارش می‌کند: «گزارشی از تبریز نشان می‌دهد که روزانه تعداد زیادی از مردم در اثر گرسنگی در ساوجبلاغ می‌میرند... در قم و مشهد مردم به خاطر نبود مواد غذایی در تلگرافخانه‌ها متحصن شده‌اند». این روزنامه درباره قیمت مواد غذایی می‌نویسد: «در جلفای آذربایجان قیمت نان هر من ۱۴ قران (تقریباً پوندی چهل سنت) است». برخی قیمت‌ها در تهران که از واحدهای ایرانی به واحدهای رایج آمریکایی تبدیل شده‌اند بر حسب دلار عبارتند از: «گندم هر بوشل ۱۰ دلار؛ جو هر بوشل ۴/۸۵ دلار؛ کاه گندم هر تن ۴۴ دلار؛ یونجه هر تن ۸۰ دلار؛ خاکه زغال هر تن ۵۰ دلار؛ زغال چوب هر تن ۸۵ دلار؛ سیب‌زمینی هر بوشل ۵ دلار؛ برنج هر پوند ۳۰ سنت؛ صابون خانگی با کیفیت نازل هر پوند ۵۵ سنت». رعد در ۲۴ نوامبر می‌نویسد: «حاکم اردبیل به دولت مرکزی تلگراف می‌زند که آن شهر برای تأمین غذای اهالی تا پایان سال پانزده هزار خروار گندم کم دارد و برای وارد کردن این مقدار از خارج درخواست مجوز می‌کند». در آستارا «یک ماه است که نان بسیار کمیاب است و آنهایی که نان دارند، آن را به قیمت یک من ۸ قران (پوندی ۳۰ سنت) می‌فروشند». درباره اوضاع تهران نیز می‌نویسد: «شب گذشته جلسه

کمیسیون ارزاق برگزار شد. این کمیسیون شصت هزار کوپن نان برای همین تعداد از فقرای شهر تهیه کرده است که فهرست آنها را پیشتر اداره نظمیۀ فراهم کرده است. این کوپن‌ها به حوزه‌های مختلف نظمیۀ تسلیم می‌شود تا در میان فقرای حوزه خود توزیع کنند.» رعد در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۷، گزارشی درباره اوضاع کردستان دارد: «مدت مدیدی است که وضع نان روز به روز وخیم‌تر می‌شود و اکنون نمی‌شود نان پیدا کرد. انواع غله بسیار کمیاب است و مردم نمی‌دانند چگونه گرسنگی خود را برطرف کنند. روزانه تعدادی در اثر گرسنگی می‌میرند. برخی معتقدند که ظرف دو ماه، تمام اهالی کردستان خواهند مرد... هر روز تعداد زیادی از مردان و زنان در اثر گرسنگی می‌میرند. روس‌ها تمام جو موجود در بازار را برای اسبهایشان جمع‌آوری کرده‌اند. آنها برای یک گاو فقط ۵ تا ۶ روبل و برای هر گوسفند ۲ تا ۳ روبل می‌پردازند.» رعد در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: «حاکم اصفهان به وزیر داخله تلگراف زده و می‌نویسد که اکثر دکان‌های نانوایی بسته‌اند و افراد بسیاری از گرسنگی در حال مردن هستند» و در تهران: «هم اکنون اکثر نانوایی‌ها بسته‌اند. نان بسیار کمیاب است و زن و مرد و کودک در خیابان‌ها زار می‌زنند.»

رعد درباره اوضاع همدان در ۳۰ نوامبر می‌نویسد: «مردم به دولت تلگراف زده و گفته‌اند که نان بسیار کمیاب است و بسیاری از گرسنگی به حال مرگ افتاده‌اند. گندم هر خروار ۱۰۰ تومان و جو ۹۰ تومان به فروش می‌رسد.»^۱

در کرمانشاه، نانوایان خاک سفید را با آرد مخلوط می‌کنند. نامه‌ای از ٹی. ای. داگلاس^۲، یکی از کارکنان بیمارستان آمریکایی تهران، خطاب به کالدول به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، حاکی است: «چند هفته پیش نامه‌ای از

1- Caldwell, dispatch, 891. 00/945, December 26, 1917.

2- E. A. Douglas.

خانم اف. ام. استدل^۱ در کرمانشاه دریافت کردم که می‌گفت، کمبود غله به حدی است که نانوائی‌های عمومی خاک سفید را با آرد مخلوط می‌کنند تا حجم آن بیشتر شود»^۲.

گرسنگی فراگیر

از ژانویه ۱۹۱۸، کارد به استخوان رسید. در رعد یازدهم ژانویه ۱۹۱۸ چنین آمده است: «به گزارش نظمیه، هفته گذشته ۵۱ نفر در اثر گرسنگی و سرما در خیابانهای تهران جان باخته‌اند». در همین مقاله به اقدامات امدادی انجام گرفته برای مقابله با قحطی در تهران اشاره شده است: «تا پایان دسامبر، کمیته مرکزی صدقات (که اعضای آن همگی ایرانی هستند) اقدامات زیر را برای فقرای شهر به انجام رسانده است: اختصاص باغ اعتماد حضور با اتاق‌های زیاد و با اسباب و اثاثیه مورد نیاز و گرمایش برای اقامت مستمندان؛ اختصاص باغ مجزایی برای زنان مستمند و کودکان؛ پناه دادن به هزار نفر؛ ایجاد یک حمام برای آنها؛ تأمین البسه مورد نیاز؛ تأمین جیره روزانه برای چای، آش و برنج؛ معالجه بیماران؛ نگهداری از زنان باردار و تأمین شیر نوزادان یتیم؛ تأسیس یک مریضخانه ۳۰ تخت‌خوابی؛ ایجاد کارخانه‌ای برای قالی‌بافی زنان و کودکان که تاکنون هشت دستگاه دار قالی‌بافی در حال کار در آن مستقر شده است؛ [و] تعیین معلمی برای تعلیم علوم دینی به کودکان». بر اساس نوشته‌های روزنامه رعد در ۱۶ ژانویه، اوضاع در اصفهان چندان بد نبوده است: «از قراری که حاکم اصفهان تلگرام کرده است، بر اثر بارندگیهای فراوان اخیر، گندم در بازار به وفور یافت می‌شود و اعتقاد بر این است که گندم موجود تا فصل خرم‌ن آینده کفایت می‌کند. نان کافی برای همه وجود دارد و در بیشتر روزها مقداری هم تا آخر شب باقی می‌ماند. گندمی که هر خروار آن

1- F.M. Stead.

2- Caldwell, dispatch 353 and enclosure, 891. 48/59 January 15, 1918.

۱۵۰ تومان به فروش می‌رفت، اکنون خرواری ۶۵ تومان شده است». رعد در بیستم ژانویه درباره بیماری و گرسنگی می‌نویسد: «در چند روز گذشته تعدادی در اثر وبا در بارفروش و دیگر نقاط نزدیک دریای خزر در گذشته‌اند». رعد در ۲۸ ژانویه درباره اوضاع قم می‌نویسد: «اوضاع شهر قم از نظر مواد غذایی اسفبار است. طی هفته گذشته، بیش از ۵۰ نفر در اثر گرسنگی و سرما جان باخته‌اند، و تعدادی از آنها هنوز دفن نشده‌اند. برخی از مردم برای غذایشان تنها خون گوسفند در دسترس دارند». این روزنامه در شماره ۲۹ ژانویه درباره پیشنهاد گشایش نانوائی‌های دولتی در تهران می‌نویسد: «دولت بنا دارد ۲۰ دکان نانوائی برای فروش نان ارزان به فقرا باز کند و نانوائیان دیگر هم می‌توانند به هر قیمت که بخواهند نان بفروشند». رعد در ۵ فوریه ۱۹۱۸ درباره آمار مرگ و میر در خیابان‌های تهران می‌نویسد: «حاکم تهران به وزارت داخله گزارش داده است که طی ۲۰ روز گذشته تعداد مردگان، خصوصاً به خاطر قحطی در تهران به ۵۲۰ نفر رسیده است، یعنی به طور متوسط در هر روز ۳۶ نفر»^۱.

کالدول در تلگرامی به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، چنین گزارش می‌کند: «در شهرهای گوناگون به امداد فوری نیاز است. روزانه چندین مرگ گزارش می‌شود. در ولایاتی که دولت ایران قیمت‌های خاصی را تعیین کرده، حجم محدودی از گندم، برنج و دیگر مواد غذایی را می‌توان خرید. سخت‌ترین مشکل، تأمین امکانات دارویی و پزشکی است. واردات مواد غذایی اگر غیرممکن نباشد بسیار سخت است. قیمت‌ها گزافند، گندم هر بوشل ۱۵ تا ۲۰ دلار... مردم و مقامات مسئول با هم همکاری می‌کنند اما موضوع از توان آنها به تنهایی خارج است. سازمان‌های محلی ماهانه ۲۰/۰۰۰ دلار در تهران هزینه می‌کنند اما این مقدار تنها نیاز ده درصد نیازمندان شهر را پاسخ می‌دهد. در دیگر ولایات نیز شرایط به همین منوال

1- Caldwell, press dispatch, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.

است.^۱ کالدول در اول فوریه ۱۹۱۸ این گونه تلگراف می‌زند: «مشکل قحطی کاهش نیافته است».^۲ کالدول در گزارش مطبوعاتی دیگری، برخی اخبار قحطی را در اختیار مطبوعات قرار می‌دهد.^۳ در ۱۴ فوریه ۱۹۱۸، دکتر ساموئل جردن^۴ رئیس کالج آمریکایی در تلگرامی چنین می‌نویسد: «تنها در تهران چهل هزار بینوا وجود دارد. مردم مردار حیوانات می‌خورند. زنان نوزادان خود را سر راه می‌گذارند».^۵

مشاهدات ژنرال دنسترویل^۶

سرلشکر دنسترویل، فرمانده «دنسترفورس» - نیروهای انگلیسی مهاجم به ایران در بهار ۱۹۱۸ - نیز درباره قحطی اطلاعاتی به دست می‌دهد. دنسترویل در تشریح سفر خود به انزلی در ژانویه ۱۹۱۸ می‌نویسد: «تا به اینجا نشانه‌های قحطی فراوان بوده و ما به کرات شمار زیادی از افراد فقیر، ژنده‌پوش و گرسنه را که تاب و توان از دست داده‌اند، در کنار جاده دیده‌ایم».^۷

او در جای دیگر می‌نویسد: «نشانه‌های قحطی را در همان آغاز سفر در ژانویه با دیدن اجساد و افراد در حال مرگ در جاده، شاهد بودیم. از روستاهای نیمه ویران با ساکنان گرسنه عبور کردیم. اما هر چه گذشت اوضاع از بد به بدتر تغییر یافت و روشن بود که این مصیبت تا فصل

1- Caldwell, telegram, 891. 48/33 January 22, 1918.

2- Caldwell, telegram, 763. 72111/6874, February, 1, 1918.

3- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosures, 891. 00/962, February 2, 1918.

4- Dr. Samuel Jordan.

5- Charles Vickery to Secretary of State, letter and enclosure, 891. 48/36, February 19, 1918.

6- لیونل چارلز دنسترویل (۱۹۴۶ - ۱۸۶۵) از امرای ارتش انگلستان است که فرماندهی دنسترفورس در ایران را برعهده داشت. این نیرو برای جلوگیری از یورش احتمالی عثمانی و آلمان از طریق خاک ایران به هندوستان در ایران مستقر گردید. (مترجم)

7- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 20.

برداشت بعدی، یعنی تا حدود شش ماه بعد، افزایش می‌یابد.^۱ دنسترویل قحطی هولناک در همدان را این‌گونه ترسیم می‌کند: «شواهد قحطی هولناک بود. هرکس که قدمی در شهر می‌زد با آزاردهنده‌ترین مناظر روبرو می‌شد. اگر کسی از بی‌تفاوتی خارق‌العاده مشرق‌زمینی‌ها که می‌گویند: «خواست خداست!» برخوردار نباشد، نمی‌تواند این صحنه‌ها را تاب بیاورد. مردم می‌میرند و کسی نیست که کمکی کند و گاه جسد آدمها آن قدر کنار جاده‌ها - بی‌آنکه کسی نگاهی به آنها بیندازد - می‌ماند، تا آنکه از بیم لطمه به دیگران، دیگر چاره‌ای جز دفن آنها نباشد. در خیابان اصلی شهر از کنار جسد پسرک حدوداً نه ساله‌ای عبور کردم که روشن بود در همان روز مرده بود؛ صورتش میان گل و لای پنهان شده بود و مردم از دو سویش به شکلی عادی عبور می‌کردند، گویی او هم یکی از موانع عادی سر راه است.»^۲ او از «بی‌تفاوتی غیرعادی» مردم همدان می‌گوید و افشا می‌کند که از جمعیت ۵۰/۰۰۰ نفری شهر، دست کم ۳۰٪ در آستانه قحطی قرار داشتند «و برای درصد بزرگی از آنها مرگ ناگزیر بود». دنسترویل مدعی می‌شود که ثروتمندان همدان، سود کلانی از فروش غله [به انگلیسی‌ها] نصیبشان شده بود، اما میل نداشتند به برادران دینی فقیر خود کمک کنند تا زنده بمانند.^۳

همان‌طور که در فصل پنجم توضیح داده خواهد شد، در این زمان انگلیسی‌ها در پی خریدهای کلان غله و دیگر مواد غذایی در سراسر ایران بودند. در اینجا به ذهن دنسترویل نمی‌رسد که انگلیسی‌ها به قیمت گرسنه ماندن مردم ایران، غله ایران را می‌خریدند. او با انتقاد از «بی‌تفاوتی» مردم همدان، با خیالی آسوده به بحث درباره کیفیت غذای سربازان انگلیسی و ساخت نانوايي جدید به منظور تأمین نان تصفیه شده

1- Ibid, p 107.

2- Ibid, p 80.

3- Ibid, p 108.

به جای نان زمخت سنگگ می‌پردازد. از خوش اقبالی انگلیسی‌ها، روس‌ها تجهیزات لازم برای تولید نان سفید اروپایی را بر جای گذاشته بودند.^۱ دنسترویل به ذکر صحنه‌ای از یک ماجرای نان سنگگ می‌پردازد که گله تماشاگران گرسنه به سوی پسرکی هجوم می‌آورند و آن چنان ازدحام می‌کنند که پسرک زیر دست و پای گرسنگان تا پای مرگ می‌رود. دنسترویل چنین می‌نویسد: «وحشیانه! این گونه می‌شود گفت. اما چرا بدگویی وحشی‌ها را کنیم؟»^۲ در ۱۸ می ۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل از قزوین به همدان سفر کرده و به توصیف زمین‌هایی می‌پردازد که با فرشی از گل‌های زیبای بهاری و لاشه‌های قربانیان قحطی پوشانده شده بودند: «زیباترین گل‌ها، آنهایی بود که بر بام گذر سلطان بُلاغ بودند؛ درست در نقطه‌ای که ما لاشه هفت قربانی نگون‌بخت قحطی را یافتیم. از این دست لاشه‌ها جای جای طول جاده قزوین همدان را پوشانده‌اند.»^۳

قحطی و وبا، بهار ۱۹۱۸

اوضاع قحطی در بهار ۱۹۱۸ وخیم‌تر می‌شود. در اول مارس ۱۹۱۸، کالدول چنین تلگراف می‌زند: «به خاطر اوضاع سیاسی و قحطی، دولت مایل به استعفاست».^۴ در ۱۶ مارس ۱۹۱۸، شولر^۵، دبیر کمیته امداد آمریکا در ایران، به چارلز ویکری^۶ در نیویورک، چنین تلگراف می‌زند: «اندوه اسفبار ادامه دارد. صدها تن رو به مرگ هستند. حدود بیست هزار نفر در تهران اطعام می‌شوند. اما دامنه اقدامات امدادی شامل مشهد، همدان،

1- Ibid, pp 76-77.

2- Ibid, p 111.

3- Ibid, p 135.

4- Caldwell, telegram, 891. 00/928, March 1, 1918.

5- Schuler.

6- Charles Vickery.

قزوین، کرمانشاه و سلطان‌آباد نیز می‌شود.^۱ در ۱۷ آوریل، کالدول اینگونه تلگراف می‌زند: «اوضاع قحطی بدتر می‌شود، بی‌نظمی تا شمال غرب ایران گسترده شده است».^۲ در ۴ می ۱۹۱۸، جردن به ویکری در نیویورک اینگونه تلگراف می‌زند: «سپاس ما را به خاطر هفتاد و پنج هزار [دلار] بپذیرید. قحطی برخلاف انتظار رو به افزایش است و با همه‌گیری گسترده تیفوئید و تیفوس همراه شده است. همین شرایط در دیگر شهرهای ایران نیز برقرار شده است. مواد غذایی را تقریباً نمی‌توان تهیه کرد؛ قیمت‌ها هنگفت است؛ مردم علف، سگ، مردار حیوانات و حتی انسان را می‌خورند. در صورت امکان یکصد هزار [دلار] دیگر بفرستید. بیش از این هم محل دارد. امضا جردن».^۳ در ۲۵ می، جردن به ویکری تلگراف می‌زند: «قحطی بسیار بدتر شده است. ماهانه دوست هزار دلار هزینه می‌شود، اما این مبلغ فقط بخشی از مصیبت فعلی را پاسخ می‌دهد. در صورت امکان دوست و پنجاه هزار [دلار] بفرستید. امضا جردن».^۴ کالدول وخامت اوضاع را در می ۱۹۱۸، در تلگرافی به تاریخ ۱۳ می ۱۹۱۸ اینگونه توصیف می‌کند: «شرایط اقتصادی اسف‌انگیز است. قحطی همه کشور را دربر گرفته است و روزانه هزاران نفر می‌میرند. خرمن بهار خوب است و تا شش هفته دیگر جمع می‌شود و آنگاه اوضاع باید بهتر شود».^۵

این شرایط اسف‌انگیز را کالدول در بهار ۱۹۱۸ در گزارشی چنین وصف می‌کند: «علیرغم کار بزرگ کمیته‌های امداد و غذارسانی به هزاران قحطی‌زده، هزاران تن نیز که امکان کمک‌رسانی به آنها وجود نداشت در اثر قحطی و بیماری خصوصاً در تهران، مشهد و همدان مرده‌اند. اطلاعات موثق نشان می‌دهد که فقر و گرسنگی آن قدر اسفناک بوده که صدها نفر

1- Caldwell, telegram, 891. 48/37, March 16, 1918.

2- Caldwell, telegram, 891. 00/932, March 17, 1918.

3- Caldwell, telegram, 891. 48/44. May 4, 1918.

4- Caldwell, telegram, 891. 48/51, May 25, 1918.

5-Caldwell, telegram, 891. 763. 72/9977, May 13, 1918.

برای زنده ماندن از علف، مردار حیوانات و در برخی موارد حتی از گوشت انسان خورده‌اند... این رنج و تنگدستی به شکلی گسترده شهرهای کوچک و هزاران روستای ایران را نیز دربر گرفته است، اما تقریباً امکان دسترسی به هیچ کدام از آنها به خاطر نبود مساعدت لازم وجود ندارد. اگر چه لازم به گفتن نیست که حمل مواد غذایی به نقاط کوهستانی و بیابانی دوردست تا چه حد دشوار است. به نظر می‌رسد ایرانی‌ها طوری بزرگ شده‌اند که گویی به دیدن مرگ به بدترین شکل یعنی قحطی عادت دارند؛ گویی خارجی‌هایی هم که در اینجا هستند به خاطر مصیبت گسترده‌ای که هر جا جلوی چشمشان است، سنگدل شده‌اند». کالدول درباره ابعاد مرگ و درد و رنج مشهود آگاهی بیشتری می‌دهد؛ او می‌نویسد: «نرخ عادی مرگ و میر در تهران ده تا پانزده نفر در روز است، اما آخرین گزارش‌ها از شورای بهداشت محلی نشان می‌دهد که نرخ مرگ و میر روزانه تهران هم‌اکنون یکصد و هشتاد نفر است که با توجه به اینکه آگاه‌ترین افراد، جمعیت تهران را اندکی کمتر از دویست هزار نفر تخمین می‌زنند، عددی هشدار دهنده است».

کالدول برای ارایه نشانه‌ای از کمیابی نان، چنین می‌نویسد: «نان اگر تنها غذای فقرا نباشد، بخش اصلی آن است و قیمت معمول آن حدود پوندی سه سنت است و آن هم آن قدر کمیاب است که حتی با این قیمت نیز به سختی قابل تهیه است». کالدول علاوه بر اشاره به کمیابی مواد غذایی، اضافه می‌کند: «مدتی است بیماری‌های واگیرداری چون تیفوئید و تیفوس و تا حدودی وبا در نقاط مختلف ایران گسترش یافته است».^۱ یک شاهد عینی ایرانی در خاطرات خود، تعداد کسانی را که در اثر قحطی در همان سال اول در تهران درگذشته‌اند، دست کم ۳۰/۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. اجساد در خیابان‌ها و معابر پایتخت پراکنده بودند. به علاوه در مرده شوی‌خانه‌ها اجساد را در پشته‌های بزرگ روی هم انباشته و سپس در

1- Caldwell, dispatch, 390, 891. 48/111, May 21, 1918.

گورهای دسته‌جمعی دفن می‌کردند. در هر جا که قحطی از آن رخت بر بسته بود، وبا و تیفوئید به جای آن نشسته بود. نویسنده این خاطرات می‌نویسد، تلفات وبا و تیفوئید بسیار بیشتر از تلفات قحطی بود. در خانه همین فرد، طی دوره کوتاه تابستان ۱۹۱۸ سه نفر در اثر وبا مردند.^۱ کالدول گزارش می‌کند که شمار تلفات وبا به تنهایی در تهران افزون بر ۲۰۰ نفر در هر شب بود: «به نظر می‌رسد با فرارسیدن فصل برداشت قحطی بر طرف خواهد شد، اما تلفات بیماری واگیر وبا به طور متوسط به حدود دویست نفر در هر روز در مناطق مختلف رسیده است».^۲ عجیب نیست که جمعیت تهران از ۳۵۰ هزار تا ۴۰۰ هزار نفر در ۱۹۱۷ به ۲۰۰ هزار نفر در ۱۹۲۰ رسید.

گزارش‌های وایت و ساوثرد

در آوریل ۱۹۱۸ فرانسیس وایت^۳، دبیر هیأت نمایندگی آمریکا، از بغداد به تهران سفر کرد. کالدول می‌نویسد: «مفتخرأً به پیوست، گزارش تهیه شده توسط دبیر هیأت نمایندگی را ارسال می‌نماید. این گزارش حاوی اطلاعات دقیقی است که ایشان حین سفر از بغداد به تهران کسب کرده است». گزارش دربردارنده اطلاعات زیادی درباره قحطی و مسایل نظامی است. وایت، وضعیت قحطی را اینگونه توصیف می‌کند: «در تمام طول جاده، کودکان برهنه را که جز پوست و استخوان نیستند می‌توان دید. اندازه دور پای آنها بیش از سه اینچ نیست. صورت‌هایشان رنگ پریده، پای چشمانشان گود افتاده و پوستشان چون سالخوردگان هشتاد ساله چروکیده است. فقر همه جا را گرفته است؛ و مردم از ناچاری علف و یونجه می‌خورند؛ و یا دانه‌های گندم را از میان پشگل حیوانات بارکش در

۱- ابوالحسن عمیدی نوری، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۸.

2- Caldwell, telegram, 891. 00/956, June 4, 1918.

3- Francis White.

جاده‌ها، درآورده و از آن نان درست می‌کنند. در همدان در موارد متعددی افراد به خوردن گوشت انسان روی آورده‌اند و دیدن نزاع کودکان و سگها بر سر لاشه حیوانات و یا تصاحب زباله‌ای که در خیابان ریخته شده، امری غیرعادی نیست». وایت به توصیف کار خوب میسیونرهای آمریکایی می‌پردازد: «در همدان میسیونرهای آمریکایی در انجام اقدامات امدادی بسیار فعال هستند و هر روز چندین هزار نفر را اطعام کرده و یا برای کار جاده‌سازی به کار می‌گیرند. امید می‌رود که پس از برداشت بهار، اوضاع بسیار بهبود یابد و پس از برداشت پاییز به شرایط تقریباً عادی برسد».^۱

ادیسون ئی ساوثرد^۲ کنسول آمریکا در مأموریت ویژه خود در ایران در تابستان ۱۹۱۸، در گزارشی که به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ برای کمیته امدادرسانی آمریکا تهیه کرده، اطلاعات جالبی درباره قحطی در ایران به دست می‌دهد.^۳ اندکی پس از آنکه وایت از مسیر قصر شیرین به مرز ایران و بین‌النهرین می‌رسد، ساوثرد در سر راهش به تهران، در قصر شیرین برای صرف نهار توقف می‌کند. او توضیح می‌دهد که چه اتفاقی رخ داده است: «در ماه ژوئن گذشته که به ایران می‌رفتم شواهد فراوانی از قحطی جدی در زمستان ۱۹۱۷-۱۹۱۸ مشاهده کردم. در نخستین روز در مرز قصر شیرین، کاروان کامیون‌های ما برای استراحت ظهر توقف کرد. روی یک کامیون نشستیم تا نهارم را که اصل آن کنسرو لوبیا بود، بخورم. در قوطی را باز کردم و یک لایه از روی لوبیاها را که به نظر قابل خوردن نبود، با قاشق برداشتم و به گوشه‌ای از جاده شنی که لایه ضخیمی از خاک

1- Caldwell, dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 13, 1918.

۲- ادیسون ئی ساوثرد (Addison E. Southard) در ۱۸ اکتبر ۱۸۸۴ در کنتاکی به دنیا آمد. او پس از ورود به وزارت خارجه به سمت کنسول در عدن (۲۰-۱۹۱۷)، بیت‌المقدس (۲۲-۱۹۲۱)، کنسول کل در سنگاپور (۲۷-۱۹۲۶)، آدیس آبابا (۳۲-۱۹۲۹)، هنگ کنگ (۱۹۳۸) و وزیرمختار در اتیوپی (۳۴-۱۹۲۷) منصوب شد. او پروتستان و عضو انجمن علوم سیاسی آمریکا بود و در ۱۹۷۰ درگذشت. (مترجم)

3- Southard to Vickery, letter and memorandum, 891. 48/127, December 24, 1918.

آن را پوشانده بود پرت کردم. من متوجه نبودم که روستاییان گرسنه در این حین دورادور جمع شده بودند، اما هنگامی که من آن یک قاشق لوبیا را به زمین پرت کردم، چندین زن و مرد ناگهان هجوم آوردند. آنها آن قدر ضعیف بودند که به سختی می‌توانستند به تنهایی بایستند. آنها خود را به سوی جاده پرت کردند و به شکلی وحشیانه بر سر و کله هم می‌کوفتند تا یک خرده از غذایی که من پرت کرده بودم به چنگ آورند. هر کدام مستی از خاک و شنی را که ممکن بود دانه لوبیایی در آن باشد می‌قایید و در دهانش می‌چپاند. بخشی از همین جماعت، دور کاروان جمع شده بودند و برای غذا گدایی می‌کردند و دیوانه‌وار مراقب هر خرده غذایی بودند که به خاک می‌افتد. بر سر هر قوطی خالی غذایی که دور انداخته می‌شد، زد و خورد وحشیانه‌ای درمی‌گرفت و برنده، انگشت و زبانش را سراسیمه در قوطی می‌چپاند تا اگر چیزی در آن مانده بخورد. چنان سراسیمه بودند که اغلب انگشتان و دهانشان با لبه‌های تیز محل باز شدن قوطی مجروح می‌شد ولی آنها اهمیت نمی‌دادند».

او همچنین اضافه می‌کند: «من شخصاً در کنار جاده‌ها در ایران، جسد ایرانیان مرده و یا افراد در حال مرگ در اثر گرسنگی را دیدم. می‌گویند برخی از آنها توسط اشخاص، مبالغی به عنوان کمک دریافت کرده‌اند، اما این مبالغ در جایی که غذایی برای خریدن نیست، به کار نمی‌آید. من همچنین مردم گرسنه‌ای دیدم که مردار حیوانات را می‌خوردند و حریصانه برگ‌های تنک علف‌هایی را که هنوز آفتاب سوزان تابستان پژمرده‌شان نکرده بود، می‌بلعیدند. صحنه رقت‌بار دیگر، مردم محتضری بودند که در طول جاده به خاک افتاده بودند. زیر آفتاب سوزان، مگس‌ها چشم‌های شیشه مانند و به طور غیرطبیعی بزرگ آنها را می‌خوردند و از آنجا که توانی برای حرکت یا بلعیدن نداشتند، برگ درختان و علف‌ها از دهانشان بیرون زده بود»^۱.

1- Southerd to Vickery, letter and memorandum, 891. 48/127, December, 24, 1918.

قحطی در غرب ایران؛ مشاهدات سرگرد داناهاو

داناهاو، خبرنگار مشهور جنگی که به ارتش انگلستان پیوسته بود، در ژانویه ۱۹۱۸ به عنوان افسر اطلاعات، مأمور به خدمت در «نیروی هیس هیس» - دنسترفورس - شده بود. او در ۵ آوریل ۱۹۱۸ وارد ایران شد. وی نخستین مشاهداتش را چنین شرح می‌دهد: «در آن سوی جبهه درباره وخامت اوضاع اقتصادی ایران و کمبود مواد غذایی بسیار شنیده بودم؛ اما اکنون پس از روبرو شدن با این واقعیت هولناک، برای نخستین بار معنی کامل آن را دریافتم.» او به توصیف صحنه‌ها می‌پردازد: «اجساد چروکیده زنان و مردان، پشته شده و در معابر عمومی افتاده‌اند. در میان انگلستان خشکیده آنان همچنان مشتی علف که از کنار جاده کنده‌اند و یا ریشه‌هایی که از مزارع درآورده‌اند به چشم می‌خورد؛ با این علفها می‌خواستند رنج ناشی از قحطی و مرگ را تاب بیاورند. در جایی دیگر، پابرنه‌ای با چشمان گود افتاده که دیگر شباهت چندانی به انسان نداشت، چهار دست و پا روی جاده جلوی خودرویی که نزدیک می‌شد می‌خزید و در حالی که نای حرف زدن نداشت با اشاراتی برای لقمه نانی التماس می‌کرد... در قصر شیرین که توقف کوتاهی داشتیم، به سرعت از سوی جماعت گرسنه‌ای که غذا طلب می‌کردند محاصره شدیم. زن فقیری با کودکی که در آغوش داشت به ما التماس می‌کرد که کودکش را نجات دهیم.»^۱

داناهاو ورود نیروهای انگلیسی را به روستایی در مسیر عبورشان - کردند - توصیف می‌کند که «ساکناش به بچه غولهایی می‌مانستند که ماه‌ها قحطی آنها را به مشتی گرگ زشت و عبوس و گرسنه تبدیل کرده بود. در چشمه‌ایشان می‌شد برق نگاه حیوان وحشی به دام افتاده را دید. وقتی کاروان ما نزدیک شد، همه آنها از زن و مرد و کودک گریختند...»^۲ او به ادامه توصیف آنچه دیده می‌پردازد: «همه جا متروک و ویران شده بود...»

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp. 76-77.

2- Ibid, p. 83.

در ادامه راه نیز دهقانان ژنده و ژولیده‌ای که همه آثار انسانی در اثر ظلم و گرسنگی از وجودشان رخت بریسته بود، دیدیم که با برآمدن روشنایی روز از زاغه‌هایشان بیرون می‌خزیدند تا نخست برای جانشان و سپس برای تکه نانی گدایی کنند. ما درخواست نخستشان را اجابت می‌کردیم، اما همیشه نمی‌توانستیم درخواست دومشان را برآورده سازیم.^۱ در هارون‌آباد، ساکنان «همانند دیگر هم طبقه‌های خود در ایران گرسنه بودند و دور و بر آشپزخانه‌های اردوگاهها جمع می‌شدند و هر تکه غذایی را که برایشان پرت می‌شد، حریصانه می‌قاپیدند».^۲ در فاصله میان ماهیدشت و کرمانشاه، چنین مشاهده شد: «در کناره‌های رودخانه‌ای که کنار جاده بود «هنگ گرسنگان» استراحت می‌کردند. اعضای آن که مردان و پسران بودند تقریباً نیمه برهنه بودند؛ اندک لباسی که بر تن داشتند، کهنه پارچه‌هایی آویخته بر بدن‌های رنجورشان بود و به نظر می‌رسید همه در اثر گرسنگی، اوضاع جسمی بدی داشتند. روشن بود که کار برخی از آنها تمام است. آنها قادر نبودند کار بیشتری انجام دهند و دراز کشیده و منتظر فرشته مرگ بودند که بیاید و به رنج آنها پایان دهد. بقیه آنها هنوز ناامیدانه به ریسمان نازک زندگی آویخته بودند. آنها روی زمین کز کرده و از ناچاری مشتی ریشه گیاهان یا علف‌های درشت را گاز می‌زدند تا شاید بر رنج دهشتناک گرسنگی تمام ناشدنی فایق آیند. اندکی آن طرف‌تر از گروه اصلی، گروه کوچکی بودند که نوحه‌ای جانگداز زیر لب زمزمه می‌کردند. آنها مراسم تدفین مردی را برگزار می‌کردند که در اثر قحطی مرده بود. جسد را برای دفن آماده می‌کردند و پیش از آن که او را به خاک بسپارند در رودخانه‌ای که آب شرب روستای مجاور را تأمین می‌کرد، غسل دادند... ما میان قربانیان رنجور قحطی مقداری غذا تقسیم کردیم. همه کاری که می‌توانستیم انجام دهیم همین بود. آنها تشکر کردند. یکی از آنها می‌گفت با پنج نفر

1- Ibid, pp. 92-93.

2- Ibid, p. 95.

دیگر از همدان که روزانه صدها نفر در آنجا می‌میرند، بیرون زده؛ به این امید که از مرز بگذرند و به خانقین یا قزل رباط بروند؛ شاید در آنجاها در گروه کارگرانی که برای انگلیسی‌ها کار می‌کنند، کار و غذا پیدا کنند. او تنها بازمانده آن شش نفر بود»^۱.

بر فرض که انگلیسی‌ها به مردم همدان غذایی هم می‌رسانده‌اند، این کارشان تأثیر چندانی نداشته است. داناهاو خود در این باره چنین می‌گوید: «در حالی که مرگ و میر در اثر گرسنگی در همدان رو به افزایش بود، قیمت نان که اساسی‌ترین و بی‌تردید تنها غذای فقرا بود، هر من ۱۴ قران (یعنی ۱۰ شیلینگ برای کمتر از ۷ پوند) بود؛ و با وجود مخلوط کردن آرد با خاک اره، قیمتها باز هم به جای کاهش رو به افزایش گذاشت. در ششم می، مک داوول^۲، کنسول بریتانیا در همدان، بر اساس آماری رسمی، شمار قربانیان قحطی را روزانه دویست نفر اعلام کرد. همدان شهر وحشت بود، اجساد دفن نشده قربانیان، اعم از زن و مرد و کودک، در خیابانها و اطراف مقرهای انگلیسی‌ها ریخته بود. یکی از پیش‌نمازهای همدان که برای اجرای مراسم تدفین مردگان مختصر پولی به او می‌دادند، می‌گفت در نیمه اول ماه مه، روزانه یکصد و شصت مراسم تدفین برگزار کرده است. بازماندگانی که گرسنگی آنها را به پوست و استخوان تبدیل کرده، گیاهخوار شده‌اند و علف‌های روی زمین را مانند حیوانات می‌خورند. به تجربه ثابت شده که تغذیه به این شکل در یک دوره کوتاه مدت می‌تواند همانند نخوردن غذا کشنده باشد، زیرا باعث التهاب صفاق شده و مرگی عذاب‌آور و تدریجی را در پی خواهد داشت.» داناهاو سپس به توصیف نمونه‌هایی از آدمخواری می‌پردازد: «اما حوادث بدتری در راه بود. مردم گرسنه‌ای که رنج بی‌غذایی آنها را به جنون دچار کرده بود، به خوردن گوشت یکدیگر روی آورده بودند. آدمخواری جرمی است که تاکنون در

1- Ibid, pp 103-104.

2- McDowell.

ایران ناشناخته بوده و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. مجرمین اغلب زنان هستند و قربانیان، کودکانی که از جلوی خانه‌هایشان ربوده می‌شوند و یا در شلوغی بازار قاپیده می‌شوند. مادران از اینکه برای گدایی تکه‌نانی نوزادانشان را تنها بگذارند، می‌هراسند. زیرا ممکن است در غیبت آنان کودکانشان ربوده و خورده شوند. هرگز نتوانستم در کوچه و بازار و معابر باریک و ناهموار این سرزمین گام بردارم، بی‌آنکه وحشتی بیمارگونه نسبت به دیدن این همه بدبختی احساس کنم. کودکانی که پوست و استخوان بودند دور آدم جمع می‌شدند و برای لقمه نانی و یا پولی که بتوانند با آن نان بخرند التماس می‌کردند و هنگامی که چند پول سیاه به آنها می‌دادی، نمی‌توانستی این فکر رنجش‌آور را از ذهن بیرون کنی که شاید سرنوشت آنها هم، دیر یا زود، سر درآوردن از درون دیگ غذاست.^۱ وی در ادامه از بازداشت تعدادی از مجرمین به دست نیروهای نظمیه می‌نویسد: «آنها ده زن را بازداشت کرده‌اند که اعتراف کرده‌اند تعدادی کودک را ربوده و خورده‌اند و با این بهانه که گرسنگی آنها را به چنین جرایم هولناکی وادار کرده، از خود دفاع کرده‌اند». داناها درباره موارد دیگری چنین می‌نویسد: «روز بعد در هشتم می، مورد هولناک‌تر دیگری از آدمخواری کشف شد. دو زن، مادر و دختر، با دستان خون‌آلود دستگیر می‌شوند. آنها دختر هشت‌ساله‌ای را کشته و مشغول پختن جنازه او بودند که نظمیه مانع از مقدمات این ضیافت می‌شود. قطعات نیم‌پخته باقی‌مانده در یک سبد ریخته شده و گروهی از دمکرات‌های شکم‌سیر و خشمگین، مجرمین بیچاره را به مرگ تهدید کرده و تا مقر نظمیه همراهی می‌کنند. روز بعد آن دو زن اعدام شدند.»^۲ زنان دیگری نیز به خاطر بچه‌کشی بازداشت و اعدام شدند.

1- Ibid, pp 117-118.

2- Ibid, p 118.

قحطی در آذربایجان

کنسول آمریکا در تبریز، گوردون پادوک^۱، در تلگرامی به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ اینگونه گزارش می‌کند: «کمیته امداد از من خواسته که اطلاع دهم تعداد بینوایان در ارومیه افزایش و کمک‌های ارسالی از دیگر کشورها کاهش یافته است. کمک‌های فوری بیشتری مورد نیاز است».^۲ در ژوئن ۱۹۱۷، پادوک گزارش می‌کند: «کمیته امداد از وجود ۴۰/۰۰۰ پناهجو، قیمت‌های بالا و نرخ برابری اندک ارزی خبر داده است. برای دوازده ماه آینده ۸۰۰ هزار دلار مورد نیاز است. همه پول‌ها خرج شده و اقلام غذایی مورد نیاز باید در تابستان خریداری شود».^۳ در اوت ۱۹۱۷، پادوک گزارش می‌کند که تعداد پناهجویان افزایش یافته و پول بیشتری مورد نیاز است: «کمیته امداد درخواست کرده به کمیته آمریکا گزارش شود که برای ماه ژوئن ۵۰۰/۰۰۰ دلار دیگر نیاز است تا به سی هزار تن از پناهجویان فقیر کرد کمک‌رسانی شود تا بتوانند به ساوجبلاغ بازگردند. از این تعداد هفتاد و پنج درصد بیوه و یتیم هستند. محصول آذربایجان ناکافی است. قحطی تهدید می‌کند. قیمت‌ها رو به افزایش است».^۴ در ۲۰ فوریه ۱۹۱۸، رابرت ئی. اسپیر^۵، دبیر هیأت مأموریت‌های خارجی کلیسای پرسبتری در ایالات متحده آمریکا، به پیشنهاد کولویل بارکلی^۶، از اعضای سفارت انگلستان نامه‌ای به وزارت خارجه آمریکا نوشته و در آن بخش‌هایی از نامه‌هایی را که میسیونرهایشان از ایران ارسال کرده‌اند

۱- گوردون پادوک (Gordon Paddock) در ۱۹۰۶ به سمت سرکنسول آمریکا در سئول منصوب شد؛ در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ کنسول آمریکا در تبریز بود؛ در ۱۹۲۲ در تهران درگذشت.

۲- Paddock, telegram, 891. 48/25, January 19, 1917.

۳- Paddock, telegram, 891. 48/26, June 20, 1917.

۴- Paddock, telegram, 891. 48/27, August 2, 1917.

۵- Robbert E. Speer.

۶- Colville Barclay.

بازگو می‌کند. این نامه‌ها اطلاعات بسیاری در بر دارند. در نامه‌ای به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۱۷، کشیش ای. تی. آلن^۱ از ارومیه چنین می‌نویسد: «به درخواست والی به ساوجبلاغ رفتم. این ناحیه از مناطقی است که من سال‌ها پیش در ۱۸۹۳ از آن بازدید کرده‌ام. این شهر یکی از بزرگ‌ترین شهرهای کردستان است و مرکز مهمی است. فعالیت‌های میسیونری ما در آنجا قابل توجه بوده است. از ارومیه تا این شهر، با کاروان سه روز راه است.» این شهر در جریان جنگ چندین بار دست به دست شده بود: «متأسفانه شهر در منطقه جنگی قرار گرفته، کردها به طور طبیعی با برادران خود در آن سوی مرز در ترکیه و بنابراین با عثمانی‌ها همداستان می‌شوند. در روزهای آغازین جنگ، آنها پیروزمندانه از شمال به طرف تبریز و از اطراف دریاچه به طرف ارومیه و سلماس پیشروی کردند. اما مدتی بعد همراه با نیروهای شکست‌خورده عثمانی عقب‌نشینی کردند و ارتش روسیه شهرها و روستاهای آنان را اشغال کرد. سپس نوبت شکست روس‌ها رسید و عثمانی‌ها دوباره بازگشتند. بنابراین، این مناطق چهار بار میدان پیشروی و عقب‌نشینی سپاهیان متخاصم بوده است؛ و این سپاهیان، روس یا عثمانی، در هر بار پشت سر خود خرابی و خسارت عظیمی بر جای گذاشتند. روس‌ها در آخرین عقب‌نشینی خود، کردها را به دلیل رفتار خائنانه‌شان، به سختی تنبیه کردند.» سپس نویسنده به توصیف ویرانی‌ها، مرگ و قحطی می‌پردازد:

روستایی ویرانه یافتم. روس‌ها در آخرین پیشروی خود نبرد سنگینی در پی داشتند. بخش بزرگی از شهر ساوجبلاغ^۲ و روستاهای مجاور آن تخریب شد. هزاران نفر کشته شدند و اسکلته‌ها را هنوز هم در دو سوی جاده می‌توان دید. آنهایی که کشته نشدند همراه با عثمانی‌ها گریختند و عثمانی‌ها نیز آنان را به مهلکه انداختند. فرار

1- Reverend E.T. Allen.

۲- مهاباد فعلی.

آنها نیز، مانند فرار آشوری‌ها^۱ در ۱۹۱۵، در زمستان اتفاق افتاد. برف سنگین کوه‌ها را پوشانده بود. بسیاری از برهنگی مردند. داستان فرار کردها بسیار شبیه فرار مسیحی‌ها از ارومیه در زمستان ۱۹۱۵-۱۹۱۴ بود. با این فرق که شمار کردهای فراری بیشتر بود؛ منطقه وسیع‌تری ویران شد؛ مردان بیشتری در جنگ کشته شدند؛ دوران تبعید آنها طولانی‌تر بود؛ و توجه بیشتری برای مجازاتشان وجود داشت. اکنون چند ماه است که بقایای فراریان بازگشته‌اند. در ترکیه از آنها استقبالی نشد و گرمای دشت‌های موصل نیز فراتر از تاب و تحمل آنها بود. هنگامی که در زمستان گریختند، بسیاری از سرما مردند؛ هنگامی که بهار و تابستان رسید، بسیاری از گرما مردند. از آن شمار عظیم گریختگان، اندکی عزادار و تنها بازگشتند و در بازگشت جز این ندیدند که روستاهایشان ویران شده، اموالشان به یغما رفته و در سرزمینشان جز سرباز و سپاهی بیگانه کسی ساکن نیست. اینکه چند هزار نفر بازگشته‌اند به سختی می‌توانم تخمین بزنم. از تبادل نظر با حاکم شهر و دیگر آگاهان و نیز افسران روس، می‌توان تخمین زد که اکنون چهل هزار نفر با گرسنگی روبرو هستند. هفت هزار نفر از این تعداد در روستاهای نزدیک ساوجبلاغ و روستاهایی که من از آنها بازدید کرده‌ام، پراکنده شده‌اند. اهالی نیاز شدید ندارند؛ اما پناهجویانی که در شهر جمع شده‌اند و آنهایی که در جستجوی پناهگاهی در روستاهای ویرانه هستند، اکنون در خطر گرسنگی قرار دارند... کمیته امداد مسلمانان قفقاز و باکو افرادی را برای تحقیق فرستاده است. آنها حدود یکصد و پنجاه یتیم و بیوه را که در آستانه گرسنگی قرار داشتند در شهر گرد آورده‌اند و آنها را روزانه تغذیه می‌کنند. پول

۱- در متن انگلیسی سوری‌ها (Syrians) آمده؛ ولی منظور نویسنده، آشوری‌ها (Assyrians) بوده است. (ویراستار)

آنها که به روبل است، ته کشیده و احتمال دارد کارشان را دیگر ادامه ندهند. روبل اکنون به کمترین ارزش خود رسیده و تقریباً ارزشی ندارد.^۱

نامه‌ای از خانم وایلدِر پی. الیس^۲، به تاریخ اول اکتبر ۱۹۱۷، از ارومیه، آتش زدن بازار ارومیه به دست روس‌ها و نیز خطرات قحطی قریب‌الوقوع را این طور شرح می‌دهد: «در ماه ژوئیه [۱۹۱۷] در پی اقدام وحشیانه چند سرباز روس، هیجان و التهاب شهر را فرا گرفت. ارزش روبل که پیوسته در حال کاهش بود، تقریباً به هیچ رسیده بود. گروهی از سربازان روسی خشمگین از این که با پولشان نمی‌توانستند چیزی تهیه کنند، در اثر برخورد چند تاجر بازار، از کوره در رفتند و در بازار آتش افکندند. به زودی آتش همه‌جا را گرفت و تقریباً تمام بازار سوخت... برای ما که ویرانه‌های دودآلود را تماشا می‌کردیم، صحنه‌ای فراموش‌نشدنی بود». نویسنده، سپس به شرح فاجعه‌ای که در راه بود می‌پردازد: «با رسیدن زمستان، جمعیت مردم گرسنه که در میدان شهر ما جمع می‌شوند انبوه‌تر می‌شود. زمستان سختی در پیش است. قیمت غله پیوسته از این برداشت به آن برداشت افزایش می‌یابد. قیمت غله در آغاز بالا بود و اکنون به قیمت‌های زمان قحطی رسیده است... اکنون قیمت‌ها پنجاه درصد بالاتر از قیمت‌های همین فصل در سال قبل است. قیمت گندم پنج تا شش دلار برای هر بوشل است و روشن است که بیشتر هم خواهد شد. اگر کمک نرسد، قحطی تنها اتفاق پیش روی پناهندگان، کردها و مسیحیان است. بسیاری از مسیحیان و مسلمانان ساکن این شهر نیز تنها با کمک دوستان و همسایگانشان تأمین می‌شوند».^۳ الیس در تلگرامی به تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۱۷ خطاب به کمیته امداد آمریکا در نیویورک چنین می‌نویسد: «اگر می‌شد

1- Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918.

2- Wilder P. Ellis.

3-Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918.

آن صحنه‌هایی را که من امروز در مسجد اهل سنت در ارومیه دیدم، فقط برای ده ساعت عیناً به میدان مدیسون انتقال داد، هر روزنامه‌ای در آمریکا می‌توانست فجع‌ترین صحنه جنگ را در جهان گزارش کند. آنگاه بلافاصله میلیون‌ها نفر، مستقیماً برای کمک‌رسانی روانه می‌شدند. یک مشت کرد آواره شده از روستاهای کوهستانی، با ژنده‌پاره‌هایی وصف‌نشده به عنوان لباس بر تن، غوطه‌ور در گند و کثافت و قحطی و بیماری، مثل سگ‌های ولگرد بر سر لاشه مرداری با هم مبارزه می‌کنند. کاری که تاکنون آمریکایی‌ها برای آرامنه، کردها، آشوری‌ها^۱ انجام داده‌اند یک پیروزی ملی است، اما این کمک‌ها کفاف گسترده‌گی و استمرار نیاز را نمی‌دهد.^۲

در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷، از عالیجناب کشیش فردریک ن. جساپ^۳ از تبریز چنین آمده است: «شرایط در اینجا بد است و بدتر هم خواهد شد. فعلاً که مشکل نان بسیار جدی است و از باران هم خبری نیست، بنابراین چشم‌انداز کاشت هم بد است. کسی نمی‌داند مردم زمستان را چگونه باید سر کنند، از این رو این نگرانی هست که پیش از رسیدن بهار، اوضاع بسیار بدتر شود. از ارومیه و ساوجبلاغ هم همین گزارشها را دریافت کرده‌ایم. شنیده‌ایم که در آنجا حدود ۴۰/۰۰۰ زن و کودک کرد در وحشتناک‌ترین شرایط به سر می‌برند و از قحطی رو به مرگند... به غیر از مشکل غذا و آذوقه، اوضاع داخلی این منطقه نیز بد است. احزاب سیاسی به قتل و ترور پناه آورده‌اند و گهگاه یکی کشته می‌شود. طی ده روز گذشته، سه فرد برجسته در تبریز کشته شده‌اند، البته شما بیش از ما از اوضاع مطلعید. آنها در امور آنجا تأثیر و نفوذ دارند... ایرانی‌ها آنچنان پروپا قرص طرفدار آلمان هستند که نمی‌توانند درک کنند که چرا آمریکا

۱- در متن انگلیسی سوری‌ها (Syrians) آمده ولی منظور آشوری‌ها (Assyrians) است. (ویراستار)

2- Smith, telegram, 891. 48/28, October 9, 1917.

3- Fredrick N. Jessup.

۴- به پاورقی صفحه بعد مراجعه شود.

باید در طرف مقابل قرار گیرد.» نامه کشیش جساپ در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ از تبریز حاوی اطلاعات باارزشی است: «روحیه جنبش و ناآرامی در تمام جامعه قابل مشاهده است. با افزایش پیوسته قیمت‌ها، اوضاع نیز پیوسته در حال بدتر شدن است. خشکسالی زمستان و بهار گذشته باعث شده گندم محدودی برداشت شود، در حالی که صادرات دام و مواد غذایی به شمال همچنان ادامه دارد... تا سپتامبر، قیمت گندم بیش از دو برابر شد؛ و اکنون هم تقریباً چهار برابر شده است. هفته‌هاست نانوايي‌ها مملو از زنان گرسنه است که برای نوبت خرید نان با هم جنگ و دعوا می‌کنند و دست آخر هم باید گرسنه آنجا را ترک کنند. از آنجا که نان غذای اصلی توده مردم است، قحطی نان به معنای فاجعه‌ای هولناک است. چشم‌انداز بدی پیش روی ماست و می‌ترسیم که پیش از بهار، در تبریز و اطراف آن به عملیات امدادی وسیعی نیاز باشد، البته نه فقط برای آوارگان، بلکه برای مردم فقیر و گرسنه کل منطقه». این نامه، در ادامه اوضاع سیاسی را چنین توصیف می‌کند: «درست در همین زمان شهر تدریجاً از انقلابیون و رادیکال‌های تندرو پر می‌شود و احزاب سیاسی و کمیته‌های سری سرشان شلوغ است. یک سلسله ترور برنامه‌ریزی شده در حال انجام است. آغاز این ترورها، قتل حاکم سابق بود و تاکنون ادامه یافته و بر شدت آنها افزوده شده است؛ به نحوی که گاهی در یک شب چند فرد برجسته کشته می‌شوند.^۱ با وجود

۱- همزمان با قحطی و خشکسالی، گروه‌های سیاسی و جناح‌های رقیب دموکرات نیز دست به فعالیت و تحرک سیاسی و احیاناً ترور مخالفان و تسویه حساب‌های سیاسی و عقیدتی زدند. در اولین ترورها، فخرالمعالی مدعی‌العموم تبریز، محمدخان کدخدای پیشین امیرخیز (۲۲ مهر ۱۲۹۶)، میرزا نعمت‌الله خان جاوید دارنده و نویسنده روزنامه کلید نجات (۲ آبان)، کشته شدند. سپس در ۱۳ آبان ۱۲۹۶، حاج میرزا علی ملک‌التجار، صافی حسام نظام مراغه‌ای و سردار مظفر چاردولی نیز به قتل رسیدند. در ادامه این ترورها ارفع‌السلطان و عمادالتجار و حسین‌خان فراشباشی (از مخالفان بنام مشروطه) در زمستان همان سال کشته شدند. اعتمادالدوله حاکم سابق ارومیه که مخالف مشروطه و از طرفداران روس‌ها بود نیز در همین اوان در تبریز کشته شد (برای اطلاع بیشتر از وضعیت آذربایجان و قحطی زمستان ۱۲۹۶ و اطلاع از ترورهای سیاسی و انگیزه‌های آن نک: احمد کسروی، تاریخ هجده ساله

آنکه برخی از قتل‌ها در روز اتفاق می‌افتد و قاتلان باید شناسایی شوند، دستگاه حاکمه‌ای که توان کافی برای بررسی اوضاع داشته باشد، وجود ندارد. می‌گویند به قربانیان از قبل اطلاع می‌دهند، اما به نظر می‌رسد شمار اندکی از آنها توان گریختن دارند. دریافتن انگیزه این قتل‌ها سخت است، اما به نظر می‌رسد انگیزه، تلفیقی از انتقام از مرتجعین سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ و ۱۹۱۱؛ و باج‌خواهی و ترور ثروتمندانی باشد که به جای تأمین نیاز شهر، متهم به انبار کردن گندم‌ها هستند.^۱

تا ژانویه ۱۹۱۸، آذربایجان نیز همانند دیگر نقاط ایران گرفتار قحطی شد. کالدول به ضمیمه گزارش ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸، گزارش دیگری از تبریز به قلم کنسول گوردون پادوک (۹ ژانویه ۱۹۱۸) و نامه‌ای از کشیش دبلیو. ای. شد^۲ در ارومیه (۳ ژانویه ۱۹۱۸) ارسال می‌کند. گزارش پادوک در بردارنده توضیحاتی درباره شرایط وخیم ۳۰/۰۰۰ پناهنده کرد در ساوجبلاغ آذربایجان است: «همان‌طور که ذکر شد، یکی از اعضای کمیته ما از منطقه ساوجبلاغ آذربایجان دیدن کرده است. تخمین می‌زنند در آنجا حدود سی هزار کرد نیازمند وجود دارد که اکثر آنها زن، کودک و مردان کهنسال هستند. این افراد کسانی هستند که پس از پایان عملیات نظامی روسیه، عازم خانه‌های ویران شده خود شده‌اند. این بازدید در پاسخ به نامه‌ای از سوی حاکم ساوجبلاغ خطاب به من صورت گرفت. او در نامه‌اش شرایط رقت‌بار این مردم را توصیف کرده است. به هر حال دریافتیم با وجود آنکه ما در آن زمان اعتباری به این منظور در اختیار داشتیم، اما در ذهنمان برآوردی از نیازهای آن ناحیه نداشتیم. این منطقه عرصه اشغال پیاپی روس‌ها و ترک‌ها بود و در نهایت هم روس‌ها بخشی از آن را به دلایل تنبیهی تخریب کردند. از آنجا که در حال حاضر هیچ

آذربایجان، تهران، ۱۳۷۶، صص ۶۸۸ تا ۷۰۴. (ویراستار)

1- Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918.

2- W. E. Shedd.

امکانی برای حمل و نقل کالا از دیگر نقاط به آن منطقه وجود ندارد، اینکه ما بتوانیم در آینده نزدیک در آنجا اقدامات امدادی انجام دهیم، به هیچ عنوان محتمل نیست. بنابراین سرنوشت پناهندگان نگون‌بخت رقم خورده بود.»

پادوک، علاوه بر اعمال نادرست روس‌ها، دلیل دیگری هم برای قیمت‌های سرسام‌آور گندم و جو ارائه کرده است؛ احتکار. پادوک با توصیف فعالیت‌های انسان‌دوستانه برخی از شهروندان ثروتمند تبریز می‌نویسد: «می‌گویند انگیزه این افراد شوق به دست آوردن اجر اخروی است، اما این احتمال وجود دارد که آنها، به عکس، با این انگیزه وارد این فعالیت‌ها شده باشند که بخواهند از شورش‌های احتمالی ناشی از قحطی جلوگیری کنند؛ زیرا به طور طبیعی خود آنها هدف این شورش‌ها قرار خواهند گرفت. زیرا آنها مالکان روستاها و انبارهای آذوقه هستند. این اوضاع که ذکر کردم، قطعاً تا حد زیادی، اگر نگوییم تنها، از رنج واقعی میان فقرا ناشی می‌شود. تعداد قابل توجهی از مالکان روستاها بدون توجه به عواقب کار در تلاشند تا غله (گندم و جو) این منطقه را احتکار کنند و همچنان به دنبال قیمت‌های بالاتر هستند.» سبب دیگر کمبودها، نباریدن باران بود: «اینکه تقریباً پانزده ماه گذشته در این ناحیه به معنای واقعی باران نباریده و تا همین چند روز پیش هم چنین بود و در فصل برداشت گذشته تنها دو سوم محصول در شرایط عادی به دست آمد، باعث شده که این محترکان قیمت گندم را از هر خروار (هزار پوند) ۲۰ تومان به ۱۴۰ تومان و قیمت جو را از هر خروار ۱۲ تومان به ۱۰۰ تومان برسانند. باریدن برف طی دو روز گذشته، با این احتمال که شاید میزان محصول بیشتر شود، قیمت گندم را به ۸۰ و جو را به ۶۰ تومان کاهش داده است. اگر شرایط همین‌طور مطلوب بماند، در خرمن بهار، کاهش بیشتر قیمت هم قابل پیش‌بینی است.» پادوک برخی از اقدامات انجام گرفته برای بهبود اوضاع را تشریح می‌کند:

کمیته تغذیه‌ای در اینجا با حضور آقای ال. مولیتور، رئیس گمرکات

ایران سازمان‌دهی شده است. او که مشاور این کمیته است، مردی توانا و مسئولی صادق است. این کمیته توانسته شماری از مالکان، خصوصاً یکی از مجتهدین برجسته ایرانی را گرد آورد تا گندمی را که انبار کرده بودند توزیع کنند. علاوه بر این آنها موفق شده‌اند با اعزام تعدادی قزاق ایرانی به مناطق مجاور، بخش زیادی از محصول دولتی را جمع‌آوری کنند. نتیجه این شده که مشکل نان در شهر که همیشه اساس بلواهای جدی در میان مردم بومی بوده و از دیگر سو گمان می‌رفت در اوایل زمستان شدت یابد، تا حدودی برطرف شده است. بنابراین علی‌رغم آنکه در کمبود مواد غذایی و رنج قابل توجه مردم تردیدی نیست، اوضاع تبریز و مناطق مجاور نزدیک آن را نمی‌توان شرایط فحطی‌زدگی توصیف کرد. در نزدیکی این شهر، آواره‌ای دیده نمی‌شود، مگر چند خانواده‌ای که چندی پیش از حدود ساوجبلاغ روانه این نواحی شده‌اند که البته در پی فعالیت‌های اخیر آنها را هم در سطح شهر نمی‌بینیم.

پادوک همچنین آشکار می‌کند که امریکایی‌ها برای فعالیت‌های امدادی مبلغ ۱/۰۷۵/۰۰۰ دلار دریافت داشته‌اند «که عملاً همه آن هم اکنون هزینه شده است». او می‌افزاید: «از آنجا که هیچ برنامه‌ریزی روشنی برای منابع مالی در آینده وجود ندارد، کمیته در اینجا مجبور است برای ادامه کار روی کمیته مرکزی در آمریکا حساب کند. بنابراین از این پس هیچ تخمینی برای منابع مالی در دسترس نمی‌توان ارائه کرد».^۱

گزارش پدر روحانی دلیو. ای شد، رئیس کمیته ارومیه برای کمک‌رسانی به آرامنه و آشوری‌ها^۲ به تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۸، اوضاع ارومیه را چنین توصیف می‌کند: «اهالی محل در شرایط سختی قرار دارند

1- Caldwell, dispatch 359 and enclosures, 891. 481, January 21, 1918.

2- Reverend W.A. . Shedd.

۳- در متن انگلیسی سوری‌ها (Syrian) آمده است. (ویراستار)

و رنج آنان تا زمان برداشت افزایش خواهد یافت... مشکل بزرگ در اینجا یافتن مقداری گندم یا غله برای آوردن به این منطقه است. مناطق شمال و وضعشان بسیار بهتر است، اما ذخیره آنها آن قدر نیست که بخواهند به جایی ارسال کنند. اوضاع سالدوز در جنوب که دست کم نیمی از گندم وارداتی به این ناحیه را تأمین می‌کند، بدتر از ارومیه است و مردم از گرسنگی در حال مرگند. اوضاع در ساوجبلاغ و دیگر مناطق جنوبی، اندکی بهتر از سالدوز است. اما آنها هم مواد غذایی بسیار کمی در اختیار دارند. مناطقی که در شرق دریاچه قرار دارند، ذخیره‌های خود را به تبریز می‌فرستند و آنها نیز در مضیقه هستند. این مشکلات با خسارتی که ارتش روسیه به ذخیره‌های آذوقه وارد کرده به شدت افزایش یافته است و از دیگر سو نحوه ضبط آذوقه از سوی ارتش، به آن دامن زده است و ترس مردم باعث شده تا از ورود مواد غذایی به بازار جلوگیری شود. اگر فقط جمعیت بومی را در نظر بگیریم، حل مشکل بسیار ساده‌تر است؛ اما در ارومیه، سلماس و خوی افزون بر ۲۵/۰۰۰ پناهنده مسیحی از ترکیه و در ناحیه ارومیه ۲۰/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰ پناهنده کرد داریم. آنهایی که از ترکیه آمده‌اند تنها به کمک‌های خیریه وابسته‌اند و البته خارج از خانه و کاشانه‌شان به سر می‌برند. بخشی از کردها در خانه‌هایشان هستند؛ اما بخش عمده‌ای هم بیشتر به دلیل آشفتگی‌ها و رفتار سربازان روس، با آنکه ایرانی‌اند، پناهنده محسوب می‌شوند. این گروه نیازمندترین طبقه هستند»^۱.

در مناطقی از آذربایجان قحطی رخ نداده بود. در می ۱۹۱۸، نیروهای بریتانیا، زنجان را [که آن موقع جزو آذربایجان بود] تصرف کردند. داناها و درباره زنجان اینگونه می‌نویسد: «ما از منطقه‌ای عبور می‌کردیم که نسبت به مناطق نزدیک همدان کمتر دچار گرسنگی بودند. اوضاع غذا بهتر بود و «هنگ گرسنگان»، با اعضای رنجورش که در شمال غرب ایران دیده

1- Caldwell, dispatch 359 and enclosures, 891. 48/58, January 21, 1918.

می‌شد، در آنجا دیده نمی‌شد».^۱

داناها و وضعیت روستای بنیک سوما در جنوب تبریز را این‌گونه گزارش می‌کند: «فراوانی نعمت بود و قحطی هنوز به این آبادی دورافتاده که صمیمانه زیر شاخ و برگ باشکوه درختان بلوط و شاه بلوط آرمیده، دست‌اندازی نکرده است».^۲

در ژانویه ۱۹۱۹، فرانسیس وایت گزارش می‌کند که اگر چه اوضاع در تهران کمابیش بهتر شده اما سایر استان‌ها اینقدر خوش‌اقبال نبوده‌اند: «به هر حال، شرایط در استان‌ها چندان مطلوب نیست. قیمت نان در همدان دو برابر و نیم تهران است. از آذربایجان خبر می‌رسد که حتی از این هم بیشتر است. تلاش‌هایی در حال انجام است تا کنترل مواد غذایی را هر چه سریع‌تر به استان‌ها نیز گسترش دهند. انتظار می‌رود یک کارشناس کنترل کننده، کارش را طی چند روز آینده در همدان آغاز کند. امید می‌رود طی چند هفته آینده، سودجویی با موفقیت مهار شود». او اوضاع پناهجویان را در همدان چنین توصیف می‌کند: «دیگر مسئله بزرگ در همدان، مسئله پناهجویانی است که خانه‌هایشان را در آذربایجان به هنگام تهاجم ترک‌ها به ارومیه و دشت سلماس در تابستان ترک کرده‌اند. آنها به تعداد زیاد به همدان وارد شده‌اند. بخش بزرگی از آنها به بعقوبه که مقامات نظامی انگلیسی در آنجا اردوگاه بزرگی برای نگهداری آنها در زمستان ایجاد کرده‌اند، فرستاده شده‌اند. با وجود این، شمار قابل توجهی در همدان مانده‌اند و یا با رفتن دیگران به آن وارد شده‌اند. اکنون یا باید در زمستان از آنها نگهداری شود و یا به زادگاهشان بازگردانده شوند. تلاش‌هایی صورت گرفته تا دست کم مردان را به زادگاهشان بازگردانند تا شاید پیش از بهار آنها بتوانند مزارع را به موقع کشت کنند و کل فصل برداشت سال آینده را

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 147-148.

2- Ibid, 177.

از دست ندهند»^۱. روشن است که قحطی در آذربایجان تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه یافته است. وایت در تلگرامی به تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۱۹، درباره اوضاع اقتصادی و سیاسی آذربایجان اینگونه گزارش می‌کند: «اوضاع اقتصادی در آذربایجان اسفانگیز است. در تبریز قیمت‌ها بالاست؛ قحطی حکم فرماست و بیماری کشنده تیفوس همه‌گیر شده است. آقای پادوک کمیته امداد را سازماندهی کرده است و بازگرداندن پناهجویان ارومیه تا بهتر شدن اوضاع عقب افتاده است»^۲. در ۲۲ فوریه ۱۹۱۹، وایت چنین می‌نویسد: «دولت ایران در حال بررسی اختصاص ۳۰۰/۰۰۰ تومان برای امداد رسانی در آذربایجان است.» او همچنین می‌نویسد: «کمیته امداد آمریکا به حدود ۳۰۰۰ نفر در همدان کمک می‌کند و انگلیسی‌ها به بیش از ۴۰/۰۰۰ نفر در بعقوبه رسیدگی می‌کنند. اگر این عده به زودی به زادگاهشان بازگردانده نشوند، فصل دیگری از برداشت را از دست خواهند داد و هزینه بیشتری بر منابع مالی امداد رسانی تحمیل خواهد شد»^۳. در ۲۷ فوریه، وایت گزارش می‌دهد: «دولت ایران اکنون علاقه فعالی برای بهبود اوضاع هولناک حال حاضر آذربایجان نشان می‌دهد و تصمیم گرفته منابعی به آن استان به منظور توزیع در میان فقرا ارسال کند. من دریافتم که حدود ۷۵۰ خروار برنج از تهران به تبریز ارسال می‌شود و حدود ۳۵۰۰ خروار دیگر نیز از مازندران فرستاده می‌شود تا نیازهای فوری مردم تأمین شود. مقادیری هم بذر به شکل رایگان میان زارعان توزیع خواهد شد و ناظرانی هم منصوب خواهند شد تا بر درستی کاشت آنها نظارت کنند. دولت در صدد تهیه سیصد هزار تومان دیگر برای توزیع در میان نیازمندان است»^۴. در ۱۱ مارس ۱۹۱۹، وایت این‌گونه می‌نویسد: «دولت ایران ۲۵/۰۰۰ تومان پول نقد و مقداری کمک جنسی برای بهبود اوضاع آذربایجان که

1- White, QR2, 891. 00/1088, January 10, 1919.

2- White, telegram 98,891. 00/1074, January 31, 1919.

3- White, telegram 105,891. 00/1079, February 22, 1919.

4- White, dispatch 487, 891. 00/1090, February 27, 1919.

تغییری نکرده، فرستاده است»^۱.

در آوریل ۱۹۱۹، در حالی که اوضاع تهران رو به بهبود بود، قحطی در استان‌ها ادامه داشت. وایت درباره وضعیت تهران می‌نویسد: «به خاطر برداشت خوب فصل گذشته و کنترل ارزاق از سوی دولت ایران در تهران که با هدایت یک بلژیکی^۲ انجام می‌گیرد، نان در پایتخت فراوان و به شکلی معقول ارزان است. با وجود این قیمت‌های دیگر اقلام غذایی همچنان ده برابر قیمت‌های عادی است و دستمزد کارگران تنها برای خرید پنج تخم‌مرغ کفایت می‌کند. به هر حال، نان غذای اصلی روزانه طبقه کارگر است و آنها قادرند با شش پوند نانی که با سه قران می‌خرند، در شرایط قابل قبولی زندگی کنند». در استان‌ها، قحطی ادامه دارد: «اوضاع در استان‌ها چندان خوب نیست. در همدان قیمت‌ها بالاتر از تهران است؛ هر چند که طی سه ماه گذشته مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. بدترین وضعیت در آذربایجان است که قیمت‌ها بسیار بالاست و شرایط قحطی برقرار است. دولت ایران برنج و گندم ارسال می‌کند تا به تغذیه فقرا کمک کند و هیأت امداد رسانی آمریکا در ایران، تنها در تبریز، به تغذیه روزانه بیست و پنج هزار تهیدست، کمک می‌کند. تیفوس کشنده در تبریز همه‌گیر شده و به شکلی مؤثر حملات گرسنگی و قحطی را تکمیل می‌کند»^۳.

قحطی در خراسان

نامه‌ای از ئی. ای. داگلاس در بیمارستان آمریکایی‌ها در تهران به کالدول - ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ - اوضاع مشهد را این‌گونه شرح داده است:

1- White, telegram 109, 891. 00/1081, March 11, 1919.

۲- منظور مرنارد بلژیکی خزانه‌دار و مستشار مالی است که به جای مورگان شوستر آمده بود و در این زمان امور غله و نان در اداره وی قرار داشت (برای اطلاع بیشتر نک: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۲، تهران، ۱۳۷۱، صص ۳۹۲ تا ۴۳۱). (ویراستار)

3- White, Quarterly Report No. 3,891. 48159, April 4, 1919.

«پدر روحانی ال. اف. اسلتین^۱ در مشهد، در ۲۱ دسامبر می‌نویسد: قحطی در اینجا در حال گسترش است و هر روز جدی‌تر می‌شود. گندم اکنون پوندی شصت و پنج تومان است». همو بار دیگر در سوم ژانویه می‌نویسد: «مردم فقیر در اینجا به شدت از نظر غذا در رنجند. ما شمار اندکی از آنها را ظهر هر روز با پولی که برای این کار از سوی دوستان داده شده، اطعام می‌کنیم».^۲ نشریه *نی‌یرایست*^۳ چاپ لندن، در شماره ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ ضمن گزارشی از مشهد به توصیف اوضاع در نوامبر ۱۹۱۷ می‌پردازد. در آوریل ۱۹۱۸ نیروهای روس عقب‌نشینی کرده و تمامی شرق ایران در اشغال انگلیسی‌ها بود. آنها مشهد را هم در مارس ۱۹۱۸، اشغال کرده بودند. کالدول در مقاله‌ی ارسالی خود چنین می‌گوید: «اگر چه این مقاله اندکی دیر ارسال می‌شود اما به خوبی شرایطی را که در پاییز گذشته و حتی در حال حاضر در ایران وجود داشته و دارد توصیف می‌کند. امید می‌رود این مقاله مورد توجه قرار گیرد. شرایط مشابه و حتی بدتر و گرانی بیشتر همچنان در تهران، همدان، شیراز، تبریز و دیگر شهرهای ایران حاکم است». این مقاله با عنوان «اوضاع در شمال شرق ایران» که با تأخیر هم ارسال شده، تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ را بر خود دارد؛ و به شرح زیر است:

یک سال و نیم است که در ناحیه مشهد برف و باران نباریده و خشک‌سالی دارد خیلی جدی می‌شود. قیمت گندم از بهای عادی آن که حدود دوازده تومان در هر خروار (۶۵۰ پوند) است، به خرواری چهل و پنج تا پنجاه تومان افزایش یافته است. مردم فقیر که همان دستمزد گذشته خود را دریافت می‌کنند، نان را به قیمت چهار برابر معمول آن می‌خرند. آنها، چیزهای دیگر نظیر چای،

1- L.F. Esseltyn.

2- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

3- Near East.

شکر، میوه و غیره را به کلی کنار گذاشته‌اند؛ چرا که فراتر از ظرفیت جیب آنهاست. هزاران نفر از آنها ماههاست لب به گوشت نزده‌اند. آنها همه پولشان را برای نان خالی می‌دهند و بسیاری‌شان همان نان را نیز به قدر کافی نمی‌توانند تهیه کنند. از منابع موثق شنیدم که نوزادان را سر راه می‌گذارند تا کسی آنها را بردارد و تیمار کند. حدود بیست و پنج نفر از این نوزادان سرراهی را به دارالشفای حرم امام رضا [ع] برده‌اند... [صحت] حادثه‌ای را که شرح می‌دهم می‌توانم تضمین کنم. بیرون یکی از دروازه‌های شهر لاشه حیوانی را در فضای باز انداخته بودند (مردم هیچ‌گاه در دسر حمل مردار حیوانات را به بیرون شهر به خود نمی‌دهند. آنها اغلب اوقات مردار را در خیابان یا هر فضای باز دیگری رها می‌کنند و سگ‌های خیابانی باقی کار را انجام می‌دهند). به محض این‌که لاشه بیرون انداخته شد، مردم به سوی آن دویدند و شروع کردند به بریدن و بردن پاره‌های گوشت حیوان؛ در حالی که سگ‌ها دورادور ایستاده بودند و جسورانه دمشان را تکان می‌دادند و منتظر بودند تا نوبتشان برسد و آنچه را باقی است تمام کنند... نزد روستاییان که شهری‌ها برای غذایشان به آنها وابسته‌اند، تعداد دام زنده به دلیل نبود علوفه به شدت کاهش یافته است. برگ خشک درختان را به قیمت هر خروار چهار تومان می‌فروشند، در حالی که پیش از این قیمت عادی برای یک خروار علوفه خوب دو تومان بود. حیوانات یا می‌میرند و یا کشته می‌شوند، زیرا چیزی برای تعلیف و تغذیه آنان وجود ندارد. یک گوسفند و بره‌اش را به یازده قران می‌فروشد، در حالی که قبلاً گوشت گوسفند پانزده قران فروخته می‌شد. البته این قیمت فعلی گوشت نیست بلکه از آن پایین‌تر است. اما هر شتر، اسب، قاطر یا خری که می‌میرد و یا کشتار می‌شود بلافاصله به افزایش قیمت کالایی که یا در مزارع تولید می‌شود و یا هرکالایی که نیاز به حمل و نقل دارد، کمک می‌کند؛

زیرا غیر از حیوانات وسیله دیگری برای حمل و نقل وجود ندارد. در آخرین بند این مقاله، چنین آمده است: «تجارت دچار افت بسیاری شده است. قیمت‌ها بسیار بالاست. لیره استرلینگ را به جای پنج‌جاه و پنج قران پیش از جنگ، سی قران یا کمتر می‌فروشدند. روبل روسیه را که قبل از جنگ یک‌صد و شانزده شاهی فروخته می‌شد، هشت شاهی می‌فروشدند. واردات از روسیه عملاً متوقف شده است... گمان می‌کنم دولت‌های بزرگ معمولاً در زمان جنگ درگیر کارهای بشردوستانه نمی‌شوند. با این حال گاهی اوقات می‌شنویم که چنین می‌کنند. اگر انگلیسی‌ها تنها نوعی تجارت را برای تسهیل انتقال کالا از هند به خراسان و تا مشهد راه بیندازند، نه تنها عملی انسان‌دوستانه است، بلکه سود سرشاری نیز دربر خواهد داشت».^۱ نویسنده پرسشی مطرح می‌کند: «چرا دولت انگلستان از هند مواد غذایی نمی‌آورد؟». در گزارشی به قلم ساوثرد که بعدها تهیه شده، مشخص می‌شود که در هندوستان غله کافی با قیمت‌های بسیار پایین موجود بوده است. ساوثرد همچنین افشا می‌کند که درست در آن سوی کرمانشاه که هر روز تعداد زیادی از مردم در آنجا از قحطی می‌مردند، غله کافی در بین‌النهرین وجود داشت. چرا در حالی که در هند و بین‌النهرین، غله کافی وجود داشت، ایران در میان آن دو، دچار گرسنگی بوده است؟ انگلیسی‌ها نه تنها هیچ ماده غذایی به خراسان نیاوردند، بلکه در مقیاس گسترده درگیر خرید منابع غذایی برای ذخیره آذوقه ارتش خود در ایران و روسیه بودند. قضیه قحطی در خراسان از اهمیتی خاص برخوردار است؛ زیرا به لطف کتاب بازرس کل پلیس شرق ایران، سرلشکر دلبلیو. ئی. آر دیکسون، اطلاعات مفصلی درباره خرید مواد غذایی توسط ارتش انگلستان در خراسان در دسترس است. از این مطالعه موردی^۲ بسیار مهم مشخص می‌شود که اگرچه خریدهای انگلیسی‌ها، یگانه دلیل قحطی در

1- Caldwell, dispatch 414 and enclosures, 891. 48/116, July 9, 1918.

2- Case Study.

خراسان نبود، اما تردیدی نیست که شرایط قحطی به دلیل همین خریدها به شدت وخیم تر و طولانی تر شده است. در نتیجه این خریدها، تعداد بیشتری نسبت به آنچه که ممکن بود، جان باختند. نشان داده خواهد شد که همین جریان در مورد قحطی در غرب ایران، در آذربایجان و در گیلان هم صدق می‌کند. قحطی در رشت، خصوصاً به این دلیل که آن شهر تا هنگام اشغال به دست انگلیسی‌ها در تابستان ۱۹۱۸ دچار قحطی نبود، افشا کننده است. اندکی بعد، انگلیسی‌ها، خرید مواد غذایی را برای صدور به باکو در آذربایجان آغاز کردند. از آن پس، گیلان دچار قحطی شد. به تأثیر خریدهای انگلیسی‌ها بر منابع و قیمت‌ها در فصل پنجم به طور مفصل خواهیم پرداخت.

قحطی ادامه می‌یابد

طی تابستان و پاییز ۱۹۱۸ علیرغم آنکه یکی از بهترین برداشت‌ها صورت گرفت، قحطی بی‌آنکه از سختی آن کاسته شود، همچنان ادامه یافت. در گزارشی به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۱۸، کالدول درباره قیمت اقلام موردنیاز در هنگام برداشت می‌نویسد: گندم هر بوشل ۱۲ تا ۱۵ دلار، جو هر بوشل ۷ تا ۹ دلار، برنج هر پوند ۵۵ سنت، شکر هر پوند ۱/۸ دلار و زغال چوب هر تن ۱۴۰ دلار فروخته شد. این قیمت‌ها، از نظر کالدول نشان‌دهنده «سختی اوضاع حاکم بر مواد غذایی و قحطی در فصل برداشت در ایران» بود. او سپس به دنبال ارایه دلایل این قیمت‌های بالا می‌رود:

اوضاع متناقض فقرای ایران که در عین آنکه در میان نعمت قرار دارند، گرسنه‌اند، نیازمند این توضیح است که نیروهای خارجی بخشی از منابع غذایی ایران را برده‌اند، با این حال [برداشت محصول] سال ۱۹۱۷ می‌توانست برای تغذیه جمعیت کافی باشد، اما به خاطر نبود دولت قدرتمند و در واقع نبودن تقریباً هر نوع دولتی به طور کلی، محصول محدود گندم و جو که بخش اصلی غذای فقراست، انبار و احتکار شد تا آنکه قیمت‌ها به رقم‌های

افسانه‌ای رسید؛ در عین آن که هزاران نفر رو به مرگ می‌رفتند و اکنون نیز می‌روند. در ایران، در فصل برداشت، گندم هر بوشل دوازده تا پانزده دلار و جو اندکی بیش از نصف قیمت آن به فروش می‌رسد و اکثر دیگر اقلام مورد نیاز نیز متناسب با همین قیمت‌ها فروخته می‌شوند. همه اینها در حالی است که محصول ایران، فراوان، و از همه سال‌های اخیر بیشتر بوده است. کالدول سپس به عامل مهم دیگری اشاره می‌کند:

علاوه بر فقدان نظارت‌های دولتی، نبودن وسایل حمل و نقل به دلیل تلف شدن بسیاری از حیوانات بارکش بر اثر قحطی و گرسنگی در زمستان گذشته، دلیل اصلی بالا بودن قیمت محصولات داخلی در ایران است؛ در عین آن که فقدان هرگونه امکان واردات کالاهای اساسی و اقلام غذایی از کشورهای دیگر نیز باعث بالا رفتن فوق‌العاده قیمت کالاهای خارجی شده است.^۱

در ژوئیه ۱۹۱۸ اوضاع در تهران همچنان بد بود. کالدول چنین تلگراف می‌زند: «به خاطر شورش‌ها و بلایای ناشی از کمبود مواد غذایی و آشوب‌های سیاسی، در تهران حکومت نظامی برقرار شده است».^۲ قحطی بزرگ با بیماری‌های واگیر همراه شده بود. کالدول اوضاع قزوین را چنین گزارش می‌کند: «پادوک گزارش می‌کند آنفلوآنزا در قزوین همه‌گیر شده و نیمی از ساکنان را از پای انداخته است».^۳ قحطی در پاییز ۱۹۱۸ به طور فزاینده‌ای ادامه یافت. کالدول گزارش می‌کند: «سال گذشته یکی از سخت‌ترین سال‌هایی بود که ایران پشت سر نهاد. صدها نفر روزانه در تمام شهرهای بزرگ در اثر قحطی مردند. بهار، خوشبختانه، یکی از بهترین فصول برداشت بود و قیمت‌های نان و مواد غذایی به مقدار زیادی کاهش

1- Caldwell, dispatch 407 and enclosure, 891. 48/91, June 22, 1918.

2- Caldwell, telegram, 891. 00/976. July 7, 1918.

3- Caldwell, telegram, 891. 001023, September 25, 1918.

یافت. متأسفانه دولت نمی‌تواند و یا احتمالاً نمی‌خواهد مانع احتکار غله به دست ملاکان ثروتمند شود و بدین خاطر قیمت‌ها به شکل مصنوعی بالاتر از آنچه که شرایط اقتضا می‌کند، مانده است. طی چند هفته گذشته یک بلژیکی برای نظارت بر مواد غذایی منصوب شده و باید دید که آیا دولت آن‌طور که باید از وی حمایت می‌کند تا به شکل مؤثری قیمت‌ها را تنظیم، و صاحبان غله را مجبور کند که موجودی غله‌شان را به قیمتی معقول بفروشند. اگر به شکل مناسبی از او حمایت شود، دست کم باید بتواند از افزایش قیمت‌ها از حدی که پیش از این بسیار بالا رفته، جلوگیری کند و یک سال دیگر نیز بتواند کاهش قابل توجهی در قیمت اکثر اقلام غذایی به وجود آورد. اگر او قادر نباشد از افزایش قیمت‌ها جلوگیری کند، تا حدود زیادی به خاطر هراس از تکرار شرایط وحشتناک قحطی و گرسنگی و رنج ناشی از آن است که در سال گذشته وجود داشت.^۱

روزنامه *ایران* در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، از انتصاب فردی برای نظارت بر ارزاق خبر می‌دهد: «آقای مولیتور^۲ بلژیکی که در خدمت دولت است و اخیراً از تبریز به تهران آمده، مسئول نظارت بر ارزاق شده است... مسئولیت مدیریت اداره املاک شاهی، انبار گندم دولتی، ارزاق عمومی و نانوائی‌ها به وی واگذار شده است و به این ادارات اطلاع داده شده که اکنون تحت مدیریت وی قرار دارند». این روزنامه در پایان می‌نویسد: «ما امیدواریم به زودی نتایج اقدامات او را در ساماندهی امور نانوائی‌ها شاهد باشیم». یکی از اقدامات مولیتور شلاق زدن کربلایی حسین از نانوایان «شورور» تهران بود. روزنامه *ایران* در بیستم سپتامبر، قضیه را این‌طور گزارش می‌کند: «کربلایی حسین، یکی از نانوایان مهم است که به هنگام تصدی خود به شکل غیرقانونی پول کلانی به جیب زده و نامش را اغلب می‌توان در فهرست شرورترین نانوایان دید. او در چند روز گذشته نیز به روال سابق

1- Caldwell, Quarterly Report No.1, 891.00/1072, November 1, 1918.

2- L. Molitor.

ادامه می‌داده است؛ در حالی که مولیتور، ناظر تازه منصوب، به طور جدی در حال تحقیق در کار ناوایان بوده است. اخیراً اداره ارزاق دریافته که او بخشی از گندمی را که دولت برای پخت روزانه به مغازه‌اش فرستاده، احتکار کرده است. از این رو شامگاه پرپروز او را دستگیر کرده و به اداره نظمیّه آورده، به سه پایه بسته و ۱۰۰ ضربه تازیانه زده‌اند. اخطار جدی مفتش ارزاق مبنی بر تنبیه تعدادی از دزدان اداره نان که راضی به گرسنگی صدها انسان بی‌گناه هستند، واقعاً جای قدردانی دارد و ما امیدواریم که او بتواند همان سیاست را درباره امثال کربلایی حسین دنبال کند. با وجود شلاق زدن کربلایی حسین، کمبود و قیمت بالای گندم، در ایران ۱۵ سپتامبر گزارش شده است. در این گزارش، درباره کنترل اوضاع گندم و قیمت‌های بالا چنین آمده است: «در چند روز گذشته مقدار زیادی گندم به تهران آورده شده است. طبق دستورالعمل‌های پیشین مفتش ارزاق، گندم به دست دولت نگهداری می‌شود و با اعلام قبلی به مالکان، بخشی از گندم به مالک عودت داده خواهد شد. مالک باید قبل از تحویل گرفتن آن پروانه دریافت کند. دولت بابت گندمی که خود در اختیار می‌گیرد خرواری چهل و پنج تا پنجاه تومان به مالک پرداخت می‌کند».^۱

قحطی در فارس

تلفات قحطی و بیماری‌های همراه آن در استان جنوبی فارس به اندازه هولناکی گسترش یافته بود. محمدعلی جمال‌زاده تلفات وحشتناک شیراز را این‌طور روایت می‌کند:

جنگ [اول] جهانی در آستانه اتمام بود [پاییز ۱۹۱۸] که در دل شبی تاریک و هولناک سه سوار ترسناک که هر کدام شمشیر و شلاقی به بر داشتند به آرامی از دیوارهای شهر عبور کردند و به آن وارد شدند. یک سوار نامش «قحطی»، دیگری «آنفلوآنزای اسپانیایی» و

1- Caldwell, press dispatch and enclosures, 891.00/1084, October, 26, 1918.

آخری «وبا» بود. طبقات فقیر، پیر و جوان، همچون برگ پاییزی در برابر حمله این سواران بی رحم فرو می‌ریختند. هیچ غذایی پیدا نمی‌شد، مردم مجبور بودند هر چه را که می‌توانستند بچونند، بخورند - شیء یا حیوان. به زودی گربه و سگ و کلاغ را نمی‌شد یافت. حتی موش‌ها نسلشان برافزاده بود. برگ، علف و ریشه گیاه را مانند نان و گوشت معامله می‌کردند. در هر گوشه و کنار اجساد مردگان بی‌کس و کار پراکنده بود. بعد از مدتی مردم به خوردن گوشت مردگان روی آوردند. گاهگاه اجساد را جمع کرده و با گاری‌ها رها کرده و به بیرون شهر می‌بردند تا در چاله‌هایی ریخته و رویشان خاک بریزند. بازارها و دکان‌ها خالی و تعطیل بودند و هیچ پزشک و پرستار و درمانی پیدا نمی‌شد.^۱

گزارش جمال‌زاده را سایکس تأیید می‌کند. او اشاره می‌کند که تنها در یک ماه - اکتبر ۱۹۱۸ - یک پنجم جمعیت شیراز از بین رفت. او چنین روایت می‌کند: «جنگ با قشایی‌ها به سختی به پیروزی انجامید، زیرا برنده و بازنده هر دو به یک نسبت مغلوب حمله هولناک آنفولانزا در ۱۹۱۸ بودند که به نظر می‌رسید وخیم‌ترین شکل آن بوده است. در آغاز درنیافتیم که بیماری قرار است یک پنجم جمعیت را قتل‌عام کند و با همان شدت نفرات قوای حاضر در شیراز و فیروزآباد راهم دربر بگیرد». او آمار مرگ و میر را شرح می‌دهد: «شیراز، ۱۰/۰۰۰ نفر از جمعیت ۵۰/۰۰۰ نفری خود را از دست داده است. ذکر این نکته شرم‌آور است که مقامات مسئول ایرانی حتی کفن را هم احتکار می‌کردند؛ و ما نیز آن قدر گرفتار مراقبت و پرستاری از افراد خودمان بودیم که نمی‌توانستیم کاری برای مردم شهر انجام دهیم؛ مردمی که صدها تن از آنها از فرط بیچارگی و نومیدی، افتان و خیزان خود را به مسجد رسانده‌اند تا در آنجا بمیرند. تلفات ما نیز

۱- جمال‌زاده به نقل از حافظ فرمانفرمایان، فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز، تهران، ۱۹۶۱، صص ۴ - ۳.

تکان‌دهنده بود. بیش از ششصد تن از نفرات ما، اعم از انگلیسی و هندی، قربانی موج بیماری فراگیری شدند که در نوع خود هولناک‌ترین بود. فرمانفرما به تازگی از مرگ جان به در برده است. وقتی که پس از بهبودی به عیادتش رفتیم با فرانسه ویژه خودش گفت: «Le - demi - mond de Chiraz est mort»^۲ سایکس پس از ذکر آنچه در بالا گفته شد، درست در یک صفحه بعد با ذکر این نکته که نوع آنفولانزای شایع در میان نیروهای انگلیسی متفاوت از نوع شایع آن در میان مردم محلی بود، به تناقض‌گویی می‌افتد و می‌نویسد نرخ مرگ و میر انگلیسی‌ها رقم ناچیز دو درصد بوده است: «بیماری واگیر آنفولانزا در آغاز ماه اکتبر در میان نیروهای انگلیسی شایع شد، اما نوع آن ملایم بود و مرگ و میر نیروها تنها ۲ درصد بود. این در حالی بود که در شیراز این میزان ۱۸ درصد بود. در عین حال همه کسانی که دچار بیماری شده بودند، بسیار ضعیف شده و برای کار سخت تا زمان بهبودی کامل آمادگی نداشتند. میزان مرگ و میر در نواحی اطراف بسیار بالاتر بود. این امر خطر هر نوع مخالفت جدی را کاهش می‌داد».^۳ بر حسب اتفاق، نقطه دیگری که در آن آنفولانزا همه‌گیر شده بود، قزوین بود که در اکتبر ۱۹۱۸ ستاد نیروهای نورپرفورس^۴ بریتانیا بود.

کاملاً آشکار است که «توضیح» سایکس برای توجیه تلفات بسیار کمتر در میان نیروهای انگلیسی - مبنی بر اینکه نوع بیماری میان انگلیسی‌ها با آنچه که در میان ایرانیان شایع بوده تفاوت داشته است (و به عبارتی ویروس آنفولانزا دچار تبعیض بوده) - بی‌اساس است. دلیل واقعی بالاتر بودن تلفات ایرانیان آن بود که قربانیان در اثر قحطی ضعیف شده بودند، در حالی که نیروهای انگلیسی از تغذیه خوب برخوردار

۱- نصف شیراز مرده است.

2- Sykes, *History of Persia*, p 515.

3- Ibid, p 516.

4- Norperforce.

بودند؛ بنابراین ایرانیان در اثر قحطی به سهولت جان می‌باختند. این ۱۰/۰۰۰ قربانی «آنفلوآنزا» در واقع قربانی قحطی بودند. بنابراین اگر یک پنجم جمعیت فارس ظرف یک ماه از صحنه روزگار محو شدند، شگفت‌انگیز نیست، زیرا تقریباً نیمی از جمعیت ایران در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ دچار قحطی بودند. به علاوه، قضیه قحطی در فارس به طور خاص حائز اهمیت است، زیرا نمی‌توان ادعا کرد که این قحطی ناشی از حضور روس‌ها و ترک‌های عثمانی بوده است. در آن زمان جنوب غرب ایران از نوامبر ۱۹۱۴ در اشغال نظامی انگلیسی‌ها بود، فارس از اوایل ۱۹۱۶ اشغال شده و هیچ نیروی روس یا ترک در جنوب ایران حضور نداشت. همه آنها انگلیسی بودند.

فرمانفرما و امدادسانی به قحطی‌زدگان در شیراز

همان‌طور که در فصل ششم توضیح داده خواهد شد، دولت ایران به دلیل نداشتن امکانات مالی قادر نبود به کمک قحطی‌زدگان بشتابد. امدادسانی به قحطی‌زدگان را میسیونرهای آمریکایی و سازمان‌های خیریه خصوصی برعهده گرفته بودند. در مورد شیراز، والی فارس شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما رهبری اقدامات امدادی را برعهده گرفته بود. در مارس ۱۹۱۸، فرمانفرما بزرگان شیراز را به منظور بحث درباره راه‌های جبران قحطی و کمک به مردم شهر فراخواند. حدود ۴۰۰ نفر دعوت را پذیرفته و در دارالحکومه جمع شدند. اولین کسی که سخن گفت، شیخ مرتضی مجتهد محلاتی از علمای سرشناس شیراز بود. او با سخنانش فضای مجلس را در اختیار گرفت و با التماس از حاکم برای شتاب در یاری مردم گفت: «دلم برای قربانیان می‌سوزد. آی مردم! رحم ندارید؟ شرف ندارید؟ دین ندارید؟ از خدا نمی‌ترسید؟ چرا نان این قدر گران است؟ آیا از اروپا می‌آورند؟ چرا به جای منی سه قران هفت قران می‌فروشند؟ ... آقای فرمانفرما! چرا از احتکار جلوگیری نمی‌کنید؟ آیا نمی‌توانید؟ من به شما قول می‌دهم اگر همت کنید مردم صد در صد از

شما حمایت می‌کنند. این چه حکومتی است که نمی‌داند گندم و نان قرار است از کجا بیاید؟ آی مردم! اگر دارید، امروز بدهید. آی فرمانفرما! اگر همت کنی خدا کمکت می‌کند. اگر بی‌تفاوت باشید، خدا شما را عقوبت خواهد کرد. ای ملاکان! ای بزرگان! لطفاً کمک کنید. همه می‌دانند که من در این دنیا چیز زیادی ندارم، اما من کتاب‌هایم را می‌فروشم و یکصد تومان به نیازمندان کمک می‌کنم.^۱ سپس فرمانفرما پیشنهاد کرد کمیته‌ای انتخاب شود تا به او در اداره امور جبران قحطی کمک کند. او خواستار همکاری چهل نفر داوطلب برای کمک به فروش نان ارزان در نانوائی‌ها شد؛ و وعده یک هزار تومان از جیب خود داد تا این پول را صرف برپایی چند نانوائی کنند. به این ترتیب، فرمانفرما ۴۰/۰۰۰ تومان، معادل ۸۰/۰۰۰ دلار به نرخ آن زمان تأمین می‌کند که در آن دوره پول هنگفتی بود. مقرر شد نانوائی‌ها تا حد امکان با غله دولتی تأمین شوند و هر داوطلب بپذیرد خود یا شرکایش تا شش ماه، هر روز ۸۰ من آرد جو و ذرت را بخت کنند و به هر قیمتی که مردم قادر بودند در اختیارشان قرار دهند. فرد داوطلب می‌بایست مسئولیت هر نوع زیان را هم بر عهده می‌گرفت. پنجاه نفر داوطلب شدند. بلافاصله، کمیته‌ای برای نظارت بر طرح انتخاب شد و نانوائی‌ها برپا شد. علاوه بر این هفت یتیم‌خانه و نوانخانه هم برای اسکان و نگهداری از ایتام و فقرا تشکیل شد.^۲

بهبود اوضاع در تهران؛ بهار ۱۹۱۹

کنسول آمریکای رالف اچ. بیدر در گزارش ۷ اکتبر ۱۹۱۸، قضیه انتخاب لامبرت مولیتور بلژیکی را به عنوان مفتش ارزاق تهران و حومه که به زعم او «از اختیارات کامل برای رسیدگی به امور ارزاق» برخوردار بود، توضیح می‌دهد. او همچنین اقدامات حکومت برای پر کردن

1-Farmanfarmaian, *Farmanfarma and the Famine of 1917*, pp 6-7.

2- Ibid, pp 14-17.

انبارهای غله دولتی را چنین بیان می‌کند: «تلاش می‌شود تا انبارهای غله دولتی پر شود. این قضیه به حدی است که دستور داده شده نیمی از کل غله‌ای که به تهران آورده می‌شود به قیمت رایج بازار در اختیار مفتش ارزاق قرار گیرد. غله در استانها با سرعت هر چه ممکن خریداری می‌شود، زارعانی هم که محصولشان را به دولت نمی‌فروشند، ماهانه ۱۰٪ جریمه می‌شوند». بیدر سپس به پایان قحطی در تهران اشاره می‌کند:

آرد روزانه نانوائی‌ها تأمین شده و قیمت نان برای هر من (معادل ۶۱/۲ پوند) سه قران (معادل ۰/۱۷۹) تثبیت شده است. بهای عادی نان هر من ۱/۱ قران است. با توجه به اینکه محصول غله امسال خوب بوده است، این اطمینان وجود دارد که با نظارت مناسب و به موقع دولت، قیمت گندم بر مبنای قیمت اسمی حفظ شده و از تکرار وضعیت اسفناک ارزاق در سال گذشته جلوگیری شود.^۱

وایت در گزارش فصلی شماره ۲ به تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹، اشاره می‌کند که اوضاع تهران رو به بهبود است: «اوضاع اقتصادی پایتخت طی فصل گذشته بسیار بهتر شده که تا حد زیادی مرهون انتصاب یک بلژیکی به عنوان مفتش ارزاق است. قیمت نان سنگک که هم‌اکنون فراوان است، برای هر من سه قران تثبیت شده و به قدر کافی ارزان هست که فقرا بتوانند به اندازه برآوردن نیازشان تهیه کنند. در آغاز کار دسیسه‌هایی توسط برخی ملاکان علیه مفتش ارزاق صورت گرفت که می‌خواستند محصول غله خود را احتکار کرده و به همان قیمت دوران قحطی یک سال گذشته بفروشند؛ اما به هر حال این دسیسه‌ها به دلیل نظر قاطع هیأت دولت ناکام ماند. شاه غله خود را به قیمتی بسیار مناسب به مفتش ارزاق فروخت. این کار او به موفقیت مفتش ارزاق کمک شایانی کرد. اقدامات هیأت امریکایی امداد ایران نیز کمک شایان توجهی در این باره بود.»^۲ در گزارش فصلی شماره

1-Bader, report, 891. 50/1, October 7, 1918.

2- White, QR2, 891.00/1088, January 10, 1919.

۴ - به تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۱۹ - وایت گزارش می‌کند که بالاخره با برداشت محصول ۱۹۱۹ قحطی پایان گرفته است: «می‌گویند برداشت محصول اخیر یکی از بهترین برداشت‌ها در این سالها بوده و محصول قابل توجه سال گذشته نیز این امر را دو چندان کرده و احتمال بروز مجدد قحطی هجده ماه گذشته را در آینده نزدیک به کلی از میان می‌برد. اوضاع در تهران آن قدر خوب است که مفتش ارزاق توانسته تمام محدودیت‌های اعمال شده بر فروش جو را لغو کند. دیگر لازم نیست از اراک گندم بیاورند. اکنون در منطقه تهران [گندم] کافی برای برآوردن نیازهای شهر وجود دارد. بنابراین آزاد کردن حجم زیادی از گندم قم و دیگر شهرها که در شعاع سلطان‌آباد قرار دارند و نیز ذخیره هزاران تومان از وجوه دولتی به جای پرداخت هزینه‌های حمل و نقل... باعث شده قیمت نان در تهران به هر من ۲/۶۰ قران کاهش یابد و مفتش ارزاق از پاییز گذشته این قیمت را حفظ کرده است. خسارت ناشی از تلف شدن بخش بزرگی از حیوانات باربر طی قحطی یک سال و نیم گذشته، هنوز از ایران برطرف نشده و تا زمانی که این مشکل برطرف نشود، اوضاع به کندی به شرایط عادی خواهد رسید»^۱ در گزارش فصلی شماره ۵ به تاریخ اول اکتبر ۱۹۱۹، کالدول می‌نویسد: «از فصل گذشته اوضاع اقتصادی در ایران چندان تغییری نکرده است. برداشت محصول در اکثر نواحی خوب بوده و قیمت‌های ارزاق بومی در برخی موارد اندکی کاهش یافته است». نکته قابل توجه آن است که قحطی در آذربایجان تا پایان ۱۹۱۹ ادامه می‌یابد. کالدول در همان گزارش از ادامه مصیبت در این استان خبر می‌دهد: «خارج از استان آذربایجان، در مناطقی که طی یکی - دو سال گذشته در بخش زیادی از زمین‌های کشاورزی کشت و زرع صورت نگرفته، ارامنه و آشوریان، خصوصاً آنهایی که پناهنده هستند، لطمه فراوان دیده‌اند؛ اما تا جایی که می‌دانیم در ایران فقر عمومی و فراگیر وجود ندارد. این اطمینان

1- White, QR4, 891.00/1122 July 7, 1919.

وجود دارد که مردم قادر خواهند بود زمستان را مثل همیشه پشت سر بگذارند.^۱ کالدول در گزارش فصلی شماره ۶- به تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۲۰- می‌نویسد: «قیمت‌های اجناس، اخیراً بالا نرفته است. گندم به طور کامل تحت کنترل دولت بوده و قیمت آن حدود هر بوشل چهار دلار است (با محاسبه نرخ برابری). تاکنون برف و باران خوبی باریده و پیش‌بینی می‌شود در فصل آینده خرمن خوبی از گندم و جو فراهم آید. این باعث می‌شود قیمت‌های فعلی پایین باقی بمانند».^۲

1- Caldwell, Quarterly Report No.5, 891.00/1147, October 1, 1919.

2- Caldwell, Quarterly Report No.6, 891.00/1148, January 9, 1920.

فصل سوم

قتل عام حقیقی؛ کاهش جمعیت ایران، ۱۹۱۹ - ۱۹۱۴

مقایسه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ نشان می‌دهد که حدود ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری از بین رفته‌اند. در این فصل، نخست شواهد مربوط به جمعیت ایران در ۱۹۱۴ بررسی می‌شود؛ و نشان داده خواهد شد که برخلاف ادعاهای برخی نویسندگان روس در قبل از جنگ جهانی اول و نیز برخی آثار انگلیسی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مبنی بر اینکه جمعیت ایران [پیش از جنگ جهانی اول] تنها ۱۰ میلیون نفر بوده، جمعیت واقعی ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲۰ میلیون نفر بوده است، اما تا ۱۹۱۹ به ۱۱ میلیون نفر کاهش یافته است. چهل سال طول کشید تا ایران بتواند به جمعیت خود در ۱۹۱۴ برسد؛ و تا ۱۹۵۶ جمعیت ایران به ۲۰ میلیون نفر نرسید. با اطمینان می‌توان گفت، قحطی ۱۹۱۹-۱۹۱۷ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و شاید بدترین قتل عام قرن بیستم محسوب می‌شود.

جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

پیش از جنگ جهانی اول، برای مقام‌های آمریکایی در ایران روشن

بود که روس‌ها و انگلیسی‌ها آشکارا تلاش می‌کردند تا جمعیت ایران را خلاف واقع و کمتر از آن چه که بود ارایه کنند. دلیو. مورگان شوستر، مدیرکل مالیه ایران، درباره جمعیت ایران در آغاز قرن بیستم چنین اظهار می‌کند: «درباره جمعیت ایران به شکلی منحصر به فرد، خلاف واقع اظهار نظر شده است؛ به نظر می‌رسد این به اصطلاح سرشماری شصت سال پیش اساس آماری است که در برخی کتب ارائه شده و عموماً هم از سوی خارجیان پذیرفته شده است. واقع آن است که از آن موقع تاکنون هیچ سرشماری‌ای انجام نشده است. اما اروپاییانی که با اوضاع آشنایی دارند تخمین می‌زنند کل جمعیت حدود ۱۳/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر باشد. جمعیت تهران طی چهل سال گذشته از ۱۰۰/۰۰۰ به ۳۵۰/۰۰۰ نفر افزایش یافته است».^۱ از روی نتایج انتخابات تهران در پاییز ۱۹۱۷ می‌توان نشان داد، اعداد ارائه شده شوستر درباره جمعیت تهران درست است. در انتخابات دوره چهارم مجلس در تهران در ۱۹۱۷، ۷۵/۰۰۰ رأی در تهران و روستاهای اطراف اخذ شده است. آن‌گونه که روزنامه *ایران* گزارش کرده، دوازده نماینده انتخاب شده ۵۵/۱۳۱ رأی به دست آورده‌اند.^۲ با توجه به اینکه تنها مردان بالای ۲۱ سال می‌توانستند رأی بدهند و نظر به اینکه نفرات یک خانواده به طور متوسط شش نفر بوده (سوبوتسینسکی) جمعیت تهران و حومه آن در ۱۹۱۷ به آسانی می‌توانسته به ۵۰۰/۰۰۰ رسیده باشد که منطبق با نظر شوستر است. علاوه بر این، برآورد شوستر از جمعیت ایران، یعنی ۱۳/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۰۰، مؤید نظر راسل، وزیرمختار بریتانیا در ایران، در چند جای مختلف است که جمعیت ایران را در ۱۹۱۴، ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر آورده است. برای مثال راسل در گزارشی درباره روابط ایران و روسیه-۱۱ مارس ۱۹۱۴- چنین می‌نویسد: «ایران به وسعت اتریش، آلمان و فرانسه و جمعیت آن،

1- Shuster, *Strangling of Persia*. New York: The Century Press, 1x.

2- Caldwell, dispatch 332 and enclosure, 891. 00/924, October 10, 1917.

۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر است»^۱ راسل در گزارشی به تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴، درباره نتایج چشمگیر آرای انتخابات مجلس به «اهمیت مبارزه انقلابی کنونی ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ آریایی ایران»^۲ اشاره می‌کند. همان‌طور که در ادامه آمده، عدد ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ راسل با توجه به کل جمعیت شهری ایران و نسبت کم جمعیت شهری ایران تأیید می‌شود. در واقع، به نظر می‌رسد، عدد ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ با احتیاط بسیار و دست کم در نظر گرفته شده است. با یک برآورد سرانگشتی می‌توان گفت، جمعیت شهرنشین ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲/۵ میلیون نفر بوده است. بر اساس یک پژوهش تازه، حداکثر ۱۲٪ جمعیت در مناطق شهری می‌زیسته‌اند. در نتیجه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر بوده که مؤید نظر راسل در چند جای مختلف است. بنابراین، نظر راسل مبنی بر اینکه جمعیت ایران در ۱۹۱۴، ۲۰ میلیون نفر بوده درست به نظر می‌رسد.

اعلام آمار خلاف واقع درباره جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

همان‌طور که شوستر اشاره کرده، تردیدی نیست که مورخان اقتصادی روس و انگلیس آشکارا تلاش کرده‌اند تا جمعیت ایران را کمتر از واقع نشان دهند. نمونه بارز این تلاش در خلاف واقع گویی مقاله ال. ای. سوبوتسینسکی است که بخشی از آن بار دیگر در کتاب چارلز عیسوی^۳ چاپ شده است. سوبوتسینسکی می‌نویسد: در ۱۹۱۰ یکصد شهر کوچک و مرکز شهری در ایران وجود داشته که بزرگترین آنها تهران (۳۵۰/۰۰۰ نفر) و تبریز (۳۰۰/۰۰۰ نفر) بوده‌اند. وی جمعیت بیست شهر بزرگ را ۱/۲۸ میلیون نفر اعلام می‌کند (جدول ۱). او

1- Russell, dispatch 584, 761. 91/48, March 11, 1914.

2- Russell, dispatch 638, 891. 00/828, June 14, 1914.

3- Sobotsinskii, L. A. Persiya: Statistiko-ekonomicheskii ocherk (St Petersburg, 1913) pp 11-18. Reproduced in Charles Issawi (Edited), *The Economic History of Iran, 1800-1914*, Chicago, 1971, pp 33-35.

می‌نویسد: نسبت جمعیت شهری حداکثر ۱۲ درصد بوده و چندین دلیل برای این نسبت کم ارایه می‌دهد: «در ایران کارخانه‌ای وجود ندارد که باعث تمرکز شهرها شود و برای جمعیت شهری ایجاد درآمد کند به وجود آورده و موجب تجمع ساکنان در شهرها گردد. به علاوه، شهرهای ایران دارای خدمات و جذابیت یا هرگونه امتیازی نسبت به روستاها نیستند. همچنین در ایران عامل قدرتمند رشد در شهرهای اروپا، یعنی بانکها و وام‌هایشان در عرصه املاک شهری، وجود ندارد. دست آخر آنکه: برای ایران، هنوز وقت آن فرا نرسیده که در روستاها، به لطف استفاده از پیشرفتهای صنعتی گوناگون، نیروی کار کمتری برای تولید غذا مورد نیاز باشد. بنابراین، زمانی که در چندین کشور یک چهارم جمعیت در شهرها متمرکز شده، در ایران جمعیت شهرنشین به ۱۲ درصد کل جمعیت نمی‌رسد». با این همه، او با سقوط در ورطه بی‌منطقی، نتیجه می‌گیرد که جمعیت ایران در ۱۹۱۰، ده میلیون نفر بوده است. بنابر گزارش خود او، جمعیت شهری ایران در ۱۹۱۰ دست کم دو میلیون نفر بوده است. به این ترتیب جمعیت ۸۰ شهر باقی مانده دست کم ۸۰۰/۰۰۰ نفر خواهد بود. این عدد، بسیار محافظه‌کارانه است، زیرا بنا به نظر گیلبار جمعیت شهری در ۱۹۰۰ تقریباً ۱/۸ میلیون نفر بوده است.^۱ همچنین می‌دانیم

۱- بر طبق آماری که سوبوتسینسکی ارائه داده، جمعیت تهران ۳۵۰/۰۰۰ نفر بوده است (شوستر نیز همین تعداد را ذکر کرده است). شهر بعدی تبریز است با ۳۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت (گیلبار ۲۰۰/۰۰۰ نفر ذکر کرده است). می‌دانیم که این آمار بسیار محتاطانه و حداقلی است. مثلاً جمعیت اصفهان هشتاد هزار تن ذکر شده است (نک: جدول ۱، ضمیمه آخر فصل ۳)؛ در حالی که اصفهان در سال ۱۹۰۰، یکصد هزار نفر جمعیت داشته است. بنابراین سه شهر تهران، تبریز و اصفهان هر کدام بالغ بر یکصد هزار نفر جمعیت داشته‌اند. خلاف‌گویی دیگر در مورد جمعیت شهر ارومیه است که بیست هزار تن ذکر شده است. این تعداد کاملاً خلاف واقع است؛ زیرا در سال ۱۹۱۸ در حدود پنجاه هزار تن مسیحی از ترس نیروهای عثمانی شهر ارومیه را ترک کردند. دنسترویل نیز شخصاً جمعیت ارومیه را هشتاد هزار تن آورده است (دنسترویل، ص ۱۷۹). بقیه آمار و اعداد بی‌اشکال و صحیح است. مثلاً سوبوتسینسکی جمعیت همدان را در سال ۱۹۰۹، پنجاه هزار تن آورده و داناهو

تعدادی از روستاهای ذکر شده در گزارش سوبوتسینسکی، در واقع شهرهایی با جمعیت بیش از ۱۰/۰۰۰ نفر بوده‌اند. یکی از این «روستا»ها تفت در نزدیکی یزد است: «بسیاری از روستاها تنها شامل چند خانه هستند، اگرچه گاهی روستاهایی هم نظیر تفت (نزدیک یزد) پیدا می‌شود که حدود ۱۰/۰۰۰ نفر در آن زندگی می‌کنند.» با در نظر گرفتن نسبت ۱۲ درصد برای جمعیت شهری ۲ میلیونی، شمار کل جمعیت در حدود ۱۶/۷ میلیون نفر به دست می‌آید که به شمار ۱۵ میلیونی شویستر نزدیک است. شیوه‌ای که مورخین انگلیسی در پیش گرفته‌اند تا «ثابت کنند» جمعیت ایران در ۱۹۱۴ حدود ۱۰ میلیون نفر بوده، نشان دهنده آن است که تا چه اندازه مصمم به خلاف واقع نشان دادن جمعیت ایران هستند. جولیان باریر در مقاله‌ای در سال ۱۹۶۸ نخست دو تخمین جمعیتی برای دوره ۱۹۶۶-۱۹۰۰ ارائه می‌کند. تخمین نخست مربوط به مهدی امانی، استاد آمار جمعیتی دانشگاه تهران است که بر اساس روش «حرکت رو به عقب» محاسبه شده است. نقطه آغاز، آمار جمعیت ۱۹۵۶ (۱۸/۹۷ میلیون نفر) است. برای دوران ۱۹۵۶-۱۹۰۰ سه مقطع مشخص با نرخ‌های رشد جمعیت متفاوت در نظر گرفته شده است: برای دوره ۱۹۲۵-۱۹۰۰، ۰/۲٪ برای ۱۹۴۵-۱۹۲۶، ۱/۵٪ و برای ۱۹۵۶-۱۹۴۶، ۲/۵٪. تخمین امانی برای ۱۹۱۱ و با بهره‌گیری از روش «نمایش رو به عقب»، استفاده از آمار ۱۹۵۶ و اعمال نرخ رشد‌های متفاوت برای دوره‌های مختلف، ۱۰/۹۴ میلیون نفر است. تخمین دیگری که ارائه شده روش «فهرست دائمی جمعیت» نام دارد که از تخمین تعداد موالید یک دوره پنج ساله و فرض امید زندگی ۳۰ سال، محاسبه می‌شود. بنابراین روش، جمعیت ۱۹۱۱، در حدود ۱۲/۱۹ میلیون نفر برآورد می‌شود.

نیز همان را در سال ۱۹۱۸، هفتاد هزار تن ذکر کرده است (داناهاو، ص ۱۱۷). جمعیت قزوین در سال ۱۹۰۹، چهل هزار تن ذکر شده و دنسترویل نیز همان را در سال ۱۹۱۸، پنجاه هزار تن آورده است. با توجه به این که ایران در آن زمان دارای یکصد مرکز شهری بوده است، نتیجتاً می‌توان گفت که کل جمعیت شهرنشین ایران حداقل ۲/۵ میلیون بوده است.

باریر سپس تخمین خود را که مدعی است «نزدیکترین به حقیقت تواند بود» ارائه می‌کند. او برآورد می‌کند که جمعیت در ۱۹۱۱، ۱۰/۶۶ میلیون نفر بوده و در ۱۹۱۴ به ۱۰/۸۹ میلیون رسیده است. روش او «نمایش رو به عقب» است. اما او آمار «دقیق» ۱۹۵۶ (۲۰/۳۸ میلیون) و نرخ‌های رشد متفاوت را برای دوره‌های مختلف در نظر می‌گیرد. برای مثال، او برآورد می‌کند که نرخ رشد جمعیت برای ۱۹۱۹-۱۹۰۰ سالانه ۰/۷۵٪ بوده و مدعی است «از دو منظر تاریخی و آمار جمعیتی قابل قبول است». توجیه اصلی این است که این رقم از سوی «شیندلر که در سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۷۵ سفرهای بسیار کرده است» نیز ارائه شده و در نتیجه در کتاب راهنمای محرمانه وزارت خارجه [انگلستان] در ۱۹۱۹ درباره ایران آمده است.^۱

به هر حال، بسیار جالب توجه و افشاکنده است که در برآورد جمعیت ایران توسط جولیان باریر که به ادعای خودش «نزدیکترین به حقیقت تواند بود» هیچ خبری از قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ نیست؛ حتی یک اشاره! به نظر می‌رسد نویسنده به کلی از این واقعه بی‌خبر است. همچنین کاملاً روشن است که وزارت خارجه [انگلستان] در کتاب راهنمای سال ۱۹۱۹ درباره ایران، تلاش کرده قحطی بزرگ ۱۹۱۹-۱۹۱۷ را پنهان کند. این کتاب هیچ اشاره‌ای به قحطی بزرگ ندارد؛ اگر چنین بود، قطعاً در کنکاش‌های باریر انعکاس می‌یافت. بنا به نظر وابسته سیاسی آمریکا در ایران، والاس اسمیت موری، این قحطی یک سوم جمعیت ایران را دربر گرفت؛ قحطی‌ای که حتی به نظر منابع انگلیسی چون ژنرال دنسترویل، مازور داناهاو و ژنرال سایکس، شمار زیادی از ایرانیان را دربر گرفت. با این حال در «کتاب راهنما»ی محرمانه نشانی از خبر قحطی نیست. به طور مشابه، «گزارش وضعیت» بسیار محرمانه

1- Bharier, Julian, "A Not on The Population of Iran, 1900-1906", *Population Studies*, vol xxii, No.2, July 1968, 273-279.

درباره ایران به امضای لرد کرزن، عاری از هر نوع اشاره‌ای به قحطی است. این گزارش شاخص‌ترین سندی است که در آن به دولت امریکا با واژه‌های بدون ابهام هشدار داده شده که «ایران از منظر منافع انگلستان بالاترین اهمیت را دارد». نادیده گرفتن و عدم اشاره باریر به قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به تنهایی دلیل کافی برای کنار گذاردن برآوردهای به ظاهر علمی او از جمعیت ایران در ۱۹۱۸-۱۹۰۰ است. گیلبار هم برای تخمین جمعیت ایران در بخش پایانی قرن بیستم از ارقام باریر بهره برده است.^۱

تلفات هولناک؛ جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹

از تخمین آماری باریر برای جمعیت ایران در برهه ۱۹۱۸-۱۹۰۰ که بگذریم، باید اشاره کنیم که آنچه او در مقاله ۱۹۶۸ خود انجام داده، برای دستیابی به تخمینی نسبتاً درست برای جمعیت ایران در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۶ بوده است.

وی بدین منظور از آمارهای سال ۱۹۶۶-۱۹۵۶ و روش نمایش رو به عقب استفاده کرده است. در حالی که تخمین‌های او برای سالهای ۱۹۱۸-۱۹۰۰ کاملاً گمراه کننده است، آمار سال ۱۹۱۹ و پیش از آن او، از آن جهت که مبتنی بر آمارهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ هستند و دوره پس از ۱۹۱۹، خالی از قحطی‌ها و بیماری‌های واگیر است، مفید هستند. آنگونه که باریر نشان داده، جمعیت ایران در ۱۹۱۹ تقریباً ۱۱ میلیون نفر بوده

1- Gilbar, Gad G. "Demographic Development in Late Qjar-Persia", *Asian and African Studies*, Vol. 11, No.2, 1967, 125 - 156.

به عنوان مثال درباره روش‌های اخذ نتایج «جمعیت شناختی» گیلبار از تخمین باریر درباره جمعیت سال ۱۹۰۰ (۹/۸۶ میلیون) استفاده می‌کند و اعلام می‌دارد که ۵۸ مرکز شهری با جمعیتی بالغ بر ۱/۸ میلیون نفر وجود داشته است. او سپس «نتیجه می‌گیرد» که «نسبت شهرنشین» ۱۸ درصد بوده است. در مقایسه با گیلبار، سوبوتسینسکی می‌گوید که درصد جمعیت ایران که در مناطق شهری ساکن بوده‌اند «به ۱۲ درصد کل جمعیت نمی‌رسد».

است. با در نظر گرفتن اینکه در ۱۹۱۴ نسبت جمعیت شهرنشین ۱۲٪ و شمار جمعیت شهرنشین دست کم ۲/۵ میلیون نفر بوده، جمعیت [ایران] باید دست کم ۲۰ میلیون باشد. پیش از این گفتیم که در ۱۹۰۰ جمعیت شهرنشین ۱/۸ میلیون نفر بود.^۱ با توجه به جمعیت ۲۰ میلیون نفر در ۱۹۱۴، جمعیت ایران در ۱۹۱۹ با یک نرخ رشد طبیعی باید ۲۱ میلیون نفر باشد. از ارقام بعدی جمعیت، می‌توان دانست که شمار گسترده‌ای در جریان جنگ جهانی اول و قحطی حاصل از آن، از بین رفته‌اند. کالدول و سایکس جمعیت ایران را در ۱۹۲۰، ده میلیون نفر تخمین می‌زنند.^۲ صنعتی که به شدت تحت تأثیر قحطی بود، «صنعت فرش ایران» بود

۱- درباره جمعیت ایران در پیش از جنگ جهانی اول هیچ‌گاه بحث و مناقشه‌ای در کار نبوده، و این نکته‌ای قابل توجه است. می‌دانیم که جمعیت شهری ایران در ۱۹۱۰ حداقل ۲/۵ میلیون نفر بوده است و شمار مراکز شهری ایران نیز کمتر از ۱۰۰ نبوده است. بزرگ‌ترین مراکز شهری، تهران (به نظر شوستر و سوپوتسینسکی ۳۵۰/۰۰۰ نفر و به نظر گیلبار ۲۸۰/۰۰۰ نفر)، تبریز (به نظر سوپوتسینسکی ۳۰۰/۰۰۰ نفر و به نظر گیلبار ۲۰۰/۰۰۰ نفر) و اصفهان (به نظر گیلبار ۱۰۰/۰۰۰ نفر و به نظر سوپوتسینسکی ۸۰/۰۰۰ نفر) بوده‌اند؛ این سه شهر جمعاً ۷۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشته‌اند. علاوه بر اینها، شهرهای بسیاری مثل همدان، مشهد، شیراز، ارومیه، قزوین، کرمانشاه، کرمان و یزد... نیز هر یک بین پنجاه هزار تا یکصد هزار نفر جمعیت داشته‌اند. حتی گفته می‌شود که خوی ۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. شهر کوچک زنجان در ۱۹۱۸، ۲۴ هزار نفر جمعیت داشته است. خلاصه! جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰، ۲/۵ میلیون نفر بوده و به راحتی می‌توانسته در سال ۱۹۱۴، به سه میلیون نفر برسد. حتی اگر فرض کنیم که جمعیت شهری در آن سال، بیش از ۲/۵ میلیون نفر نبوده، با به کار بردن نسبت ۱۸٪ جمعیت شهری (موردنظر گیلبار) به شمار جمعیت کل ۱۴ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ می‌رسیم. اما می‌دانیم که جمعیت شهری از سال ۱۹۱۰ رو به رشد بوده و در سال ۱۹۱۴ بالغ بر ۲/۵ میلیون نفر بوده است؛ و می‌دانیم که نسبت ۱۸٪ که گیلبار به کار برده نسبتی گزاف است و نسبت منطقی همان ۱۲٪ است که سوپوتسینسکی به کار برده است. حال اگر همان ۲/۵ میلیون نفر جمعیت شهری را برای سال ۱۹۱۴ (که حداقل است) پایه قرار دهیم، با همان ۱۲٪ به شمار ۲۰ میلیون برای جمعیت ایران می‌رسیم؛ یعنی همان شماری که راسل در موارد مختلف، بویژه هنگامی که از انتخابات مجلس سوم بحث می‌کند، ارائه کرده است.

2- Caldwell, Quarterly Report No.7, 891.00 / 1157, April 10, 1920; Sykes, *History of Persia*, Vol. 1, p 13.

و بحث کالدول درباره صنعت فرش و کمبود شدید نیروی کار نشانه‌ای برای تلفات قحطی است: «در ایران هیچ شکلی از صنعت وجود ندارد؛ مگر فرش. به همین دلیل محاصره [دریایی آلمان] دخل چندانی به ایران ندارد، زیرا بخش اندکی از فرش‌های آن به طرق مختلف به آلمان می‌رسند». آنچه که صنعت فرش را واقعاً نابود می‌کند «نرخ نامطلوب بسیار بالای ارز که اکنون [بر بازار] حاکم است و نیز افزایش هنگفت دستمزد برای کارگران است.» در اثر قحطی، کاهش بارزی در نیروی کار به وجود آمد و دستمزد کارگر ایرانی را به «بالاترین نرخ دستمزد در جهان رساند.» کالدول می‌نویسد:

پایه اشاره می‌شود که با در نظر گرفتن میزان کارآیی، کارگران غیرماهر ایرانی بالاترین دستمزد را در جهان دریافت می‌کنند. برای مثال یک کارگر به طور متوسط روزانه (۴) قران می‌گیرد. این رقم با نرخ مبادله ارز فعلی حدود (۷۵) سنت طلاست. هم‌اکنون یک کارگر عادی آمریکایی به طور متوسط شش برابر کمتر از این دریافت می‌کند و حال آنکه مطابق دستمزدهای ایران دستمزد به معنای دیگر همان کار در اینجا روزانه چهار دلار و پنجاه سنت (۴/۵ دلار) می‌شود.^۱

نشانه دیگر درباره آمار تلفات قحطی، جمعیت تهران است. در ۱۹۱۷ جمعیت تهران دست کم ۴۰۰/۰۰۰ نفر بوده که به روشنی از شمار آرای تهران مشهود است. در ۱۹۲۴، معاون کنسول آمریکا، رابرت. دبلیو ایمبری، جمعیت این شهر را بین یکصد و پنجاه هزار تا دویست هزار نفر تخمین زده است.^۲

1- Caldwell, Quarterly Report No. 5, 891. 00/1147, October 1, 1919.

2- Imbrie, report 57, 891. 00/1297, July 14, 1924.

بنا به نظر معاون کنسول ایمبری، جمعیت تهران ۱۵۰/۰۰۰ نفر بوده است که دست کم ۳۰/۰۰۰ نفر از آنها در اعتراضات پیامد قتل میرزاده عشقی، شاعر و روزنامه‌نگار ضدانگلیسی، شرکت جستند.

از ارقام باریز اطمینان می‌یابیم که جمعیت [ایران] در ۱۹۱۹، یازده میلیون نفر بوده است؛ در نتیجه دست کم ۱۰ میلیون نفر از بین رفته‌اند و تخمین دقیق ۶ تا ۷ میلیون نفر قربانی قحطی از سوی موری، کمتر از مقدار واقعی است. ۴۰ سال طول کشید تا ایران به جمعیت ۱۹۱۴ خود برسد. باریز جمعیت ۱۹۳۰ [ایران] را ۱۲/۵ میلیون نفر تخمین می‌زند (چارلز سی هارت نماینده آمریکا این شمار را ۱۳ میلیون نفر می‌داند). این شمار در ۱۹۴۱، ۱۴/۸ میلیون (لوئیز جی. دریفوس این شمار را ۱۵ میلیون می‌داند) است. شمار ۲۰/۴ میلیون تا سال ۱۹۵۶ حاصل نشد. قحطی ایران در ۱۹۱۹-۱۹۱۷ یکی از بزرگ‌ترین قحطی‌های تاریخ و بی‌تردید بزرگترین فاجعه‌ای است که در طول تاریخ برای ایران رخ داده است. تاریخ ایران پس از این واقعه را نمی‌توان بدون توجه به این قحطی درک کرد و به سختی می‌توان نمونه‌های مشابه تاریخی برای آن یافت. نکته بسیار روشن آن است که ایران «بی‌طرف» نگون‌بخت، بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده است. هیچ‌یک از طرفین متخاصم تلفاتی در این ابعاد نداشتند. در ادامه کتاب، علت‌های این قحطی را بررسی خواهیم کرد.

جدول ۱- جمعیت برخی شهرهای ایران، حدود ۱۹۰۹

دیگران	سوبوتسینسکی	
۲۸۰/۰۰۰ (گیلبار)، ۳۵۰/۰۰۰ (شوستر)	۳۵۰/۰۰۰	تهران
۲۰۰/۰۰۰ (گیلبار)	۳۰۰/۰۰۰	تبریز
۱۰۰/۰۰۰ (گیلبار)	۸۰/۰۰۰	اصفهان
۸۰/۰۰۰ (گیلبار)	۷۰/۰۰۰	مشهد
۶۰/۰۰۰ (گیلبار)	۵۰/۰۰۰	کرمان
۶۰/۰۰۰ (گیلبار)، ۵۰/۰۰۰ (سایکس)	۳۰/۰۰۰	شیراز
۵۰/۰۰۰ (گیلبار)	۵۰/۰۰۰	یزد
—	۵۰/۰۰۰	کرمانشاه
۷۰/۰۰۰ (داناو، ۱۹۱۸)	۵۰/۰۰۰	همدان
۵۰/۰۰۰ (دنسترویل، ۱۹۱۸)	۴۰/۰۰۰	قزوین

	۲۰/۰۰۰	ارومیه
۸۰/۰۰۰ (دنسترویل، ۱۹۱۸)	۳۰/۰۰۰	قم
—	۳۰/۰۰۰	رشت
—	۳۰/۰۰۰	خوی
—	۳۰/۰۰۰	سنندج
—	۱۵/۰۰۰	بوشهر
	۱۰/۰۰۰	نیشابور
	۱۰/۰۰۰	شاهرود
	۱۰/۰۰۰	محمهره
	۱۰/۰۰۰	شوشتر
		زنجان
۲۴/۰۰۰ (داناھو، ۱۹۱۸)		بیجار
۱۰/۰۰۰ (داناھو، ۱۹۱۸)		میانه
۷/۰۰۰ (داناھو، ۱۹۱۸)		

منبع: شوستر؛ سوبوتسینسکی (چاپ شده در عیسوی)؛ دنسترویل؛
داناھو؛ گیلبار.

فصل چهارم

تخریب و غارت به دست روس‌ها

درست از همان آغاز، انگلیسی‌ها تلاش هدایت شده‌ای را پی گرفتند تا نقش خود را در قحطی و خریدهای هنگفت غله و مواد غذایی پنهان کنند. دنسترویل در بحث قحطی و دلایل آن، قحطی ایران را با نمونه‌های مشابهش در هند مقایسه می‌کند و می‌گوید، هنگامی که در هند قحطی رخ داد، انگلیسی‌ها اقدامات مؤثری برای کمک به قحطی‌زدگان انجام دادند. اما در ایران، نه دولت و نه مؤسسات خصوصی هیچ کاری برای برطرف کردن رنج مردم نکردند.^۱ دنسترویل چند «دلیل» برای قحطی ذکر می‌کند: نخست آن که برداشت محصول سال ۱۹۱۷ به دلیل جنگ و خشکسالی، کم بود. دوم، نیروهای روس و ترک مقدار قابل‌توجهی از غله و دیگر مواد غذایی را در دوران اشغال ایران مصادره کرده بودند. سوم، ملاکان و دلالان، غله را احتکار می‌کردند. افزایش سریع قیمت‌های غله، پیش‌بینی افزایش‌های بیشتر را در پی داشت و مالکان انبارهای غله از عرضه آن به بازار سر باز زدند و «باز هم در انتظار قیمت‌های بهتر

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 102.

بودند؛ بدون توجه به این واقعیت که کوچک‌ترین افزایش قیمت به معنای افزایش هنگفت در نرخ مرگ و میر افراد بسیار فقیر بود.^۱ در این فهرست به اصطلاح «دلایل»، از خرید غله توسط انگلیسی‌ها ذکری نشده است. با این حال همان طور که توضیح داده خواهد شد، دنسترویل خود شواهد کافی درباره خرید غله توسط انگلیسی‌ها به دست می‌دهد.

گزارش مطبوعات از احتکار غله به دست روس‌ها

بسیاری بخش بزرگی از تقصیر را به گردن ارتش‌های خارجی مستقر در خاک ایران می‌اندازند. کفری در گزارشی به تاریخ اکتبر ۱۹۱۶، اوضاع وخیم کمبود مواد غذایی و گندم را به گردن روس‌ها و ترک‌ها می‌اندازد: «در سالهای عادی دولت درصد بزرگی از مالیات‌ها را از گندم دریافت می‌کند، اما امسال مالیات بسیار اندکی گرد آمده است؛ و نیز، مناطق اصلی تأمین کننده غله، یعنی نواحی همدان، سلطان‌آباد و کرمانشاه در اشغال عثمانی است و از این رو به هیچ‌وجه امکان دریافت گندم یا جو از آن مناطق وجود ندارد». او همچنین می‌افزاید: «ارتش‌های روسیه و عثمانی مقدار قابل توجهی غله را ذخیره کرده‌اند و این خود دلیل دیگری برای بروز کمبود در بازار غله شده است». طبیعت نیز سهم خود را داشته است: «علاوه بر این دلایل، بخش بزرگی از گندمی که در همسایگی تهران به دست می‌آید با حمله ملخ‌ها خسارت دیده و محصول بسیار اندک بوده است». در نتیجه: «ماحصل همه اینها نان اندک و قیمتهای سرسام‌آور بوده است».^۲ نمونه‌ای از غارت عثمانی‌ها و روس‌ها، تاراج پیاپی شهر دولت‌آباد به دست این دو ارتش است. پدر روحانی جرج اف. زوکلر^۳

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 107-112.

2- Caffery, dispatch 246, 891. 5017/5, October 17, 1916.

3- George F. Zoekler.

اعمال ارتش عثمانی را پس از اشغال دوباره دولت آباد در فوریه ۱۹۱۷ چنین شرح می‌دهد: «علیرغم این واقعیت که به هر حال انضباط عثمانی‌ها عالی بود، آنها برای پایان دادن به رنج مردم هیچ کاری نکردند. از همان ابتدا، احتکار و ذخیره گندم و جوی را که دستشان به آن می‌رسید آغاز کردند و آنها را از اینجا بردند. بخش بزرگی از این کار به نام «کمک» برای رسیدن به هدف، به مردم تحمیل می‌شد. در جاهایی که گفته می‌شد مردم گرایش‌های ضد عثمانی داشتند، هرچه لازم بود تصرف می‌شد. در انبارهای مزارع را می‌شکستند و بدون کمترین توجهی به نظر مالک آنها را تخلیه می‌کردند. با انبارهای کاه و علوفه نیز به همین شکل برخورد می‌شد. در روستاها لباس‌ها و جوراب‌های پشمی را مصادره می‌کردند. پول بی‌ارزش عثمانی‌ها به نرخ شناور در گردش بود و هنگام فروش مجدد به کمتر از نصف بهای اولیه خریده می‌شد تا فشار مضاعفی بر دوش مردم باشد. از تمام بارهایی که از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رفت مالیات‌های سنگین اخذ می‌شد. سراسر کشور به شدت خالی شده بود و اگر آنها اندکی دیگر می‌ماندند، مصیبتی هولناک این منطقه را دربر می‌گرفت». زوکلر پس از خروج ترکها، از غارت بازار به دست روس‌ها هم گزارش می‌دهد.^۱

روزنامه *ایران* در ۳۱ می ۱۹۱۷ چنین می‌نویسد: «طی ایام گذشته از روستائیان اطراف تهران شکایاتی واصل شده مبنی بر اینکه قشون روس به تاراج این مناطق مشغول بوده و شترها و قاطرها و خرها و دیگر اموال زنده روستائیان را به یغما می‌بردند. این امر مردم را به زحمت و سختی انداخته است، زیرا دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارند تا با آن غله و میوه خود را به بازار عرضه کنند. امید می‌رود این اقدامات فوراً متوقف شود. به نظر می‌رسد دولت اقدامات لازم را در این باره انجام دهد». در همین شماره در تلگرامی از قم آمده است: «یک سال و نیم است که ما، مردم نگون‌بخت قم زیر ستم ارتش روسیه هستیم و برای آنکه برای دولت خود مشکل ایجاد

1- Caldwell, dispatch 307 and enclosure, 763. 72/6870, July 12, 1917.

نکنیم، این ستم را تاب آورده‌ایم، اما اکنون طاقتمان طاق شده است. ما امسال در خشکسالی بوده‌ایم و محصولمان خوب نیست و آن اندک باقیمانده را هم ملخ دارد از میان می‌برد. قشون روس به زور آنچه لازم دارند می‌برند و تنها اندکی پول به جایش می‌دهند. مالکان مزارع و باغها را تازیانه می‌زنند و محصول و میوه‌شان را می‌برند. شما را به خدا به دادمان برسید. امضاء، جمعی از تجار و روحانیون از طرف سکنه قم». این روزنامه می‌افزاید: «دولت ایران در حال مذاکره با دولت روسیه درباره غارت‌های قشون روسیه در ایران است».^۱

مطبوعات منتشر شده در ۲ فوریه ۱۹۱۸، اخبار متعددی از سوء رفتار روس‌ها در ایران آورده‌اند. در رعد ۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ آمده است: «اهالی سیاه دهن تلگراف زده‌اند: روس‌هایی که از همدان آمده‌اند به کلی آنها را غارت کرده‌اند، یک دختر و دو مرد را کشته‌اند و دختری دیگر را مجروح کرده‌اند. آنها حتی غله دولت را هم می‌برند. مردم پراکنده شده و به قزوین و دیگر نقاط گریخته‌اند». در شماره شانزدهم ژانویه آمده است: «بنا به تلگرام ویژه‌ای، روس‌ها تمامی انبارهای غله دولتی و خصوصی را در نهاوند، مهر و موم و ضبط کرده‌اند و قصد دارند آنها را به همدان ببرند». در همین شماره درباره زنجان گزارش می‌دهد: «نایب‌الحکومه زنجان راپورت می‌دهد که قشون روس باز دارند برای مردم شهر و روستاها در دسر ایجاد می‌کنند و چیزی در آن ناحیه در امان نیست».

رعد ۲۰ ژانویه ۱۹۱۸ درباره اعمال ناشایست روس‌ها اینگونه گزارش می‌کند: «وقتی روس‌ها سته [سنندج] را ترک کردند، هر چه گوسفند و سایر حیواناتی را که می‌توانستند بگیرند با خود بردند». اوضاع در قزوین چندان بهتر نبود: «راپورتی از قزوین خبر می‌دهد که کنسول روس در آنجا، قزاق‌های ایرانی اعزامی دولت ایران برای محافظت از شهر را به فرمان خود درآورده است. بسیاری از سکنه برای محافظت از خود مسلح شده‌اند». این

1- Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/914, June 7, 1917.

روزنامه می‌افزاید: «هر روز شمار زیادی از قشون روس از قزوین و دیگر نقاط ایران به رشت وارد شده‌اند. آنها هرچه دارند می‌فروشند و روبل می‌خرند، از این رو هم‌اکنون هر اسب به بهای هشت تا ده تومان فروخته می‌شود».^۱

رعد هشتم فوریه از زنجان این‌گونه گزارش می‌کند: «تلگرام‌های بلندی از زنجان به دست می‌رسد که می‌گوید، حدود ۵۰۰۰ روس مشغول چپاول روستاها و کشتار سکنه آنها هستند، آنها به زنان هم تجاوز می‌کنند».^۲

روزنامه *ایران* ۲۱ می ۱۹۱۷ حاوی گزارش زیر درباره زورگویی‌های نیروهای روس است: «اخیراً از مناطق مختلف اطلاعاتی واصل شده است که حکایت از بدرفتاری قشون روسیه با مردم می‌کند. تلگرام‌های دیروز از قزوین و قم حکایت از بدرفتاری آنها با دکانداران دارد. این امر در زمانی که روسیه دارد آزاد می‌شود و مردم از اهالی آن انتظار رفتار مناسب دارند، مایه تأسف است... از طرف تعدادی از تجار اردبیلی مقیم رشت تلگرام شکایت‌آمیزی رسیده که قشون روسیه با کمک برخی از اهالی، به خانه‌های مختلف می‌روند و به مالک آن می‌گویند که باید ملکش را برای استفاده ارتش در اختیار آنها قرار دهد. مالک درمانده هم برای آنکه دست از سر خانه‌اش بردارند پولی به آنها می‌دهد و سپس آنها به سراغ خانه همسایه می‌روند تا همین داستان را برای او تکرار کنند. برخی از مردم زندگی خود را از این راه می‌گذرانند، این در حالی است که قشون روس گُل دولت را در اشغال دارند که بیش از آنچه آنها لازم دارند خانه دارد. ما از دولت می‌خواهیم که این‌گونه امور را چاره‌ای کند... راپورت مستقیمی به این دفتر رسیده است که می‌گوید چندی قبل قشون روسیه در بیجار، پنجاه و دو

1- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosures, 891. 00/962, February 2, 1918.

2- Caldwell, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.

نظمیه چی را بازداشت و به گنجه برده‌اند.^۱ روزنامه *ایران* در شماره ۱۸ اوت ۱۹۱۷ می‌نویسد: «باز از کردستان خبر می‌رسد که قشون روس‌ها در همه جای آن ولایت باعث خسارت شده‌اند. مردم باز شکایت می‌کنند و از دولت کمک می‌طلبند». ^۲ *ایران* ۲ نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: «هم‌اکنون در شهر قزوین امنیت نیست و قشون روس‌ها مشکلات زیادی را پدید آورده‌اند؛ همچون غارت بازار و امثال آن». در اخبار همدان می‌نویسد: «دو روز قبل قشون روس دکان‌های بازار را غارت کردند.» ^۳ *رعد* ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: «پس از تخلیه وان تعداد زیادی از قشون روس به خوی آمدند. در آن زمان کنسول روسیه به کارگزار راپورت داد که احتمال می‌رود قشون روس خوی را غارت کنند و او هم قادر نیست مانع آنها شود زیرا راهی برای تلگراف زدن به روسیه وجود ندارد.» ^۴ *رعد* ۹ دسامبر ۱۹۱۷ خبر از غارت‌ها می‌دهد: «تلگرامی از خوی خبر می‌دهد که قشون روسیه که کارشان در وان تمام شده است به خوی وارد شده و تمام بازار و اکثر خانه‌ها را غارت کرده‌اند.» و درباره قزوین می‌نویسد: «راپورت ویژه خبر می‌دهد که سواره نظام روسیه خارج از این شهر محموله دولتی را به سرقت برده و ۶۰۰۰ تومان وجه نقد را برداشته‌اند.»^۳

^۴ *رعد* ۲۸ ژانویه، ۱۹۱۸ خبر از ورود نماینده بلشویک‌ها و اعلام خروج نیروهای روسیه از ایران می‌دهد: «آقای بروین، مأمور دیپلماتیک روسیه از سوی بلشویک‌ها به دربار ایران، شنبه گذشته وارد تهران شده و در گراند هتل اتاق گرفته است. دیروز تعداد زیادی از اهالی و نمایندگان دموکرات‌ها با او ملاقات کرده و ورودش را تبریک گفته‌اند.» این روزنامه همچنین ذکر می‌کند: «وزارت خارجه رسماً اطلاع یافته است که تمام قشون روس، ایران را ترک خواهند گفت و اقدامات لازم برای جلوگیری از

1- Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/909, May 24, 1917.

2- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosure, 891. 00/917, August 27, 1917.

3- Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/945, December 26, 1917.

4- Mr. Bravine.

بروز مشکل به هنگام عبور آنها از کشور انجام خواهد گرفت». اما آنها همچنان به مشکل آفرینی ادامه دادند. همین شماره رعد می نویسد: «قشون روس که از وان بازمی گشتند وارد بازار خوی شدند، چند گلوله شلیک کرده و غارت بازار را آغاز کردند، کنسول روس با تعدادی افسر روس وارد بازار شد و آنها را از بازار بیرون برد و به مردم اطمینان داد که دیگر چنین نخواهد شد. ساعتی بعد آنها دوباره وارد بازار شدند و تا نیمه شب به غارت ادامه دادند و سپس تمام بازار را آتش زدند». رعد ۲۹ ژانویه از رشت اینگونه گزارش می دهد: «هر روزه از قزوین تعدادی از قشون روس وارد رشت می شوند. آنها هر چه دزدیده اند می فروشند و روبل و لباس می خرند».^۱

در گزارش های مطبوعاتی ۲۷ فوریه ۱۹۱۸ موارد دیگری آمده است.^۲ رعد ۴ فوریه ۱۹۱۸ می نویسد: «نامه ای به سفارت روسیه ارسال شده و در آن از اعمال قشون روس و تشکیلات جدیدشان در قزوین، و غارتگری هایشان در تبریز، زنجان، همدان، کرمانشاه و دیگر نقاط سخن به میان آمده است. تلگرام های بلندی نیز به پطروگراد و تفلیس در اعتراض به اعمال روس ها ارسال شده و خروج ایشان از ایران طلب شده است». رعد ۸ فوریه گزارش می دهد: «از ساوجبلاغ راپورت آمده است که قشون روس در آن ناحیه شهر را غارت کرده و آن را به آتش کشیده اند. مردم به مقابله با این مهاجمان برخاسته و پس از آنکه ۱۲ روس و ۱۸ ایرانی کشته شدند اوضاع رو به آرامی گذاشت و اکنون آرام است. روس ها در تمام دوایر دولتی در آنجا مداخله می کنند».

گزارش های دیگری از بدرفتاری های روس ها

در تابستان ۱۹۱۷، کالدول به شمال ایران مسافرت کرد و مدتی در

1- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosure, 891. 00/962, February 2, 1918.

2- Caldwell, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.

قزوین، رشت و انزلی توقف نمود.

در تلگرامی از او که در ۶ اوت ۱۹۱۷ دریافت شده، آمده است: «قشون روس در ایران بازارها و دکان‌های همدان، قزوین، ارومیه و دیگر شهرهای ایران را غارت و چپاول کرده‌اند. در برخی موارد بازارها را آتش زده‌اند. دولت ایران بار دیگر خروج نیروهای روسیه را از ایران طلب کرده است.»^۱ او در گزارشی در همان تاریخ جزئیات دیگری نیز ذکر می‌کند: «در هر یک از این شهرها تعداد زیادی از نیروهای روس دیده می‌شوند اما به نظر می‌رسد که میان آنها بی‌نظمی حاکم است. هیچ سربازی به هیچ افسری سلام نمی‌دهد و به طور کلی تمرد برقرار است.» او از یک تمرد گزارش می‌کند: «اخیراً هزار سرباز را از باکو برای خدمت در جبهه عثمانی‌ها، میان کرمانشاه و بغداد، اعزام کرده‌اند. آنها هنگامی که به رشت می‌رسند و درمی‌یابند که قرار است به کجا فرستاده شوند، از ادامه مسیر سر باز می‌زنند. این تنها یکی از موارد متعدد و مشابه است.» او از غارتگری سربازان روس خبر می‌دهد: «در این رابطه من باید شما را به تلگرام قبلی ام ارجاع دهم و بیفزایم که ارزش اموالی که در جریان غارت بازارها در شهرهای مختلف ایران به دست سربازان روس به سرقت رفته، سوخته و یا تخریب شده‌اند، میلیون‌ها دلار است.» کالدول گزارشی از آذربایجان را به قلم کنسول پادوک در ادامه می‌آورد که در آن آمده است: «در روز جمعه ۶ ژوئیه ۱۹۱۷ سربازان روس بازار شهر ارومیه را غارت کرده و به آتش کشیده‌اند.» پادوک می‌افزاید که اوضاع در شهر «کاملاً آشفته است» و در پایان می‌نویسد: «شنیده‌ام نیروهای قزاق از جبهه به اینجا - ساوجبلاغ - فرستاده شده‌اند و در باقی مانده سربازان روس، با آنکه هیچ نشانی از بی‌نظمی‌های جدی - آنچنان که در ارومیه وجود داشت - دیده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد جمعی نسبتاً آشفته هستند».^۲

1- Caldwell, telegram, 891/00/913, August 6, 1917.

2- Caldwell, dispatch 314 and enclosure, 891. 00/919, August 6, 1917.

کالدول درباره گستره قحطی در پاییز ۱۹۱۷ اینگونه شرح می‌دهد: «حضور شمار زیادی از نیروهای خارجی در ایران را دست کم سبب بخشی از اوضاع نابسامان جاری می‌دانند».^۱ کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ و با عنوان «اوضاع قحطی» می‌نویسد: «همان‌طور که در گزیده نامه‌های پیوست مشهود است، رنج و بدبختی بسیاری سراسر کشور را فرا گرفته است. حضور نیروهای بی‌قانون روسیه که به اراده خود تمام غله و منابع غذایی کرمانشاه، همدان، سلطان‌آباد، رشت، قزوین، مشهد، شهرها و روستاهای آذربایجان و دیگر نقاط کشور را غارت و مصادره کرده‌اند، باعث شده است تولیدکنندگان خرده‌پا محصول غله آخرین فصل برداشت را انبار کرده و بدین ترتیب قیمت‌ها سرسام‌آور شوند».^۲ پادوک در گزارش ۹ ژانویه ۱۹۱۸ بر نقش روسها نیز در این تراژدی تأکید می‌کند: «مصادره گندم و جو و مصرف آن از سوی نیروهای نظامی روس نیز به خاطر کم شدن عرضه، تأثیر به‌سزایی بر قیمت‌ها داشته است و آن گونه که دکتر «شد» از ارومیه خبر داده است، اقدامات نظامی، ملاکان را هراسان کرده و آنها نیز غله‌های خود را مخفی کرده‌اند. اخیراً نظامیان [روس] پا را از حد فراتر گذارده و بیشتر انبارهای غله، حتی انبارهای دولتی را در ناحیه مراغه به سمت جنوب و منطقه مهم غله‌خیز هشتری تا جنوب غربی تبریز مهر و موم کرده‌اند. همه بر این باورند که این کار اقدامی اولیه برای انتقال بخش عمده گندم مورد نیاز این کشور فلاکت زده به روسیه بوده است. زیرا این مقدار بیشتر از نیاز سپاهیان روسی حاضر در اینجاست و گزارش‌هایی توسط همکاران سرکنسول روسیه در اینجا، از جمله خود من و البته مقامات ایرانی به اطلاع وی رسیده است، اما وی اظهار داشت که نمی‌تواند در امور ارتش روسیه، از جمله رفتارهای فعلی‌اش دخالت کند. البته واقعیت این است که اگر چیزی هم خارج شده باشد، مقدار اندکی

1- Caldwell, dispatch 330, 891. 48/31, October 4, 1917.

2- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

بوده است. ممکن است با خروج نیروهای روسیه از این استان مقداری از این گندم برای مصرف داخلی در دسترس قرار گیرد و باقی آن به شهر راه پیدا کند. برای مدتی دستگاه نظامی روسیه شمار زیادی از گاوهای این منطقه را به منظور استفاده ارتش در جبهه قفقاز به آنجا برده است. شاید این کار برای جامعه دهقانی که به خوردن گوشت عادت ندارند سودآور بوده است، زیرا غله‌ای که بنا بود این گاوها بخورند در کیسه‌شان می‌ماند و در ازای آن وجه نقدی دستشان را می‌گیرد که در شرایط عادی به دستشان نمی‌رسید. با این همه، واقعیت این است که این کشور دچار کمبود غله شده است»^۱.

فرانسیس وایت نیز در گزارش خود درباره قحطی در غرب ایران تقصیر را متوجه روس‌ها می‌داند: «به نظر می‌رسد که مشکلی نیست مگر رفتار روس‌ها در تمام مناطق تحت اشغالشان در ایران که به سرزنش شدنی‌ترین شکل رفتار کرده‌اند. تمام روستاهای میان قصر شیرین و قزوین دچار سرنوشت شومی شده‌اند که روس‌ها برای‌شان رقم زده‌اند. گزارش شده است که آنها هرچه به دستشان رسیده غارت و چپاول کرده‌اند. سربازان روس به جای آنکه بروند در زمین‌ها و تپه‌های اطراف روستاها به دنبال هیزم بگردند، تیرک‌ها، حصارها و دیگر چوبساخته‌های خانه‌ها را از جا درآورده و می‌سوزانند. از این رو در طول جاده، روستاهای ویران و در بسیاری موارد بی‌سکنه دیده می‌شوند که گویی بلایی بر آنها نازل شده است. هر چه مردم داشته‌اند از آنها ربوده شده و خشکسالی سال گذشته نیز بر وخامت اوضاع افزوده و باعث شده است مردم در قحطی و گرسنگی قرار بگیرند»^۲. ساوژرد هم درباره اشغال ایران به دست روس‌ها نظر مشابهی دارد: «به نظر می‌رسد در میان تمام نیروهای مهاجم، روس‌ها بیشترین لطمه را به ایرانیان وارد کرده‌اند. در طول مسیر بغداد - خزر

1- Caldwell, dispatch 359 and enclosure, 891. 48/58, January 21, 1918.

2- Caldwell, dispatch 358 and enclosures, 891. 001/1008, May 13, 1918.

همچنان می‌توان روستاهای متروک و خانه‌های ویرانی را دید که در اثر اشغال روس‌ها به این روز افتاده‌اند. هیزم بسیار اندکی در این کشور وجود دارد و گفته می‌شود که نیروهای روس چوب سقف، پنجره یا چارچوب درهای خانه‌ها و هر بخش چوبی دیگری را که در کلبه‌های دهقانی ایرانی به کار رفته است، به جای هیزم برمی‌دارند. با این کار، به طور طبیعی این خانه‌ها خالی از سکنه شده و در اثر برخی از این خرابی‌ها که در زمستان رخ داده است، دهقانان بی‌سرپناه شده‌اند و بسیاری نیز مرده‌اند. همچنین گفته می‌شود که روس‌ها آنچه که از غذا یافت می‌شد برده‌اند و حیوانات مردم را که برای امرار معاش نگهداری می‌شده‌اند، کشته‌اند و تمام اندک ذخیره بذر غله در زمستان ۱۷-۱۹۱۶ را خورده‌اند و به این ترتیب به طور کلی تا حد زیادی مسئول قحطی شدید در آن بخش از ایران در زمستان گذشته هستند. به نظر می‌رسد که روس‌ها در ایران بسیار بد رفتار کرده‌اند و برخورد آنها با امکانات و بیمارستان خیریه آمریکایی‌ها در همدان در گزارش شماره هفت من به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۱۸ آمده است.^۱

در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، وزیر خارجه ایران یادداشت اعتراضی به نمایندگی روسیه ارسال کرده و نسخه‌ای هم به کالدول داده است. در نسخه‌ای که برای کالدول ارسال شده، وزیر خارجه -علاءالسلطنه- می‌نویسد: «مایلم توجه شما را به خسارت وارده به ایران و سکنه آن در اثر حضور این نیروهای خارجی جلب نمایم و نیز اشاره کنم که دولت ایران، ایشان را مسبب و مسئول این اتفاقات و خسارات حادث شده می‌داند». یادداشتی که به نمایندگی روسیه ارسال شده حاکی از شکایت نسبت به «ذخیره غذا برای سربازان است»: «همان‌طور که به خوبی مطلعید، به منظور حفظ بی‌طرفی من مکرراً به آن عالیجناب اطلاع داده‌ام، خصوصاً درباره خسارات اخیر که در اثر ماندگاری ارتش روسیه در این کشور برای ایران و ایرانیان حادث شده است؛ جنایات بی‌حد و حساب؛ غارت‌هایی که

1- Southard, dispatch 1, 891. 00/1054, September 2, 1918.

روزمره واقع می‌شوند؛ ذخیره و احتکار مواد غذایی برای قشون در زمانی که آن مواد غذایی به شدت مورد نیاز مردم است؛ و حتی تعرض به زنان؛ که همه این موارد هر جا که قشون روس حضور داشته‌اند اتفاق افتاده است از جمله: ارومیه، خوی، سلماس، ساوجبلاغ، قزوین، همدان، کرمانشاه، کردستان و غیره و غیره». این یادداشت این گونه پایان می‌گیرد: «من خصوصاً در نامه نهم شوال گذشته خود ذکر کردم که این واهمه وجود دارد که مردم علیه ستم روس‌ها قیام کنند و دولت متبوع من نمی‌تواند در برابر احساسات مردم بایستد. هم‌اکنون اطلاع یافتم که سکنه آستارا برای دفاع از خود مسلح شده‌اند. اگر چه دولت ایران می‌تواند مانع دخالت‌های فردی این مردم گردد، اما اطمینان کامل دارد چنانچه نمایندگی روسیه یا آنهایی که مسئول امور قشون روسیه هستند اقدامات مؤثرتری برای توقف تعرضات سربازان و قشون خود به عمل نیاورند، جلوگیری از حوادثی که در پی خواهد آمد، فراتر از توان دولت من خواهد بود. به این خاطر من بار دیگر از شما تقاضا می‌کنم به سرعت با من همکاری کنید تا به این وقایع پایان داده و شرایط برای بازگشت قشون روسیه از ایران فراهم گردد، و الا دولت ایران خود را در قبال هر پیامد بدی که با انگیزه‌های مردمی حادث شود مسئول نمی‌داند، و همان‌طور که از آغاز جنگ مکرراً به شما یادآوری شده است، متجاوزین مسئول تمام خسارات مادی و بنیادی وارده به ایران و مردم ایران هستند».^۱ متن یادداشت دیگری (بدون تاریخ) از سوی دولت ایران به نمایندگی روسیه، چنین است: «با وجود آنکه قحطی در تمام نقاط ایران بیداد می‌کند، بلشویک‌ها از ایران مواد غذایی طلب می‌کنند و تهدید می‌کنند در صورت برآورده نشدن خواسته‌هایشان دست به اقدامات خسونت‌آمیز خواهند زد».^۲

1- Caldwell, dispatch 350 and enclosures, 763. 72111/6987, December 26, 1917.

2- Nabil-ed-Dowleh to Lansing, Note 177 and enclosures, 763. 72111/7190, October 5, 1918.

تلاش انگلستان برای مقصر جلوه دادن روس‌ها در مورد قحطی

تردید نیست که روس‌ها تا حدی در مقابل خساراتی که غرب ایران را دربر گرفت مسئول بودند و نیز تا حدودی مسئول قحطی و رنج ناشی از آن بودند. می‌دانیم تعداد نیروهای روس در پرشمارترین برهه - تابستان ۱۹۱۷ - بیش از ۷۵/۰۰۰ نفر در غرب ایران نبود. آنها تا پایان ۱۹۱۷ رفته بودند. قحطی تقریباً تا دو سال بعد از خروج روسها نیز ادامه یافت؛ اما ۷۵/۰۰۰ نیروی نظامی چقدر می‌توانند تخریب و غارت به بار آورند؟ چرا قحطی شوم در شرق ایران وجود داشت که تماماً در اشغال انگلیسی‌ها بود و جنگی هم در آن رخ نداده بود؟ چرا در جنوب ایران قحطی وجود داشت؟ جایی که هیچ روسی حضور نداشت. می‌دانیم برداشت سال ۱۹۱۸ یکی از بهترین برداشت‌های ثبت شده است. چرا قحطی تا برداشت سال ۱۹۱۹ ادامه یافت؟ چرا گیلان در تابستان ۱۹۱۸ - یعنی زمانی که به اشغال انگلیسی‌ها درآمد - دچار قحطی شد؟ چرا در آن مناطق از ایران که در همسایگی بین‌النهرین قرار داشت و همجوار مناطق تحت سلطه انگلیس بود و غله کافی هم در آنجا یافت می‌شد، قحطی وجود داشت؟ و به طور مشابه، چرا در ناحیه شرقی ایران که در اشغال نظامی انگلیسی‌ها و در همسایگی هند تحت سلطه آنها که در آنجا هم غله کافی موجود بوده، قحطی وجود داشت؟ روشن است که روس‌ها تنها مقصر نیستند. از آغاز، انگلیسی‌ها جریانی را هدایت کردند تا تقصیر را متوجه روس‌ها کرده و خود را تبرئه کنند. برای مثال، گزارشی که کنسول آمریکا در بغداد تهیه کرده، گویای این موضوع است. کنسول اسکار هایزر^۱ در گزارش ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸، می‌نویسد: «مفتخراً نسخه‌ای از گزارش فردی را که به تازگی از استان‌های مرزی ایران به بغداد بازگشته است، ضمیمه می‌کنم». اگرچه هایزر از این فرد نام نمی‌برد، اما روشن است که دوست او یک مقام انگلیسی است. متن کامل این گزارش با

1- Oscar Heizer.

عنوان «اوضاع ایران» به این شرح است:

دوستی که اخیراً از کرمانشاه ایران بازگشته است، اوضاع زیر را که چند ماهی است آن نواحی را دربر گرفته، گزارش کرده است:

در پی اشغال پیاپی ترک‌ها و روس‌ها در سال گذشته، هیچ کار کشاورزی‌ای صورت نگرفته است. از یک سو رفتار ناهنجار مهاجمان که مردم را مجبور می‌کنند پول کاغذی بی‌ارزش آنها را استفاده کنند و از سوی دیگر نبود منابع، اوضاعی را در کرمانشاه به وجود آورده است که در تاریخ آن تا سال‌های دور بی‌سابقه است.

سربازان و حتی افسران چنان رعب و وحشتی به وجود آورده‌اند که اغلب دکان‌دارهای فروشنده مواد غذایی به محض دیدن آنها، در دکان‌هایشان را می‌بندند. گرسنگی به حدی رسیده است که هر روز چندین جسد را از خیابانهای نه تنها کرمانشاه، بلکه تمام شهرهای این ناحیه جمع‌آوری می‌کنند. از آنجا که کالاها را هم تنها از طریق زمینی و مسیر عماره و پشتکوه و آن هم با صرف هزینه‌های بسیار سنگین و نامعمول می‌توان وارد کرد، اوضاع تجارت نیز بسیار بد است.

ورود انگلیسی‌ها بهبود چشمگیری در اوضاع مردم بیچاره به ارمغان آورد. در گام اول شمار زیادی از مردم فقیر از سوی انگلیسی‌ها برای کار در ساخت و ساز جاده‌ها و فعالیتهای نظامی فراخوانده شدند. از این رو، جاده‌های کوهستانی و صعب‌العبور میان خانقین و کرمانشاه به شرایط مطلوبی رسیده، به نحوی که وسایل موتوری در هر اندازه می‌توانند از آنها عبور و مرور نمایند. همچنین دولت انگلستان مجوز صدور حجم قابل توجهی غله را به ایران صادر کرده است که تا حد زیادی اوضاع را بهبود بخشیده و از دیگر سو جاده بغداد-کرمانشاه را برای تجارت باز کرده است. در حال حاضر تنها صدور چای، شکر، قهوه و دیگر اقلام محدود و مشخص

[به ایران] ممنوع است؛ اما انتظار می‌رود این محدودیت نیز برطرف گردد.

به نظر می‌رسد برداشت امسال خوب باشد و همه چیز حکایت از آن دارد که سال خوبی برای استان‌های مرزی ایران پیش رو باشد.^۱ تلاش برای مقصر دانستن روس‌ها محدود به گزارش‌های دیپلماتیک نیست. داناها درباره قحطی در همدان می‌نویسد: «یکی از دلایل مؤثر در قحطی همدان رفتار نامعقول ارتش روسیه به هنگام اشغال این منطقه است. آنها محصول در حال رشد گندم و جو را تخریب کرده و غله‌ای را هم که نمی‌توانستند مصرف کنند یا ببرند، بی‌دلیل نابود کردند. محصول همدان حدوداً تا هفته اول ژوئیه برای برداشت آماده نیست. از این رو در ماه می، انگلیسی‌ها حدود نود روز با مشکل تغذیه جمعیتی گرسنه روبرو بودند. آنها مجبور نبودند چنین کنند اما شفقت و تدبیر دست به دست هم داد تا ضرورت مبارزه با اهریمن کمبود غذا که به سرعت از جمعیت می‌کاست، رخ نماید.»^۲ داناها در توصیف اوضاع در طول راه شش مایلی کردند تا کرمانشاه می‌نویسد: «ترک‌ها و روس‌ها زمین‌ها را به کلی لخت کرده‌اند، و اکنون این مناطق در آستانه قحطی قرار دارند.» او می‌افزاید: «میان روش‌های این مهاجمان پیاپی، شباهت‌های فراوانی وجود دارد. آنها بی‌آنکه پولی بدهند بی‌شرمانه آنچه می‌خواستند تصرف می‌کردند و آنچه را هم که نمی‌توانستند مصرف کنند یا ببرند، تخریب می‌کردند. چون بذری وجود نداشته است لاجرم چیزی هم کاشته نشده است. بسیاری از زارعان از ترس جان گریخته‌اند؛ آنهایی که در این منطقه جنگ‌زده مانده‌اند از گرسنگی رو به مرگند. مزرعه‌ای که به خاطر حاصلخیزی‌اش مورد توجه است متروک و وامانده افتاده است؛ از آغاز توفان جنگ، هیچ شخمی به آن زده نشده و شیارهای خالی افتاده آن گاه به گاه پاتوق کلاغ‌های سرگردانی می‌شود که

1- Heizer, dispatch 104 and enclosure, 891. 00/106, June 11, 1918.

2- Donohoe, *Persian Expedition*, p 122.

مذبوحانه تلاش می‌کنند قوت لایموتی به دست آورند».^۱

جالب است که سایکس مدعی است، قحطی حقیقتاً به خاطر اعمال روس‌ها به هنگام خروج از ایران به وجود آمده است: «روس‌ها پیش از ترک سنگرهایشان مهمات و تجهیزات خود را به ترک‌ها فروخته و سپس راهی شمال می‌شدند و بر سر راه خود برای تأمین غذا و سوخت خانه‌ها را غارت و ویران می‌کردند». از آنجا که ترک‌ها در مارس ۱۹۱۷ ایران را ترک گفته‌اند، سخت می‌توان دریافت که چگونه روس‌ها تجهیزات و سلاح خود را به آنها فروخته‌اند. سایکس آنگاه از نامه‌ای یاد می‌کند که از دوستی در تبریز دریافت داشته است. دوست او می‌نویسد: «هزاران سرباز روس هنگام عبور از اینجا، تفنگ‌ها، مهمات، ذخایر، اسب‌ها و در واقع هر چیزی که به پول تبدیل می‌شد را فروختند. اسب‌ها به چند شلینگ فروخته می‌شدند، اما قیمت علوفه چنان هول‌انگیز بالا بود که چارپایان را جای تحفه می‌پذیرفتند.» سایکس سپس درباره قحطی چنین می‌آورد: «قطعاً غرب و شمال غرب ایران تاوان سنگینی برای ناتوانی دولت خود پرداخته‌اند. اوضاع قحطی تمام کشور را که از مواد غذایی و دام تهی شده در بر گرفته است».^۲

جای شگفتی نیست که انگلیسی‌ها در حالی که اصرار بر افشای سوءرفتار روس‌ها دارند، بر پنهان ساختن سهم خود نیز می‌کوشند. روزنامه *ایران* در شماره ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۷ به توصیف غارت و ضبط منابع غذایی به دست پلیس جنوب ایران در روستاهای یزد می‌پردازد: «از یزد راپورت داده شده که چند روز قبل افراد پلیس جنوب ایران دهی را محاصره کرده، در آن تیراندازی کرده و ضمن غارت روستا سه تن را به اسارت برده‌اند. اکنون چهارصد خانوار روستا در نیاز مبرم به نان به سر

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 92-93.

2- Sykes, *History of Persian*, pp 486-487.

می‌برند».^۱ رفتار نیروهای انگلیسی در آبادیه فارس نیز، بهتر از این نبود. روزنامه *ایران* در ۲۸ اوت ۱۹۱۸ چنین گزارش می‌دهد: «نامه‌هایی که اخیراً از جنوب رسیده حاکی از آن است که ۱۵۰۰ سواره نظام هندی به آبادیه وارد شده‌اند و ظاهراً در آنجا خواهند ماند. گفته می‌شود که ایشان اموال زیادی را در روستاها و نواحی اطراف مصادره و ضبط کرده‌اند».^۲

تلاش انگلیسی‌ها برای مقصر جلوه دادن دمکرات‌های ایران

به ادعای انگلیسی‌ها، پس از روس‌ها، دمکرات‌های ایران و ملاکان، مقصرترین‌ها در ایجاد قحطی بودند. شدت خصومت انگلیسی‌ها نسبت به دمکرات‌های ایران را می‌توان از اظهارات داناهاو دریافت: «دمکرات‌ها مدعی‌اند که طبقه روشنفکر شمال شرق ایران هستند. مهارت سیاسی آنها، اعلام گسترده شعار ایران برای ایرانیان، برچیدن دست دخالت تمام خارجی‌ها از امور ایران و پایان دادن به نفوذ روسیه و انگلستان بود. اما نفرت شدید و فعالیت‌های سیاسی آنها اساساً متوجه انگلیسی‌ها بود... آنچنان که من دریافته‌ام اکثریت قابل‌توجهی از دمکرات‌ها پول را بر میهن‌پرستی ارجح می‌دانستند و برای‌شان لیره ترک یا قطعه اسکناس ۲۰ مارکی، جذابیتهای اغواکننده دارد».^۳ داناهاو در آوریل ۱۹۱۸ در صحبتی با حاکم مرند از مرگ شمار زیادی از روستائیان به دلیل قحطی اظهار تأسف کرده است. اما به نظر این انگلیسی «او خود هیچ کاری برای کاستن از خرابی‌های قحطی در منطقه خود انجام نداده است، و به نظاره مرگ سکنه نگون‌بخت ایستاده، بی‌آنکه انگشتی برای یاری آنها تکان دهد. روش او نمونه‌ای بود از رفتار حاکمان این سرزمین گرسنه. حاکم، خود یک ملاک بود و احتمالاً همانند دیگر هم‌طبقه‌های خود که من بعداً آنها را

1- Caldwell, dispatch 891.00/920, October 4, 1917.

2- Caldwell, Pries dispatch and enclosures, 891.00/1084, October 26, 1918.

3- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 68-69.

در کرمانشاه و همدان دیدم، انبوهی غله را پنهان ساخته بود و منتظر روزی بود که کمیساریای انگلستان، برای سیر کردن ایرانیان گرسنه، بیاید و با قیمت‌های تورمی آن انبوه غله را بخرد و به این ترتیب گروهی مال‌اندوز و محترک و بی‌شرف را پولدارتر کند... در اینجا، همانند دیگر نقاطی که در سفرم به ایران دیدم، به شکلی دردناک تحت تأثیر بی‌رحمی و بی‌تفاوتی اسفناکی قرار گرفتم که ایرانیان نسبت به رنج هم‌وطنان خود روا می‌داشتند. آنها به کسی که در حال مرگ است دست کمک نمی‌دادند و مردگان بیشتر به امان سگ‌ها و لاشخورها سپرده می‌شدند تا آنکه کسی در دسر دفن آنها را به خود ندهد.^۱

داناها همچنین می‌خواهد باور کنیم که قحطی، فاجعه‌ای است که دمکرات‌ها به بار آورده‌اند: «برخی از مردم که با دمکرات‌ها هم‌عقیده نیستند که به جای آنکه گندم انباشته شده توزیع شود، فقرا باید گرسنگی بکشند، به قصد آگاه ساختن حکومت بی‌لیاقت و ضعیف تهران به تلگرافخانه رفتند تا آنها را از حقیقت اوضاع مطلع سازند». او مدعی است: «اما دمکرات‌ها هیچ‌کدام از این‌ها را انجام نمی‌دهند؛ این کارها می‌تواند طرح‌های به دقت طراحی شده آن‌ها را برای پولدار شدن به بهای گوشت و خون هم‌وطنانشان، ناکام گذارد... گزارش شده که حجم قابل توجهی گندم در خانه‌های شخصی انبار شده است و ضروری است، اقداماتی جدی علیه این محتکران صورت گیرد... با یک حيله جنگی غله‌داران ترغیب شدند بخشی از انبارهای احتکار شده خود را بیرون بریزند. با تلگرام‌هایی که عمداً و آشکارا میان بغداد و همدان رد و بدل شد، وانمود شد که قرار است مقدار زیادی گندم از بین‌النهرین برسد؛ به همین خاطر محتکرین همدان به بازار شتافتند و به سرعت به نرخ رو به کاهش روز کالای خود را فروختند، تا اینکه بار دیگر قیمت گندم به حدود قیمت عادی رسید؛ و در

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 83-90.

نتیجه مرغ گندم از دام احتکار جست»^۱.

در همدان اوضاع در ستاد دنسترویل بسیار حساس بود. پس از آنکه در اوایل ۱۹۱۸ جنگلی‌ها دنسترویل را از رشت بیرون راندند، او در همدان مستقر شد. در آنجا او در «میان جماعتی کمابیش دشمن قرار داشت که حدود ۷۰/۰۰۰ نفر می‌شدند. یک چهارم آنها ترک بودند یا ریشه یا تمایلات ترکی داشتند، بقیه هم فارس بودند و اندکی هم یهودی و ارمنی... روزگاری همدان لابی جاسوسی عثمانی‌ها و دسیسه‌چینی ایرانی‌ها بود. کوچک‌خان انجمن رو به مرگ دمکرات‌ها، بازاریان و غله‌کاران را تا حد زیادی به فعالیت‌های ضدانگلیسی واداشته بود. جنگلی‌ها همچنان جاده منجیل تا دریای خزر را در دست داشتند. دمکرات‌های همدان «میهن‌پرستان خالصی» بودند که خوش‌خیالانه در برخی قهوه‌خانه‌های محلی که در آنها آزادی سیاسی وجود داشت سخن گفته و انگلیسی‌ها را لعن و نفرین کرده و آنها را مزاحم‌های اهریمنی و شیطان‌صفت می‌خواندند و از خدا می‌خواستند که خواسته‌هایشان را برآورده ساخته و از ظلم انگلیسی‌ها رهایی‌شان بخشد. ضمناً آنها در جلساتی پنهانی گرد هم می‌آمدند و برای افزایش بهای غله تصمیم می‌گرفتند؛ که به معنای درآمد جالب توجه برای آنها بود. ارزاق به انگلیسی‌ها داده نمی‌شد مگر به نرخی بسیار گزاف؛ اوضاع به نفع سودجویان بود و آنها هم بی‌رحم‌تر شدند؛ و بنا بود فقرای همدان از گرسنگی بمیرند و قربانی آزمندی و بی‌تفاوتی ایرانیان شوند. جزواتی که لحنی آتشین داشته و امضای تشکیلات اصلی دمکرات‌ها را پای خود داشت در خیابان‌ها توزیع شد و از روی آنها قربانیان قحطی پیش از مرگ خود از همه چیز خبردار شدند که این انگلیسی‌ها بوده‌اند که آنها را تعمداً تا حد مرگ گرسنگی می‌دادند تا این متجاوزین بی‌ریشه آسان‌تر تمام خاک ایران را به دست گیرند... کوچک‌خان حکمی داده است و در آن خبر از وقت‌کشی عده‌ای داده است و گفته است، دنسترویل باید بدون

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 127-128.

تأخیر به جهنم کفار واصل شود... من همواره شکیبایی و بخشندگی شگفت‌انگیز دنسترویل را در آن هنگام که او با تشکیلات دمکرات‌ها روبرو شد، ستوده و می‌ستایم. آنها به چیزی کمتر از محو او و نیرویش از همدان، نخست با کاری کارستان و اگر نشد با گرسنگی، راضی نبودند. آنها دائماً جماعت را به قیام و تمام کردن کار ما تحریک می‌کردند. اما مردم گرسنه اشتیاق چندانی برای خونریزی نداشتند و با وجود آنکه به خاطر کمبود غذا زنده ماندن برای اهالی همدان بسیار سخت بود، اما آنها عجله‌ای نداشتند تا روزگار غمبار خود را با سپردن خود به سرنیزه‌های انگلیسی‌ها کوتاه‌تر کنند. هون‌ها یا ترک‌ها این وضعیت غیرقابل تحمل را با آویختن اجساد دمکرات‌های آن منطقه از تیر چراغ‌های خیابان‌های همدان پایان داده بودند؛ اما دنسترویل از انجام هرگونه اقدام اساسی معذور بود.^۲

کمک برای قحطی به سبک انگلیسی عبارت بود از «گروه‌های کارگران جاده‌ساز» که انگلیسی‌ها آنها را برای جاده‌سازی به کار گرفته بودند و به هر کارگر در ازای کار روزانه ۴ قران می‌دادند. در آغاز ۳۰۰۰ نفر به کار گرفته شدند. به این منظور یک بودجه روزانه ۴۰۰ پوندی از سوی انگلیسی‌ها اختصاص یافته بود. آنها معتقد بودند که این مبلغ «به شکلی محسوس تنگنای حاکم را برطرف می‌کند».

نویسنده بلافاصله می‌افزاید: «اما ما روی شخصیت آزمند، خودخواه و بی‌مقدار ایرانی‌ها حسابی باز نکردیم... هیچ‌یک از ایرانی‌ها نمی‌توانند دستان خود را از مال مردم برای مدتی طولانی دور نگاه‌دارند». به خاطر افزایش

۱- هون‌ها اقوام زردپوست وحشی ساکن در شمال بحر خزر و حوالی رود ولگا (اوایل قرن دوم میلادی) بودند که در ۲۴۷ میلادی به اروپا حمله کردند و قبایل ژرمنی را مغلوب ساختند و دولت بزرگی تشکیل دادند که پس از مرگ آتیلا منقرض گردید. دسته‌ای از هون‌ها نیز به آسیا رفتند و در توران ساکن شدند و در زمان ساسانیان چند دفعه به ایران حمله کردند. این دسته در مشرق به هیاطله مشهورند. گفته می‌شود که ترکهای ترکیه از نژاد همین هون‌ها هستند. (ویراستار)

حجم پول در گردش و کمیابی نان، بهای آن باز هم افزایش یافت. علاوه بر این پرداخت دستمزد به مردان، تضمین نمی‌کرد که آن پول به زنان و کودکان می‌رسد زیرا «مردان ایرانی همیشه خود را برای خرید نان برای بستگان گرسنه خود به در دسر نمی‌اندازند و ترجیح می‌دهند درآمد خود را در یک میگساری شبانه در یک شیره‌کش‌خانه به باد دهند». «راه‌حل» آن بود که دستمزد کارگران بخشی نقد (به هر کارگر روزانه ۲ قران) و بخشی به صورت غذا پرداخت شود. نزدیک به ۲۰۰۰ کارگر به این شکل روزانه تغذیه می‌شدند. با توجه به این نکته که جمعیت همدان در ابتدای کار پنجاه هزار تا هفتاد هزار نفر بوده است و از این میان ۱۵۰۰۰ نفر در آستانه قحطی قرار داشته‌اند، تغذیه ۲۰۰۰ نفر و به عبارتی کمتر از ۴-۳ درصد جمعیت را به سختی می‌توان «برطرف‌سازی قحطی»^۱ دانست.

بسیار روشن است که انگلیسی‌ها از قحطی و اقدامات محدود ضد قحطی خود برای تضعیف دمکرات‌ها در همدان بهره برده‌اند. دناهو می‌نویسد: «این که انگلیسی‌های مزاحم و منفور شکم‌های خالی مردم را به رایگان پر کنند، ابداً مایه خشنودی آنها [دمکرات‌ها] نبود. در چنین شرایطی از آنها انتظار نمی‌رفت که دست به قیام بزنند و دست به دست دمکرات‌ها بدهند و علاوه بر این اگر این توزیع رایگان غذا متوقف نمی‌شد، برای تراست گندم و قیمت‌های تورمی غله روزگار بدی از راه می‌رسید. از این رو آنها مشغول کار شدند و اعلان‌هایی صادر و پخش کردند که در آن با اشاره به اینکه آش انگلیسی‌ها به شدت مسموم است، به فقرا نسبت به خوردن آن هشدار داده شده بود. این بخشی از به قول آنها «توطئه مخفیانه»، برای کشتن همدانی‌هایی بود که هنوز به دام قحطی نیفتاده بودند». دناهو در ادامه می‌آورد: «اینکه زارع معمولی ایرانی فردی بی‌اهمیت و ساده‌لوح است، یک قاعده است؛ اما این بار دمکرات‌ها خطا کردند و اصرار آنها حتی برای ایرانیان خوش‌باور نیز، بیش از اندازه بود.

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 123-126.

مردم گرسنه می‌آمدند و می‌خوردند. در روز دوم و روزهای بعد، آنها هزار هزار می‌آمدند. برای جلوگیری از هجوم آنها به مراکز توزیع و بردن هر چه که می‌شد برد، به موانع و سربازان مسلح نیاز بود؛ و بر خلاف امید و انتظار همه دمکرات‌های خوب، حتی یک نفر در اثر مسمومیت جان نباخت. این آخرین ضربه کاری به حیثیت نهضت دمکرات بود. آبروی آنها نزد مردم رفت. «دانا هو مدعی است، دمکرات‌ها از خشم «ریش خود را می‌کنند و گریبان خود را می‌دریدند و با تأسف و تأثر فریاد می‌کشیدند: «ای وای»، امروز چه خاکی بر سرمان شد!» نویسنده در ادامه به تشریح واکنش افرادی که ظاهراً دمکرات بوده‌اند می‌پردازد: «اما آنها به راه خود ادامه دادند و یازده ساعت تلاش کردند تا عواقب شکستی را که اخلاقاً نصیبشان شده بود، جبران کنند. کوچک‌خان، «رابین‌هود» جنگل‌های خزر، در دفاع از اظهارات دمکرات‌ها و به امید احتمال بی‌اعتبار ساختن اقدام انگلیسی‌ها در برطرف‌سازی قحطی، پنجاه بار قاطر برنج به همدان فرستاد تا به نفع فقرا فروخته شود. اما مأموران کوچک [خان] آن محموله برنج را بدون پرداخت وجهی به زارعانش که در «منطقه حفاظت شده» او زندگی می‌کردند، ضبط کرده بودند. از این رو او می‌توانست به بازی شادمانه سرقت از پیترا^۱ ایران به نفع پُل^۲ ایران پردازد.»

نویسنده در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: «این ترفند بسیار ضعیف بود. همدان فریب آن را نخورد. انگلیسی‌ها عملاً بر اوضاع مسلط بودند. آنها بر مردم همدان مسلط شده بودند، اما نه با شمشیر و افسار ترک‌ها که پیش از آنها بودند، بلکه با اتخاذ راه جدید؛ معجزه قرص‌های نان و ماهی^۳». ^۴

۱- اشاره به شخصیت‌های غنی و فقیر داستان رابین‌هود که وی اموال ثروتمندان را به نفع فقرا مصادره می‌کرد. (ویراستار)

۲- همان.

۳- اشاره به روایتی که در انجیل آمده و بر مبنای آن حضرت عیسی (ع) جمع زیادی را با کمی نان و ماهی تغذیه کرد. (ویراستار)

4- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 126-127.

قحطی در فارس

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، قحطی در فارس جدی‌تر بود. حاکم فارس، شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما، در گفتاری درباره قحطی و اتخاذ تدابیری برای برطرف کردن آن در شیراز، دلیل قحطی را نزاع و جنگ داخلی و نیز عوامل طبیعی چون خشکسالی و آفت می‌داند. در بخشی از گفتار او چنین آمده است: «برادران من! می‌خواهم بگویم که این مشقت و مصیبت، این کمبود و قحطی و خشکسالی، محدود به شیراز نیست. بلکه در تمام ایران قحطی است و قیمت‌ها بالاست. این چیزی است که هر کسی که با دیگر نقاط کشور تماس دارد، آن را می‌داند. اما به دلایل روشن، این قضیه در شیراز و فارس وخیم‌تر است. هجوم ملخ در چند سال گذشته، نابسامانی، شورش و جنگ‌های داخلی، همگی به شدت به کشت و تولید غذا لطمه زده‌اند. برای مثال، جنگ میان دو تیره مختلف قشقایی یا طوایف خمسه آغاز شده است. یکی گاوهای دیگری را ضبط می‌کند، در همان حال دیگری اموال دشمن خود را ضبط می‌کند. در پاسخ، یکی محصول دیگری را خراب می‌کند و در عوض او هم محصول او را به آتش می‌کشد. این داستان ادامه داشته است تا آنکه خود را در چنین مخمصه‌ای می‌یابیم. شاید چند نفری، سه یا چهار نفر و نه بیشتر، آن قدر قدرت داشته‌اند که از

گزارشی از ساوثرد تردیدی به جای نمی‌گذارد که علیرغم ادعاهای مبتنی بر تغذیه نیروهای انگلیسی در ایران از مواد غذایی ارسالی از بین‌النهرین، آنها از منابع محلی ایران تغذیه می‌شدند. او می‌نویسد: «طی ماه‌های زمستان در این بخش از ایران که خط ارتباطی بغداد - خزر هم از آن می‌گذرد، برف نسبتاً سنگینی می‌بارد. راه‌های کوهستانی که از مرز به همدان کشیده شده‌اند، معمولاً در اثر بارش برف مسدود می‌شوند و آمد و شد بسیار سخت است. در پایان زمستان بارش‌های سنگین، همراه با ذوب شدن برف‌ها، استفاده از این جاده‌های نامناسب را سخت می‌کنند. اینها مشکلاتی است که باید انگلیسی‌ها برای نگاه‌داشتن نیروهای خود در مسیر خزر در نظر بگیرند و به خاطر همین مشکلات تعداد نیروهایی که می‌توان از بغداد تغذیه کرد بسیار محدود است. تازه! در نیمه دوم تابستان کار حمل مواد غذایی و انبار آنها در دپوهای ایجاد شده در نقاط مختلف در طول مسیر، پایان پذیرفت.»

Southard, dispatch 1, 891. 00/1054, September 2, 1918.

اموال و محصول خود محافظت کنند. اما به ازای هر چهار نفری که موفق به این کار شده‌اند، یکصد نفر دیگر شاهد غارت و تخریب اموال خود بوده‌اند. در کرمانشاه، عملاً همه روستاها ویران شده‌اند. از روستاهایی که پانصد خانه و یک هزار خانوار داشته‌اند، اکنون ویرانه‌ای مانده است. حتی در و پنجره‌ها را برای هیزم یا ساختن مواضع دفاعی برده‌اند. در مناطقی که محصول کافی وجود داشت، امروز یک گاو زنده پیدا نمی‌شود. اوضاع در فارس با خشکسالی، آفت و شورش‌های داخلی و ناآرامی‌های قومی بدتر شده است.^۱

قحطی در فارس به روشنی نشان می‌دهد که روس‌ها تنها مقصران قحطی در ایران نبودند. در فارس هیچ سرباز روس یا عثمانی وجود نداشت. این منطقه در اشغال نظامی انگلیسی‌ها بود. نقش خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها در این قحطی برای بسیاری از معاصرین پنهان مانده است.

۱- حافظ فرمانفرمایان، «فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز»، ص ۱۱.

فصل پنجم

محروم کردن ایران از غذا؛ خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها

اطلاعات مفصلی درباره خرید مواد غذایی انگلیسی‌ها در خاطرات افسران ارتش انگلستان در ایران و نیز اسناد وزارت خارجه [آمریکا] موجود است. این فصل دربردارنده اطلاعات موجود در این منابع است و نشان می‌دهد که در زمانی که قحطی مرگبار مردم ایران را تلف می‌کرد، انگلیسی‌ها درگیر خرید گسترده مواد غذایی صرفاً به منظور تغذیه نیروهای خود در ایران و جنوب روسیه بوده‌اند. علاوه بر خریدهای آنها در ایران، از اسناد وزارت خارجه [آمریکا] روشن می‌شود که انگلیسی‌ها از واردات مواد غذایی از ایالات متحده به ایران جلوگیری کرده و آنچه که می‌توانسته‌اند انجام داده‌اند تا داد و ستد میان ایران و بین‌النهرین را تضعیف کنند. این فصل در گام نخست به بحث درباره اطلاعات مربوط به خریدهای غله توسط انگلیسی‌ها در غرب ایران و آذربایجان می‌پردازد که مبتنی بر نوشته‌های ژنرال دنسترویل و سرگرد دانا هو است. اطلاعات مفصل درباره خرید مواد غذایی توسط انگلیسی‌ها در گیلان و صدور مواد غذایی ایران به باکو نیز از سوی دنسترویل ارائه شده است. قحطی در گیلان خصوصاً از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد که گیلان

پس از اشغال از سوی انگلیسی‌ها و صدور مواد غذایی آن به جنوب روسیه دچار قحطی می‌شود. این فصل همچنین به تأسیس و فعالیت «اداره منابع محلی بین‌النهرین» می‌پردازد. از گزارش‌های دیپلماتیک آمریکایی روشن می‌شود که خرید غله از سوی انگلیسی‌ها در غرب ایران به وسیله این اداره انجام شده؛ و این اداره در مدت ۱۸ ماه نخست فعالیت خود، افزون بر ۵۰۰/۰۰۰ تن مواد غذایی خریداری می‌کند که در نبود خریدهای «محلی»، باید از هندوستان وارد می‌شد. این ارقام حاکی از رضایت انگلیسی‌ها از «ذخیره» ظرفیت حمل دریایی بسیار زیاد به خاطر خریدهای «محلی» است. خرید مواد غذایی در شرق ایران از سوی انگلیسی‌ها و صدور مواد غذایی به جنوب روسیه مشخصاً و صرفاً به منظور تغذیه ارتش انگلستان، در کتاب ارزشمند ژنرال دیکسون شرح داده شده است. نتیجه خرید غله از سوی انگلیسی‌ها افزایش شدید ارزش پول ایران و کاهش ارزش لیره استرلینگ بود.

در ادامه، این فصل به توضیح فعالیتهای انگلیسی‌ها برای ممانعت از داد و ستد ایران با ایالات متحده و بین‌النهرین می‌پردازد. اسناد نشان می‌دهند، هنگامی که ایران با قحطی روبرو بوده است، انگلیسی‌ها در واردات مواد غذایی از ایالات متحده کارشکنی می‌کردند. اقدام ترحم‌انگیز دولت ایران در شرایطی که دستش از منابع مالی کوتاه بود و در اثر اشغال کشور به دست ارتش انگلستان کاملاً ناتوان بود، اعتراض به خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها و صدور فرامینی مبنی بر «ممنوعیت» صدور مواد غذایی از ایران بود. علاوه بر آن در ناحیه تهران هم «کنترل مواد غذایی» اعمال شد. این اقدامات هیچ تأثیری بر کاهش مرگ و میر و درد و رنج مردم نداشت.

دسترویل و دانه‌و و خرید مواد غذایی در غرب ایران

مأموریت دسترویل شامل تهیه آذوقه برای نیروهای انگلیسی که قرار بود به ایران بیایند نیز می‌شد. دسترویل درباره «مشکل آذوقه» و خرید

غله توسط انگلیسی‌ها می‌نویسد: «یکی از مواردی که باید مورد توجه قرار می‌گرفت، «مشکل آذوقه» بود. نیازهای خودمان قابل توجه بود و باید خودمان را هم برای آن تعداد از نیروها که ممکن بود به این قسمت‌ها اعزام شوند، آماده می‌کردیم. در بحبوحه قحطی هولناکی که اینک در اوج قرار داشت، نمی‌خواستیم آذوقه را از کشوری تهیه کنیم که غذای در دسترس مردم گرسنه‌اش باز هم کمتر می‌شد. اما به زودی اطلاعات دقیقی درباره مشکل آذوقه به دستمان رسید و دریافتیم که غله و علوفه کافی، البته نه به وفور، برای همه وجود دارد؛ اما صرفاً به خاطر تأمین قیمت‌های بالاتر، غله و علوفه احتکار شده است. متأسفانه، به هر حال، در اثر خریدهای کوچک ما قیمت‌ها باز هم بالاتر رفت و هر افزایش جزئی به معنای مرگ بسیاری از افراد بود».^۱

اعتراف انگلیسی‌ها به خرید غله در صفحه ۶۲، عیناً در صفحه ۲۶۴ انکار می‌شود. دنسترویل با نادیده گرفتن خرید غله، در همان صفحه افشا می‌کند که انگلیسی‌ها «قیمت‌های خوبی» پرداخته‌اند.^۳ دنسترویل در جای دیگری از روایت خود، اطلاعاتی درباره بهایی که انگلیسی‌ها برای غله پرداخته‌اند به دست می‌دهد. او در نامه‌ای به تاریخ ۵ می ۱۹۱۸ از همدان می‌نویسد: «قحطی در این جا اسفناک است... ما محصول را ۴۰ تومان می‌خریم و امیدواریم مقداری هم کمتر از این تهیه کنیم. چند مورد آدمخواری در شهر رخ داده است. هر روز بسیاری می‌میرند و بسیاری نیز در حال کمک‌رسانی مرده‌اند. اکنون که برف‌ها آب شده و بهار آغاز شده است، مردم می‌روند بیرون و مثل گاو در مراتع می‌چرند».^۴ بسیاری از این مردم نگون‌بخت در حال چریدن در مراتع مرده‌اند.

در می ۱۹۱۸، دنسترویل میان قزوین و همدان سفر می‌کند و به

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 62.

2- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 64 – 65.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 65.

4- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 123-124.

تحسین زیبایی گل‌های وحشی می‌پردازد: «زیباترین گل‌ها، آنهایی بودند که در بالای جاده سلطان بلاغ بودند، درست در نقطه‌ای که اجساد هفت قربانی نگون‌بخت قحطی را پیدا کردیم. در فواصل مختلف جاده قزوین-همدان، از این اجساد زیاد افتاده بود».^۱

دولت ایران تلاش می‌کرد جلوی خرید منابع غذایی توسط انگلیسی‌ها را بگیرد. دنسترویل می‌نویسد: «من نه تنها می‌خواستم نیازهای خود را تأمین کنم، بلکه قصد داشتم مقداری هم برای نیروهایی که باید سرانجام این جاده را طی می‌کردند، ذخیره کنم. اما اوضاع قحطی دست و پای مرا بسته بود. از سوی دیگر با مقاومت مقامهای محلی روبرو بودیم که از دولت تهران فرمان گرفته بودند تا مانع از دسترسی انگلیسی‌ها به هرگونه منبع غذایی شوند».^۲ موضوع به تفصیل توضیح داده شده است. دنسترویل افشا می‌کند که انگلیسی‌ها مخفیانه تمام مخابرات میان حکومت تهران و حاکمان ولایات در غرب ایران را شنود می‌کرده‌اند. دولت ایران فرمان داده بود که تمام مقاطعه‌کاران غله که به انگلیسی‌ها غله می‌فروختند باید دستگیر شوند. دستور اجرا شده بود؛ اما بلافاصله دنسترویل دولت بخت‌برگشته ایران را برای رهایی آنها تحت فشار قرار داده بود.^۳ تا آوریل ۱۹۱۸، دنسترویل توانسته بود گزارش کند که: «اکنون آذوقه را راحت‌تر می‌توان تهیه کرد و کاپیتان کمپل^۴، افسر خرید، قادر است گزارش کند که آذوقه به میزانی رسیده است که چشم‌انداز هر بحران دیگری را بسیار دور می‌کند. حتی اگر آذوقه همیشه به آسانی دست‌یافتنی نباشد، ما می‌دانیم که انبارهای گندم احتکاری کجاست و تنها لازم است نیروها بر واگذاری آنها به قیمتی خوب اصرار ورزند. بنابراین به استثنای جیره گوشت خوک و مریا، می‌توانیم آذوقه شمار زیادی از نیروها را بدون

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 135.

2- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 76.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 94- 96.

4- Campbell.

مشکل تأمین کنیم».^۱ در نامه‌ای به تاریخ ۵ می ۱۹۱۸ از همدان، دنسترویل با تفصیل بیشتری به وضعیت سخت تأمین آذوقه می‌پردازد و سپس با اشاره به توانایی خود در تدارک آذوقه خشنودی خود را بیان می‌کند: «با وجود این، وضعیت منابع بسیار خوب است و من توانستم نان و گوشت یک تپ را میان اینجا و منجیل، فی الواقع تأمین کنم».^۲ دنسترویل در اول ژوئن ۱۹۱۸ ستاد خود را به قزوین منتقل می‌کند. او وضعیت منابع را در قزوین این‌گونه توصیف می‌کند: «قیمت‌ها در قزوین تقریباً همانند همدان است، اما تأمین و تدارک آذوقه سخت نیست».^۳

اطلاعات درباره خریدهای غله توسط انگلیسی‌ها در آذربایجان را داناهاو به دست می‌دهد. از روی همین داده‌های او، درمی‌یابیم که در آذربایجان، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹، یعنی تا دو سال پس از خروج روس‌ها ادامه یافته است. در ۲۱ می ۱۹۱۸ «ستون کوچکی از نیروهای انگلیسی» همدان را به مقصد شمال غرب ایران ترک می‌کند. پس از شش روز این نیرو به املاک و اراضی ایل افشار در آذربایجان رسید. رئیس ایل، «جهان‌شاه افشار» معروف به «امیرافشار» بود. امیر از انگلیسی‌ها دعوت کرد تا در خانه او در روستای کرسف بمانند: «امیرافشار خود را میزبانی محترم نشان داد؛ آذوقه فراوانی از املاک او در راه بود».^۴

داناهاو با آنکه امیرافشار را چندان قابل اعتماد نمی‌دانسته، می‌افزاید: «در تمام مدت، در تاریک‌ترین روزهای قحطی، او به خوبی اداره تدارکات انگلیس را از نظر غله تأمین کرد و البته با قیمتی مناسب نیز هم».^۵ در سی و یکم می، انگلیسی‌ها زنجان را تصرف می‌کنند. ۲۴۰۰۰ سکنه شهر وحشت‌زده می‌شوند. داناهاو می‌نویسد: «در یک لحظه ما خود را پرتاب

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 113-114.

2- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 124.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 144.

4- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 140-143.

5- Donohoe, *Persian Expedition*, p 145.

شده روی زین‌ها دیدیم و با یک هورای انگلیسی وحشیانه که مردم خواب‌آلود را در بسترهایشان تکان داد، از پل سنگی روی رودخانه عبور کردیم و وارد زنجان شدیم... با اینکه ورود ناگهانی ما عثمانی‌ها را شگفت‌زده نکرد، اما حقیقتاً ساکنان زنجان را تکان داد. پریشانی آنها را در بر گرفت. در بازارها زنان و کودکان از دسترس ما می‌گریختند و دکان‌داران دست و پایشان می‌لرزید و دست و پا گم کرده در دکان‌هایشان را تخته می‌کردند». او در پایان می‌نویسد: «به یکباره در دکان‌ها بسته شد و به عنوان نشانه کوچکی از میهمان‌نوازی بومی، و به افتخار ورود ما، تمام قیمت‌های بازار بلافاصله و با رضایت همگان، صددرصد افزایش یافت».^۱ دلیل این افزایش قیمت‌ها با ورود انگلیسی‌ها به میانه معلوم می‌شود: «وقتی کمیسیون خرید نظامی بالاخره از زنجان به میانه رسید، خرید و جمع‌آوری غله را آغاز کرد و دست به اقدامات غیرعادی زد... در آنجا دو صنف تاجر و غله‌کار وجود دارند. آنها همواره تلاش داشتند با دغل‌کاری هر چه بیشتر، نصیب خود را از پول انگلیسی‌ها بیشتر کنند. با اینکه خوشایند نیست، اما ذکر این نکته ابداً دور از عدالت نیست که بگوییم این شهر، به نسبت جمعیت خود، بیشترین درصد دغلکاران افسارگسیخته را نسبت به هر شهر دیگری در تمام ولایت آذربایجان دارد».^۲

انگلیسی‌ها با ترک مواضع خود در اثر پیشروی نیروهای عثمانی، آذوقه‌ای را که نمی‌توانستند با خود ببرند، به شکلی حساب شده از میان بردند. داناها پس از واگذاری یک روستا به عثمانی‌ها می‌نویسد: «فرستی برای از دست دادن نبود. بنابراین، با انهدام ذخایر اضافی خود و با چهره‌هایی عبوس، در دل تاریکی شب به راه افتادیم».^۳ در میانه، هنگامی که انگلیسی‌ها در آستانه تخلیه آنجا بودند، مردم از جمله مالکان و

1- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 150-151.

2- Donohoe, *Persian Expedition*, p 161-162.

3- Donohoe, *Persian Expedition*, p 182.

بزرگان، احساس واقعی خود را نسبت به آنها بروز می‌دهند: «به استثنای یک نفر، تمام بزرگان منطقه که همواره به طرق مختلف سعی در نشان دادن دوستی خود داشتند، و ما هم مبالغ کلانی را بابت باج دم تکان دادن ناصادقانه و یا پول خرید غله به آنها داده بودیم، به دشمن تبدیل شدند».^۱ دناهو گزارش می‌کند که در ۸ سپتامبر ۱۹۱۸، قبل از ترک میانه، انگلیسی‌ها ذخیره غذای خود را ویران می‌کنند: «تمام ذخیره گندم و جوی که در میانه در حال تهیه بود، قبل از تخلیه، معدوم شد و پس قراولان بدون مزاحمتی از سوی عثمانی‌ها و هم‌پیمانان جدیدشان یعنی میانه‌ای‌ها که هر ساعت دشمنی خود را با انگلیسی‌های از میدان به در شده بیشتر نشان می‌دادند، از کارانگو عبور کردند».^۲ بی‌تردید، از میان بردن موجودی آذوقه شهر در زمان قحطی، جنایت جنگی محسوب می‌گردد.

دناهو که به عنوان یک افسر سیاسی انگلیسی به بیجار کردستان اعزام می‌شود گزارش می‌کند که حاکم آنجا «اشاره کرده است هنگامی که این منطقه به دام قحطی افتاد، او چاره‌ای نداشته است جز آنکه برای کاستن از شدت درد و رنج فراگیر، با روند خرید گندم با پول انگلیسی‌ها همکاری کند».^۳ و خرید گندم از سوی انگلیسی‌ها ادامه یافته است. دناهو در توصیف یکی از ملاکان، می‌نویسد: «رفیق ما یک پولوفیل^۴ به تمام معنا بود. او در حالی که چشم‌انتظار شکست نظامی ما بود، اما وجداناً تردیدی به خود راه نمی‌داد که در معاملات گندم، چپ و راست از ما بدزدد».^۵

انگلیسی‌ها از آغاز مدعی بودند که نیروهای آنها در ایران به منابع غذایی محلی متکی نبوده‌اند، و تمام نیازهایشان را با خود آورده بودند و

1- Donohoe, *Persian Expedition*, p 188.

2- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 189-190.

3- Donohoe, *Persian Expedition*, p 235.

۴- پول دوست؛ نویسنده با خوش ذوقی این ترکیب فارسی - یونانی را با گرت‌برداری از اصطلاحاتی چون روسوفیل، ژرمنوفیل، انگلوفیل و ... ساخته است. (ویراستار)

5- Donohoe, *Persian Expedition*, pp 238-239.

برای رفع قحطی هم تلاش فراوانی می‌کردند. برای مثال در اعلامیه کلنل کنیون^۱، کنسول انگلیس در کرمانشاه، چنین آمده است: «ارتش سازمان یافته انگلستان کاملاً مجهز است و از نظر تمام لوازم سفر همچون خواروبار و غیره تأمین است و نیازی به کمک دیگران ندارد. اما بنا به مورد، از ایرانیان خرید می‌کند که قطعاً بهایی مناسب و عادلانه به صاحبان آن پرداخت می‌گردد».^۲ همین نکته در گزارش فرانسیس وایت در غرب ایران دیده می‌شود: «نیروهای روس و عثمانی در پیشروی و عقب‌نشینی‌های پیاپی خود در این منطقه تماماً با [ذخایر] این کشور تغذیه شده‌اند که همه چیزش دیگر ته کشیده است. برخلاف آنها، انگلیسی‌ها همه آذوقه خود را همراه می‌آورند و به طور گسترده هم برای یاری به قحطی‌زدگان وارد عمل شده‌اند. در کنند هزار و هشتصد نفر از قحطی‌زدگان از سوی مقامات انگلیسی و زیر نظر آقای فرانسیس ام. اسنید،^۳ میسیونر آمریکایی اعزامی از کرمانشاه، برای ساخت جاده به کار گرفته شده‌اند. در کرمانشاه و همدان نیز در مقیاس کوچک‌تر کار مشابهی در حال انجام است».^۴

البته حقیقت عکس این بود. تلگرامی در ۱۹۱۵ از کنسول انگلیس در بوشهر به حاکم کازرون که قبلاً از آن یاد کردیم، به این شرح است: «انگلستان با آلمان در جنگ است و نه با دول اسلامی و این امر را با اجازه دادن به ترکیه برای به دست آوردن حجم زیادی از غله ایران و دیگر نقاط اثبات کرده است».^۵ نشریه ستاره ایران در نسخه ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۷ خود، افشا می‌کند که انگلیسی‌ها از همان آغاز در جنوب ایران به خرید غله مشغول بوده‌اند. در این مقاله چنین آمده است: «مأمورین همین انگلیس،

1- Kennion.

2.- Heizer, dispatch 92 and enclosures, 891. 00/978, April 27, 1918.

3- Francis M. Snead.

4- Caldwell, dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 13, 1918.

5- The "RAAD" of April 21, 1915, 763. 72111/2276.

در نقاط مختلف جنوب تا جایی که می‌توانند مشغول خرید و انبار مواد غذایی هستند. هر جا که انگلیسی‌ها وارد می‌شوند، نظم حاکم بر آنجا از میان می‌رود. در تمام نقاط مختلف جنوب، پلیس جنوب ایران، چنان اوضاعی به وجود آورده است که دیگر کسی در آنجا خود را صاحب جان و مالش نمی‌داند.^۱ این موضوع را سر پرسی سایکس هم تأیید می‌کند. او در جاده مستقیم میان سیرجان و نی‌ریز، در بحث درباره دو جاده میان کرمان و شیراز، اظهار می‌دارد: «آذوقه ما در طول این جاده کمیاب بوده است.»^۲ در اکتبر ۱۹۱۶، هنگامی که سایکس تصمیم می‌گیرد از اصفهان به شیراز حرکت کند، افشا می‌کند که در اصفهان کمبود گندم وجود نداشته است: «به لطف مقامات تلگرافخانه، درباره آذوقه‌ای که از اصفهان برای بخشی از راه فراهم شده، مشکل چندانی وجود نداشته است، اما کنسول به ما اطلاع داد که در شیراز کمبود شدیدی وجود دارد و از این رو مقداری گندم با خود بردیم.»^۳ سایکس در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۶ به شیراز وارد می‌شود. در اکتبر ۱۹۱۶ فرمانفرما به عنوان والی ایالت وارد شیراز شده بود. سایکس اندکی پس از ورودش می‌نویسد: «به خاطر کمبود مواد غذایی، مجبور بودم خارج از فارس، گندم بخرم. وظیفه‌ای بیرحمانه؛ علاوه بر دیگر مشکلاتی که دارم.»^۴ روشن است که عبارت «وظیفه بیرحمانه» حکایت از آن دارد که خریدهای کم و محدود در کار نبوده است. سایکس درباره هزینه‌های پلیس جنوب ایران، بیان می‌کند: «به سه دلیل هزینه‌های این نیرو بالا بود. نخست اینکه دو ستاد این نیرو در فاصله‌ای زیاد از هم یعنی آباد و کرمان قرار داشتند. دوم آنکه به خاطر حمله ملخ‌ها، خشکسالی و هرج و مرج، آذوقه محلی گران بود. سوم، ارزش قران. پیش از جنگ، هر قران چهار پنس می‌ارزید اما تا ۱۹۱۷ این رقم به

1- Caldwell, dispatch 891. 00/920, October 4, 1917.

2- Sykes, *History of Persia*, p 459.

3- Sykes, *History of Persia*, p 466.

4- Sykes, *History of Persia*, p 472.

هفده پنس افزایش یافت و هزینه‌های ما را به پول هندوستان دو برابر کرد.^۱

سایکس سعی می‌کند گناه قحطی را به گردن ایلات بیندازد که استدلال تازه‌ای است: «به خاطر تعدی‌های پیاپی عشایر، ایران دچار ناامنی شده و به شدت از شمار نفوس و ثروت آن کاسته می‌شد... از ملاکان پول و منابع غذایی طلب می‌کردند و اگر آنها به این باج گردن نمی‌نهادند، روستاهایشان غارت می‌شد.»^۲ او پس از مقصر دانستن عشایر، روس‌ها و عثمانی‌ها را هم شریک جرم می‌کند. پس از انقلاب روسیه، روس‌ها خروج [از ایران] را آغاز کرده بودند: «طبق مفاد پیمان برست - لیتوفسک^۳ که در ۳ مارس ۱۹۱۸ به امضا رسید، بنا بود نیروهای روس و عثمانی از ایران خارج شوند. در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ حرکت آنها آغاز شده بود. روس‌ها قبل از ترک سنگرهاشان، مهمات و تجهیزات خود را به عثمانی‌ها فروختند و سپس راهی شمال شدند و هنگام رفتن برای تأمین غذا و سوخت، خانه‌ها را غارت و ویران کردند... غرب و شمال غرب ایران، حقیقتاً تاوان سنگینی به خاطر درماندگی دولت خود پرداختند. اوضاع قحطی تمام کشور را که از آذوقه و چارپایان خالی شده بود، دربر گرفت.»^۴

در دوران قحطی گفته می‌شد که به خاطر نبود جاده‌های کافی نمی‌توان گندم را از دیگر نقاط حمل کرد. سایکس افشا می‌کند که بیش از یک هزار مایل جاده در جنوب ایران وجود داشته است: «حرکت با وسایل موتوری در ایران با خطرات بسیاری همراه است، خصوصاً در وهله نخست. لکن ما با کمک یکدیگر بیش از یک هزار مایل راه اصلی باز کردیم و هیچ کار ما به این اندازه خوشایند روستائیان و کاروان‌داران نبود.

1- Sykes, *History of Persia*, p 477.

2- Sykes, *History of Persia*, pp 480-481.

3- Brest- Litovsk.

4- Sykes, *History of Persia*, pp 486-487.

خان‌ها نیز بسیار مشتاق روزی بودند که می‌توانستند اتومبیل بخرند و با آسودگی به املاک خود سر بزنند... اتومبیل‌های سفری به آسانی بر سطوح سخت راه می‌رفتند، اما بارکش‌های موتوری به سرعت رد گودی از خود به جای می‌گذاشتند. به عبارت دیگر، جاده‌های جنوب ایران برای حجم مشخصی از آمد و شد وسایل موتوری سبک مناسب بود اما نه برای بارکش‌های موتوری سنگین‌تر»^۱.

خرید غله انگلیسی‌ها در ایران

اداره تدارکات محلی

فرانسیس وایت در گزارش خود درباره قحطی در ایران، نگاهی اساسی به خریدهای غله توسط ارتش انگلیس در ایران به دست می‌دهد. از گزارش او روشن است که خریدهای غله توسط انگلیسی‌ها برای ارتش چهارصد هزار نفری خود در بین‌النهرین و نیز نیروهایشان در ایران دلیل اصلی کمبود غله و قحطی بوده است. وایت می‌گوید: «متأسفانه رنج مردم در بسیاری از نقاط در اثر احتکار غله از سوی تجار ثروتمندی که می‌خواهند آن را با سود کلان به نیروهای انگلیسی بفروشند، شدت یافته است. حضور نیروهای انگلیسی تبدیل به بهانه‌ای برای دشمنان آنها شده است تا با تمسک به آن، قیمت بالای غله را برای مردم توجیه کنند؛ مردمی که می‌شنوند این گرانی و کمبود به خاطر خرید غله برای تغذیه نیروهای انگلیسی به وجود آمده است. خوشبختانه برداشت امسال نه تنها در ایران که در بین‌النهرین نیز که مساحت بسیار زیادی با نظارت مقامات انگلیسی زیر کشت رفته است، بسیار خوب بوده است. انتظار می‌رود محصول آنجا برای تغذیه کل نیروهای بین‌النهرین - که شمار آنها چهارصد هزار نفر است (محرمانه) - کافی باشد و مازاد آن هم صادر شود و بخشی هم برای امداد و کمک‌رسانی در غرب ایران به کار رود».

1- Sykes, *History of Persia*, pp 473- 474.

بخش بعدی گزارش بیانگر این واقعیت است که انگلیسی‌ها دست کم تا اوایل آوریل ۱۹۱۸ مشغول خرید حجم انبوهی از غله بوده‌اند: «در ۱۵ آوریل قیمت گندم در کرمانشاه هر خروار (۶۵۰ پوند) صد و بیست تومان (دویست دلار) بود. در همین هنگام کنسول انگلیس در آنجا، کلنل کنیون، اعلامیه‌ای به بازار فرستاد که اعلام می‌کرد، بنا نیست انگلیسی‌ها در کرمانشاه گندم بخرند، بلکه برعکس، آنها تمام نیاز سربازان خود را از بغداد آورده و اضافه بر آن مقداری را نیز به رایگان میان مردم توزیع خواهند کرد. قیمت گندم یک شبه به هر خروار هشتاد تومان کاهش یافت و از آن پس نیز کاهش قیمت ادامه یافت».^۱

در تلگرامی که در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ دریافت شده است، ساوثرد این‌گونه گزارش می‌کند: «ژنرال مسئول تدارکات محلی بین‌النهرین هم‌اکنون در ایران است و دارد مسئولیت خط ارتباط نظامی آن اداره را برعهده می‌گیرد و قصد دارد ضمن کسب اجازه از دولت ایران مسئولیت جمع‌آوری مالیات غله دولت در آن منطقه را نیز برعهده گیرد».^۲ در گزارش بعدی، ساوثرد به جزئیات بیشتری می‌پردازد. در گزارش ساوثرد از بغداد در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۸ با عنوان «اداره تدارکات محلی بین‌النهرین و گسترش فعالیت آن به ایران»، نقش خریدهای انگلیسی‌ها در قحطی ایران کاملاً آشکار است. ساوثرد اطلاعات فوق‌العاده با اهمیتی را از اوایل مکزیک لکنتن خود را این‌طور آغاز می‌کند: «افتخار دارم به مرحله‌ای از فعالیتها پردازم که توسط ژنرال مود^۳ و در رابطه با خارج کردن بخش بزرگی از بین‌النهرین از دست ترک‌ها انجام گرفته است». او سپس به تشریح تأسیس «اداره تدارکات محلی» و هدف آن می‌پردازد: «او [ژنرال مود] تشکیلاتی را به راه انداخت که به نام اداره تدارکات محلی نیروهای

1- Caldwell, Dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 13, 1915.

2- Southard, telegram, 891. 00/1010, August 30, 1918.

3- Maude.

اعزامی بین‌النهرین شناخته می‌شود. هدف این اداره عبارت بود از: تحقیق درباره میزان تدارکات موجود موردنیاز احتمالی نیروهای اعزامی، بهبود همه روش‌های ممکن تولید غله، گوشت، تولیدات بومی و دیگر تولیدات محلی که احتمال استفاده از آنها برای مقاصد نظامی وجود دارد و بالطبع تأمین نیازهای ضروری با واردات کلان کالاها از خارج، خصوصاً مواد غذایی، چرم، پشم، پارچه و غیره».

سپس ساوثرد به شرح گسترش سریع «اداره تدارکات محلی» می‌پردازد: «تشکیلات اولیه عبارت بود از یک افسر و نیم دوجین نفر؛ ظرف یک سال و نیم این اداره تبدیل به سازمانی مشتمل بر دو هزار نفر به فرماندهی یک سرتیپ گردید». ساوثرد سپس اطلاعات ذی‌قیمتی می‌دهد: «من سعادت دیدار با ژنرال دیکسون را داشتم که مسئول این کار در ایران بود. در آنجا وی مسئولیت تهیه و تأمین تدارکات محلی برای دنسترفورس در ناحیه‌ای را برعهده داشت که خط ارتباطی بغداد- دریای خزر این نیرو از آن عبور می‌کرد». ساوثرد در پایان چنین می‌آورد: «ژنرال دیکسون به من اطلاع داد که تشکیلات او طی یک سال و نیم [که منظور فوریه ۱۹۱۷ تا اوت ۱۹۱۸ است] در بین‌النهرین توانسته بود حدود نیم میلیون تن ارزاق تهیه کند که اگر چنین نمی‌شد، این مقدار باید از هند و دیگر نقاط آورده می‌شد، حال آنکه به این ترتیب حجم قابل توجهی از ظرفیت ناوگان دریایی آزاد شده و برای کار حمل و نقل در اقیانوس اطلس در این سال حفظ شد».^۱ یعنی برای آزادسازی ظرفیت کشتی‌رانی در اقیانوس اطلس جان میلیون‌ها ایرانی قربانی شده است.

یک هفته پس از آنکه ساوثرد گزارش خود را تنظیم می‌کند، روزنامه *ایران* در شماره ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، درباره فعالیت «اداره تدارکات محلی» و تصاحب یک سوم محصول گندم همدان، اطلاعاتی به دست می‌دهد: «بر اساس برخی اطلاعات خصوصی از همدان مقامات نظامی انگلیسی در

1-Southerd, dispatch 11, 891. 00/1046, September 6/1918.

آنجا اقداماتی برای ذخیره‌سازی گندم به انجام رسانده و با مالکان و مردم هم موضوع را در میان گذاشته‌اند. انگلیسی‌ها ایشان را واداشته‌اند تا گندم خود را به سه قسمت مساوی تقسیم کنند: ۱. برای بذر و استفاده مالکان و روستائیان؛ ۲. برای استفاده مردم همدان؛ ۳. برای استفاده نیروهای نظامی. به خاطر مخالفت امیرمفخم با این تقسیم‌بندی برخی مشکلات میان او و انگلیسی‌ها به وجود آمده است.^۱

مطمئناً محروم کردن یک منطقه از یک سوم محصول گندمش اگر برای ایجاد قحطی کافی نباشد برای ایجاد کمبود کفایت می‌کند. همان‌طور که در زیر توضیح داده می‌شود، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹ پایان نگرفت.

شواهد مستند نشان می‌دهد، خرید غله از سوی انگلیسی‌ها علیرغم وجود قحطی رو به افزایش بود. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸، ساوثرد درباره گسترش نیروهای انگلیسی در ایران تلگراف می‌زند: «بنابر آخرین گزارش‌ها حرکت نیروهای انگلیسی به ایران از طریق خط ارتباطی بغداد-خزر ادامه می‌یابد». او می‌افزاید: «شمار نیروهایی که خواهند آمد، به خاطر ترابری ناکافی برای حمل غذا از بغداد محدود شده است. به سبب قحطی در ایران در طول سال گذشته، بدون ایجاد محرومیت برای مردم منطقه، نمی‌توان در محل غذا تهیه کرد و این کاری است که دولت انگلستان به طور خاص علاقمند به جلوگیری از آن است. محصول سال جاری خوب است اما پیش‌بینی نمی‌شود که برای برآوردن نیازهای ایرانیان کافی باشد.»^۲ اما یک ماه بعد، اعلامیه قبلی درباره سیاست غله انگلستان را اصلاح می‌کند: «پیرو تلگرام ۵ بعد از ظهر ۱۶ ژوئیه، نظر انگلیسی‌ها با توجه به محصول خوب از برنامه اولیه تغییر کرده و در حال عقد قرارداد برای تأمین غله نیروهای نظامی هستند. این کار باعث بالا رفتن قیمت‌ها می‌شود، اما

1- Caldwell, press dispatch and enclosures, 891. 00/1084, October 26, 1918.

2- Southerd, Telegram, 763. 72/10714, July 16, 1918.

انتظار نمی‌رود تأثیر قابل توجهی بر تأمین غذای محلی داشته باشد.^۱ کالدول نیز افشا می‌کند که انگلیسی‌ها خرید غله از ایران را در مقیاس وسیع از سر گرفته‌اند: «مقامات نظامی در محل مشغول خرید ذخایر غله که برای چند ماه کفایت کند، هستند. اما مشکلات قابل توجهی به خاطر کمبود سکه نقره گریبانگیر آنهاست؛ [ژنرال گیلمان]^۲ انتظار دارد این مشکل طی یک ماه برطرف شود.»^۳ وایت در گزارشی در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹، افشا می‌کند که انتظار نمی‌رفته تا پیش از تابستان ۱۹۱۹ غله‌ای از بین‌النهرین برسد. وایت می‌نویسد: «هم‌اکنون یک خط آهن به عرض یک متر از بغداد تا روز^۴ به اتمام رسیده است و تونلی هم که از کوه‌های طبل عبور می‌کند به اتمام رسیده است. بنابراین انتظار می‌رود که خط آهن تا تابستان آینده به کرمانشاه هم برسد. بی‌تردید این کار باز هم ادامه خواهد یافت و باعث توسعه غرب و مرکز ایران خواهد شد. از طرفی باعث می‌شود غله بین‌النهرین با قیمت‌هایی معقول به کرمانشاه و همدان برسد و باعث جلوگیری از شروع مجدد قحطی هولناکی گردد که سال گذشته در سراسر مسیر قصرشیرین به قزوین و تهران وجود داشت.»^۵ تا آن زمان قحطی تمام شده بود؛ ژنرال ویلیام مارشال که فرمانده نیروهای انگلیسی در بین‌النهرین بود پس از تأسیس «خط ارتباطی» یا L.of.C^۶ در ایران، می‌گوید: «کلنل کپرز^۷ مسئولیت هماهنگی منابع و تشکیل دپوها در طول مسیر را، نه فقط برای منابع غذایی بلکه برای سوخت و لوازم یدکی برای وسایل نقلیه موتوری، برعهده گرفت... من گمان می‌کنم که کپرز در

1- Southerd, telegram, 891. 00/999, August 14, 1918.

2- Gilman.

3- Caldwell, telegram 14.891. 00/1030, October, 1, 1918.

۴- Ruz: منطقه‌ای در مرزهای کردنشین ایران و عراق.

5- White, Quarterly Report No.2, 891. 00/1088, January 10, 1918.

6- Line of Communication.

7- Cappers.

سازمان‌دهی منابع شگفتی آفرید و در این کار کلنل موئنز^۱ به بهترین شکل به او کمک کرد.^۲ مارشال در تشریح تغذیه پناهندگان مسیحی گریخته از ارومیه، افشا می‌کند که دپوهای انگلیسی پر بوده‌اند: «به انبوه مردم بی‌خانمان و گرسنه در طول مسیر باید غذا داده می‌شد؛ و دپوهای منابع ما که به زحمت پر شده بود به سرعت تخلیه شد. گمان می‌کنم که از نظر انسانی کسی نمی‌توانست چیزی بیش از آنچه ما انجام دادیم، انجام دهد. اما درباره هزینه‌ای که در نهایت این پناهندگان بر دوش مالیات‌دهندگان انگلیسی تحمیل خواهند کرد، نمی‌دانم چه باید بگویم. ما ملت نوع‌دوستی هستیم و این هم یکی از تاوان‌هایی است که مجبوریم برای ماجرای نابخردانه ایران بپردازیم.»^۳

نظرات دولت ایران درباره خریدهای غله توسط انگلیسی‌ها

دولت ایران تردیدی نداشت که خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها باعث قحطی در ایران بوده است. در یادداشتی (شماره ۱۷۷) به تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۱۸، سفیر ایران در واشنگتن، میرزا علی‌قلیخان نبیل‌الدوله، ترجمه‌ای از آخرین تماس با وزارت خارجه ایران را درباره رویدادهای ایران به پیوست ارسال داشته است. نبیل‌الدوله می‌نویسد: «برای آگاهی دولت شما ترجمه‌ای از آخرین تماس‌های دریافتی از دولت ایران را به عرض می‌رسانم. این مکاتبات درباره اشغال سرزمین ایران به وسیله نیروهای دولت‌های متخاصم است که نقض بی‌طرفی ایران است و باعث جریحه‌دار شدن احساسات عمومی و به وجود آمدن اوضاع بحرانی گردید که قحطی هلاکت‌بار یک وجه آن است. در توضیح اطلاعات پیوست، مایلم اعلام دارم، ایران از آمریکا انتظار دارد اطمینان دهد پس از

1- Moens.

2- Marshall, *Memories*, pp 303-306.

3- Marshall, *Memories*, p 306.

جنگ، چنین شرایط ناامیدکننده‌ای که مردم این سرزمین باستانی را مبتلا کرده است، تکرار نشود. ما اطمینان کامل داریم اصول بزرگ انسانیت و عدالت که از سوی دولت شما بیان شده است، در روزگار صلح دامنه‌اش به ایران هم کشیده خواهد شد. ایران یکی از کشورهایی است که سال‌های طولانی مصائب چندگانه‌ای را با شکیبایی و رنج طولانی تاب آورده است.» یکی از پیوست‌ها تلگرامی از وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در لندن است (بدون تاریخ). در این متن چنین آمده است: «سفارت انگلستان سیاست خود را تغییر نداده است و به هیچ‌وجه هم به این امر علاقه‌مند نیست. انگلستان مشغول ارسال نیروها و تجهیزات خود به بخشهای مختلف شرق و غرب ایران است و هیچ‌اعتنایی هم به اعتراضات دولت ما نمی‌کند. مقامات انگلیسی در اکثر بخشهای کشور مشغول خرید گسترده غله هستند. این فرآیند، به خاطر اعمالی که کشورهای متخاصم در خاک ایران انجام می‌دهند، به مشقاتی که مردم ایران بدان دچارند می‌افزاید. مصائب گوناگون این ملت، از جمله قحطی که در اثر آن هر روز شمار کثیری از مردم می‌میرند، به خاطر این تهاجم خارجی است. روشن است که مردم چگونه به چنین اعمالی از سوی انگلیسی‌ها نگاه می‌کنند... اگر اشغال انگلیسی‌ها ادامه پیدا کند، بار دیگر ایران صحنه جنگ خواهد شد و اوضاع وحشتناکی، خصوصاً در سال قحطی و خشکسالی، به وجود خواهد آمد.» پیوست دیگری که نیبیل‌الدوله به وزارت خارجه [آمریکا] ارائه کرده است، ترجمه اعلامیه «کمیته نارضایتی عمومی» است که در ۱۹ مارس ۱۹۱۸ صادر شده است. در ۱۱ مارس ۱۹۱۸ سفارت انگلستان یادداشتی به دولت ایران می‌دهد که در آن به دولت ایران اطلاع داده شده است که نیروهای انگلیسی در آستانه یورش به غرب ایران هستند و از دولت ایران خواسته شده است رسماً پلیس جنوب ایران را به رسمیت بشناسد. «کمیته نارضایتی عمومی» در پاسخ، در جلسه ۱۹ مارس ۱۹۱۸ خود اعلامیه‌ای صادر می‌کند که در آن انگلستان به خاطر بروز قحطی مقصر شناخته شده است. این اعلامیه چنین می‌گوید: «علاوه بر این، دولت

انگلستان با خرید و ذخیره منابع غذایی در ایران، ایران را دچار قحطی و کمبود وحشتناک کرده است.^۱

صادرات آذوقه و مواد غذایی از ایران به باکو توسط انگلیسی‌ها و قحطی در گیلان

کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، در پیوست به محتوای نامه‌هایی اشاره می‌کند که از تعدادی از میسیونرهای آمریکایی در ایران دریافت کرده است. یکی از این پیوست‌ها بخشی از یک نامه از سوی کشیش چارلز ا. موری به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۱۷ است که اوضاع رشت در آن توصیف شده است. این سند مهم دربردارنده این واقعیت است که در ژانویه ۱۹۱۸ گیلان از چنگ قحطی آزاد شده است و تنها پناهندگان دیگر نقاط ایران دچار گرسنگی هستند. موری می‌نویسد:

نیاز به کمک‌رسانی در اینجا، پیرو آنچه که به شما تلگراف کردم، آن‌گونه که شما استنباط کرده‌اید ابدأ برخاسته از اوضاع محلی نیست. مردمی که در اینجا نیاز به کمک دارند، هزاران نفرند که از سکونتگاه‌های فقرزده خود در فلات‌ها و کوه‌ها و روستاهای بسیار دور از رشت گریخته‌اند. همین الآن دو زن، یکی با شوهرش و سه بچه کوچک در طبقه پایین هستند که نتوانستیم از پذیرفتن‌شان سر باز زنیم. این مرد و خانواده‌اش از زنجان در نزدیکی اینجا آمده‌اند. دو ارتشی که یک سال پیش در آن منطقه در جنگ با یکدیگر بوده‌اند، چنان غارت کرده‌اند که چیزی برای آنها نمانده است تا بخورند، از این رو به رشت آمده‌اند، به گمان اینکه برنج در اینجا فراوان و ارزان خواهد بود. آنها حقیقتاً غیر از کهنه‌پاره‌های تئشان چیزی ندارند و در اینجا کاری هم نیست که پیدا کنند. آن زن دیگر

1- Nabil-ed-Dowleh to Lansing, Note 177 and enclosures, 763. 72111/7190 October 5, 1918.

این داستان را روایت می‌کند: او در روستایی در چهار مایلی همدان زندگی می‌کرده است، اما سربازان روس به آنجا می‌روند تا بخرند یا غارت کنند و بعد بین‌شان درگیری می‌شود و در آن درگیری شوهرش کشته می‌شود. هفت شتر (شوهر او شتربان بوده و حیوان‌ها از آن او بوده‌اند) و بقیه دار و ندارشان را از آنها می‌گیرند. او دختر کوچولوی نوزاد خود را به سه تومان می‌فروشد تا شاید دست کم جایی برای زندگی و چیزی برای خوردن پیدا کند و چند روزی بیشتر زنده بماند. به دلایلی بچه به او پس داده می‌شود. به نظر می‌رسد که این افراد پاکند و می‌خواهند کار کنند.

آن مرد مقدار بخور و نمیری برنج از یک کمیته اسلامی دریافت می‌کند و ما خودمان هم، همان‌طور که درک خواهید کرد، در این روزگار قیمت‌های بالا و ضرورت کمک به خدمتگزاران، کمک اندکی می‌توانیم به مردم بکنیم. کودک آن خانواده بزرگ‌تر چند شب پیش تلف شد.

بنابر برخی تخمین‌ها حدود ۷۰۰۰ نفر هم‌اکنون در این شهرند که از نقاط دوری مثل زنجان و همدان و حتی اطراف تبریز آمده‌اند. آنها از روستاهای نزدیک رشت نیستند، مگر درصد بسیار کوچکی. گزارشها حاکی است که ۴۰۰۰ نفر دیگر هم در راه هستند. ممکن است تخمین‌های فوق، بسیار زیاد باشند، با این حال این حقیقت دارد که ساختمان‌های تکیه‌ها هر شب پر هستند و همین‌طور تمام ساختمان‌ها، اصطبل‌ها و آلونک‌ها و هر جای دیگری که مردم می‌توانند بیابند. کف بسیاری از این ساختمان‌ها، شب‌ها پوشیده از مردمی است که جایی برای دراز کشیدن یا خوابیدن نداشته‌اند. شمار زیادی شب‌ها در خیابان می‌خوابند. ما آنها را در همه جا می‌بینیم. که در پناه دیوار یا ساختمانی دراز کشیده‌اند و در اکثر موارد چیزی هم زیرشان نیست مگر گل و سنگ‌فرش و رویشان هم چیزی نیست مگر یک پتوی نازک یا عبایی که روی چهار تا شش

نفر کشیده شده است. دستیار ایرانی معاون کنسول انگلستان گفت، بنا به اطلاعات او، در یک شب، ۲۴ نفر در اثر برهنگی یا گرسنگی و یا بیماری‌های ناشی از آنها مرده‌اند. شنیده‌ام دو زن در سبزه‌میدان (میدان اصلی شهر) کف خیابان دراز کشیده و وضع حمل کرده‌اند. گمان می‌کنم این بار را شاید ثروتمندان رشت، اگر از وجدان درستی برخوردار باشند، بتوانند بردارند. اما آنچنان که باید، این بار را بر دوش نمی‌گیرند و انسان‌ها رنج می‌برند و می‌میرند و ما در رشت احساس می‌کنیم باید کاری کرد تا این اوضاع برطرف شود.^۱ نامه‌ای از ئی. ای. داگلاس^۲ از بیمارستان آمریکایی در تهران به کالدول، به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، می‌گوید:

دکتر جی. دی. فریم^۳، در رشت، در نهم ژانویه، گزارش می‌کند: همچنان در شهر گرفتاری و مشکلات فراوانی وجود دارد؛ اما اخیراً برادران جنگل (یک حزب سیاسی جدید) که به آرامی حکومت کل شهر را به دست گرفته‌اند، هزینه‌ها و دیگر موارد را پرداخته و بهترین اقدامات امدادی را که من تاکنون در اینجا دیده‌ام برای بخش بزرگی از پناهندگان تهیه و سازماندهی کرده‌اند. کار چندانی برای بیماران یا مراقبت مناسبی از کودکان (نوزادان) انجام نگرفته است. آنها در گام نخست با کسب اجازه برای هر بار، کنترل برنج را به دست گرفته‌اند و صادرات بدون مجوز را ممنوع کرده‌اند. آنها سپس فقرای موجود را میان ثروتمندان شهر تقسیم کرده و چند هزار تن را هم به روستاها فرستاده‌اند تا در آنجاها از آنها مراقبت شود. همچنان گروه‌های مردم از کوه‌ها می‌آیند، آنها مغازه‌ها و دیگر اماکن را برای ایجاد پست‌های پناهندگان اجاره کرده‌اند. این

1- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

2- E. A. Douglas.

3- J. D. Frame.

اقدامات در حال حاضر تا حد زیادی از رنج مردم کاسته است. لکن همچنان شمار زیادی از مردم به خاطر ناکافی بودن مراقبت‌ها برای آنهایی که ضعیف‌ترند، می‌میرند. از این رو ما امیدواریم به درخواست اخیرمان برای امداد، پاسخی داده شود.

ارادتمند شما

ئی. ای. داگلاس، بیمارستان آمریکایی‌ها^۱
 با این حال، به نظر می‌رسد که شهر رشت از «بی‌صدافتی عام شرقی» مستثنا بود. کالدول این‌گونه توضیح می‌دهد: «رشت و ایالت ثروتمند مازندران (افراد جنگلی به رهبری کوچک‌خان، در آنجا تقریباً از حکومت تهران مستقل هستند) کنترل ارزاق را سازمان داده‌اند و به طور مؤثر رسیدگی به اوضاع قحطی را به دست گرفته‌اند. کمیت ما مقداری پول به رشت ارسال کرد. اما میسیونرهای آمریکا در آنجا، آن را باز پس فرستادند و گفتند که به خاطر اقدامات مؤثر انجام گرفته به دست جنگلی‌ها، به کمک ما نیازی نیست.»^۲ آسودگی رشت دیری نپایید و تلاش‌های جنگلی‌ها دوام نیافت.

در ژوئن ۱۹۱۸ پس از شکست جنگلی‌ها در منجیل، انگلیسی‌ها رشت را اشغال کردند. تلاش جنگلی‌ها نیز برای بیرون راندن انگلیسی‌ها در اواخر ژوئیه ۱۹۱۸، شکست خورد. در اوت ۱۹۱۸، رشت به دام قحطی افتاد. روزنامه *ایران* مورخ ۲۱ اوت ۱۹۱۸ از کمبود غذا در رشت گزارش می‌دهد: «نامه‌های واصله از شهر خبر از مشقت فوق‌العاده زندگی و قیمت‌های بالای مواد غذایی در شهر و حوالی آن می‌دهند. قیمت برنج به جعبه‌ای شانزده تومان رسیده و دیگر ارزاق هم بسیار کمیابند. مردم، خصوصاً فقرا، و حتی برخی از اغنیا، از عهده امور خود بر نمی‌آیند. با این حال، در پی بارش‌های اخیر امیدها بار دیگر جان گرفته‌اند و امید می‌رود

1- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

2- Caldwell, dispatch 390, 891. 48/111, May 21, 1918.

مشکلات گذشته مرتفع شده و محصول برنج خوبی تضمین شود. اگر اوضاع آشفته بار دیگر حادث نشود و زارعان نیز از برداشت محصول منع نشوند، احتمال دارد اوضاع به زودی بسیار بهتر شود و انتظار می‌رود برداشت نخست تا حدود پانزده روز دیگر فراهم باشد.» روزنامه *ایران* پانزدهم سپتامبر از قیمت بالای برنج در تهران شکایت می‌کند: «طی هفته گذشته حجم زیادی برنج به پایتخت وارد شده است، اما در مقایسه با حجم آورده شده و اطلاعات رسیده درباره قیمت برنج در مازندران (محل کشت آن) قیمت برنج در تهران همچنان به شدت بالاست. اخیراً برنج نو در مازندران هر ۴۰ من پانزده تا هجده تومان فروخته شده است. با اینکه کرایه حمل برای هر ۱۰۰ من از مازندران به تهران تنها بیست و پنج تومان است، قیمت برنج برای هر ۱۰۰ من کمتر از ۱۳۲ تومان نبوده است، دلیل اصلی این امر منفعت‌طلبی تجار برنج بوده است.»^۱

بروز قحطی در گیلان به طور کلی ناشی از صادرات انگلیسی‌ها به باکو بوده است که دنسترویل در این باره اطلاعات زیادی به دست می‌دهد. در اوت ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها نیرویی به باکو اعزام می‌کنند. در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۸، یک افسر انگلیسی به نام کنل کیورث^۲ کمبود غذا در باکو را توصیف می‌کند که دو ماه است چیزی به باکو وارد نشده و کارگران نفت در آستانه گرسنگی قرار دارند.^۳ تقصیر این وضعیت نابسامان به گردن ملی شدن کشتیرانی از سوی بلشویک‌ها و «شکست اقدامات دولتی» انداخته می‌شود.^۴ انگلیسی‌ها برای مقابله با قحطی در باکو چنین تصمیم می‌گیرند: «بهترین شیوه برای خدمت به منافع ما این است که از هر جایی که می‌شود، آذوقه و محصول را خریداری کرده و سپس آنچه را که به دست آورده‌ایم به مقامات محلی تسلیم کنیم،

1- Caldwell, press dispatch and enclosures, 891. 00/1084, October 26, 1918.

2- Keyworth.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 224-225.

4- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 245.

آنگاه مراتب را به اطلاع عموم برسانیم.^۱ ایران آشکارترین منبع آذوقه باکو بود. به زودی، مردم گیلان از منابع غذایی خود مانند برنج، هندوانه و حتی خاویار محروم شدند.^۲ بنا بود ایران برنج و غله باکو را از گیلان و لنکران تأمین کند. در ۲۴ اوت، دنسترویل از باکو به گیلان باز می‌گردد و دلایل بازگشت خود را چنین توضیح می‌دهد: «خواباندن نهایی غانله کوچک خان، چنگ انداختن بر هر چیزی که دستم برسد برای تقویت [نیروها] و انجام هماهنگی‌ها برای تأمین برنج از منطقه گیلان».^۳

به این ترتیب برنج گیلان به باکو ارسال می‌شود، در حالی که ایران و به تبع آن گیلان، گرسنه است. گیلان را حتی از عسل و خاویار خود محروم کردند.^۴ دنسترویل گزارش می‌کند که نیروهای انگلیسی علاقه چندانی به خاویار نشان نداده‌اند.^۵ اقدام بی‌فرجام دولت ایران در برابر صادرات مواد غذایی از گیلان به دست انگلیسی‌ها صدور لایحه‌ای است که بر اساس آن بناست صادرات غذا از منطقه خزر «ممنوع» گردد و در این راستا از مأموران گمرکات ایران هم هوشیاری بیشتری طلب می‌شود؛ این موضوع را کالدول توضیح داده است. در یادداشتی (شماره ۱۶۲۳) به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، وزارت خارجه ایران، هیأت نمایندگی آمریکا را از لایحه ممنوعیت صادرات مواد غذایی از ایران مطلع می‌کند: «وزارت خارجه شاهنشاهی ایران مفتخر است به ضمیمه، یک نسخه از تصمیم دولت فخمیه را در رابطه با ممنوعیت صادرات انواع غله و دیگر انواع مواد غذایی ارائه کند. البته شما محتوای آن را برای شهروندان دولت بزرگ آمریکا اعلام خواهید کرد.» پیوست یادداشت ۱۶۲۳، نامه‌ای از وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزراء، به وزیر داخله، به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۱۸،

1- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 248.

2- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 249 – 250.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp 251-255.

4- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 267.

5- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, p 268.

حاوی این مطالب است: «نامه شما به شماره ۲۴۱۷ را دریافت کردم که در آن درباره وظیفه خود در رابطه با تصمیم کابینه درباره ممنوعیت صادرات محموله‌های غذایی از ساحل دریای خزر پرسیده بودید. در پاسخ به شما اطلاع می‌دهم که به سرعت اقدام کرده و دستورهای لازم را برای تمام مرزهای ایران در رابطه با ممنوعیت صادرات گندم، جو، برنج و تمام انواع غله و همچنین گاو و گوسفند، صادر فرمایید. لطفاً وزارتخانه‌های امور خارجه، مالیه و فواید عامه را مطلع فرمایید تا تمام اقدامات لازم برای اجرای این دستور انجام شود.» کالدول درباره تهیه نسخه این اسناد می‌نویسد: «افتخاراً به پیوست، چنانچه احتمالاً موردنظر اداره بازرگانی و هیأت تجارت جنگ باشد، ترجمه‌ای از یادداشت (شماره ۱۶۲۳) به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، از وزارت خارجه ایران را تقدیم می‌دارم که در آن ممنوعیت صادرات مواد غذایی به طور خاص از ایران اعلام گردیده است.»^۱

پلیس شرق ایران و خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها

بی‌تردید می‌توان گفت، قحطی در خراسان به خاطر خرید انبوه و کلان مواد غذایی از سوی انگلیسی‌ها بوده است. سرلشکر دبلیو. ئی. آر. دیکسون، بازرس کل «پلیس شرق ایران» و مسئول تهیه آذوقه و تدارکات، اطلاعات مفصلی درباره خرید مواد غذایی انگلیسی‌ها به دست می‌دهد. در آغاز جنگ، شرق ایران به اشغال انگلیسی‌ها و روس‌ها درآمد و به اصطلاح «پلیس شرق ایران» تأسیس شد. با خروج نیروهای روسی در پاییز ۱۹۱۷، انگلیسی‌ها حدود ۳۰۰ مایل به سمت مشهد و مرز روسیه پیشروی کرده و در ۱۱ مارس ۱۹۱۸، مشهد را اشغال می‌کنند. دیکسون اضافه می‌کند: «هنگامی که نیروها [ی انگلیسی] به خراسان رسیدند، به سرزمینی وارد شدند که همیشه تهیه غذا برای آنها و حیواناتشان مقدور بود

1- Caldwell, dispatch 446 and enclosures, 600. 919/3, September 11, 1918.

و هم می توانستند برای خودشان استفاده کنند و هم می توانستند ترابری خالی در حال بازگشت را با آن پر کنند و به مناطق محروم تر تحت اشغال پلیس شرق ارسال کنند؛ و آنها هم، چنین می کردند.^۱ دیکسون تأکید می کند، علی رغم آنکه مهمات و تجهیزات پزشکی از هندوستان می آمد، نان، گوشت، غله و علوفه «در محل یا در خراسان قابل تهیه بود».^۲ درست در زمان اعزام دنسترویل به غرب ایران، یک «هیأت نظامی» به سرکردگی سرلشکر مالیسون^۳ نیز به مشهد اعزام شد.^۴

هدف اعلام شده این نیرو مقابله احتمالی با «حمله ترک‌ها و آلمانی‌ها»، سازماندهی اطلاعات و تهیه و آماده‌سازی منابع محلی برای نیروی بزرگتری بود که انتظارش می رفت. دیکسون می افزاید: «قبل از آنکه در آنجا مسئله‌ای درباره ارسال چیزی بیش از نیروی کوچکی که قبلاً در آنجا قرار داشت، مطرح باشد، پلیس شرق ایران آماده‌سازی‌های گسترده‌ای لازم داشت تا بتواند امور تأمین و نگهداری یک نیروی بزرگ را انجام دهد».^۵ دیکسون بارها اظهار می کند که او مجبور بوده است به سرعت منابع غذایی مورد نیاز نیروهای پرشمار انگلیسی را که انتظار می رفت به شرق ایران وارد شوند تأمین کرده و همه چیز را برای آنها آماده کند.^۶ او اظهار می دارد که به عنوان یک افسر ارشد تدارکات موظف بوده است «از منابع محلی به کامل‌ترین میزان بهره‌برداری کند».^۷

جومین بزرگ‌ترین روستای منطقه گناباد که در نیمه راه میان قائن و تربت قرار دارد و مقر معاون والی بود، به دپوی جمع‌آوری تبدیل شد و

1- Dickson, *East Persia*, pp. 54-55.

2- Dickson, *East Persia*, p 63.

3- Malleison.

4- Dickson, *East Persia*, p 58.

5- Dickson, *East Persia*, pp 64-65.

6- Dickson, *East Persia*, p 68.

7- Dickson, *East Persia*, p 142.

«به عنوان محل گردآوری منابع قابل تهیه از آن منطقه برای بارگیری مجدد ترابری خالی عازم مناطق شمالی‌تر»^۱ عمل می‌کرد. در تربت، دیکسون با والی ایرانی تماس می‌گیرد. والی سعی می‌کند دیکسون را قانع کند که خرید غله انگلیسی‌ها را او انجام دهد و از خرده دلالان «پدر سوخته‌هایی که بدترین هستند» باید پرهیز کرد. دیکسون هنرمندانه از این پیشنهاد طفره می‌رود.^۲ پیشتر در خاش دپوی دیگری به وجود آمده بود: «اینجا یکی از معدود نقاط حاصلخیز در این منطقه نامساعد است که یک پست در آن ایجاد شده است که دو منظور را دنبال می‌کند؛ یکی مرعوب کردن سرحدی‌ها^۳ و دیگری جمع‌آوری آذوقه تولید شده در منطقه»^۴

دیکسون پس از آتش‌بس در نوامبر ۱۹۱۸ گزارش می‌کند که نیروهای انگلیسی دیگری به ایران وارد شده‌اند. او مشخصاً بیان می‌کند که پس از بسته شدن «خط تدارکات» استانبول، نیروهای انگلیسی مستقر در ماورای خزر، در ایران استقرار می‌یابند و این نیروها همراه با نفرات بومی خود باید از منابع شرق ایران تغذیه می‌شدند.^۵

گزارش مفصل دیکسون درباره نحوه تملک محصولات کشاورزی سیستان و نقشی که کنسول بریتانیا در سیستان به طور خاص برعهده داشته است، افشاکننده است: «اما سیستان توانست کار بسیاری برای ما انجام دهد. ما باید از آقای گولد^۶، کنسول انگلیس در سیستان تشکر کنیم که به طور خستگی‌ناپذیر در تقویت تولید و جمع‌آوری محصول و انتقال آن به خط، فعالیت کرد. اغراق نیست که بگوییم اگر تلاش‌های آقای گولد نبود، ما در بیش از یک مورد به طور وحشتناک شکست کامل می‌خوردیم.

1- Dickson, *East Persia*, pp 162-163.

2- Dickson, *East Persia*, pp 166-167.

۳- ظاهراً منظور نویسنده طویف بلوچ مرزنشین است. (ویراستار).

4- Dickson, *East Persia*, p 78.

5- Dickson, *East Persia*, p 218.

6- Gould.

گولد نه تنها با کشاورزان برای مازاد محصولشان قرارداد بست، بلکه توانست سهم غله دولت ایران را هم به چنگ آورد. در ایران کشاورزان بخش عمده مالیات درآمد زمین را به طور جنسی پرداخت می‌کنند و دولت اغلب برای تبدیل آن به وجه نقد مشکل دارد. گولد سر بزنگاه توانست این درآمد غله‌ای را با پرداخت وجه آن به طور نقد در تهران به دولت ایران به چنگ آورد و این هماهنگی آسودگی دو جانبه قابل‌توجهی را برای ما و دولت ایران فراهم کرد. او پیوسته در این ولایت می‌چرخید و هر وسیله‌ای را که باعث افزایش آذوقه و تدارکات می‌شد به کار می‌گرفت و این در حالی بود که شناخت و نفوذ او بر جماعت کاسب، هماهنگی‌های بسیار رضایت‌بخشی را به وجود آورد که با حداقل دردمر برای ما، این کار به انجام رسید.^۱ دیکسون درباره به دست آوردن منابع غذایی در خراسان هم اطلاعاتی به دست می‌دهد: «دیگر موضوع بسیار مهمی که مارک سینج^۲ در آن بسیار درگیر بود، تهیه آذوقه در خراسان بود. اگر بنا بود نیروی بزرگ‌تری به شمال شرق ایران بیاید، تنها راه برای تأمین آذوقه آن تملک بخش اعظم محصولات کشاورزی منطقه و ترتیب دادن خط انتقال آن محصولات بود. افسر ویژه‌ای از هند برای انجام خریدهای محلی به مشهد اعزام شده بود و او و مارک سینج پیوسته درگیر مشورت با سرکنسول و گفتگو با تجار و دلان سرشناس محلی بودند. از سر دوراندیشی و احتیاط، برای نیروی مالیسون و پشتیبانی کاروان‌های در حال بازگشت به بخش‌هایی از خطوط ارتباطی که در آنجا امکان تدارک آذوقه نبود، آذوقه باید در همان محل تهیه می‌شد».

بالا رفتن ارزش پول ایران

ابعاد وسیع خرید غله ایران توسط انگلیسی‌ها، دلایل افزایش شدید

1- Dickson, *East Persia*, pp 143-146.

2- Mark Syngé.

نرخ برابری قران را نیز تبیین می‌کند. در آغاز جنگ هر قران ۸/۷۵ سنت بود و تا ۱۹۱۸، ارزش قران به ۱۹ سنت رسیده بود. کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۱۶، از افزایش نرخ برابری قران می‌نویسد: «افتخار دارم که گزارش کنم ارزش تومان ایران در حال حاضر به طور غیرعادی بالاست. ارزش عادی قران نقره ایران ۰/۰۸۷۵ دلار است و بنابراین ارزش تومان ۰/۸۷۵ دلار؛ اما امروز بانک شاهی ایران برای حواله پانزده روزه نیویورک برای هر دلار ۸/۵ قران پرداخت می‌کند که ارزش هر تومان را ۱/۱۷ دلار یا بیش از یک سوم بالاتر از حالت عادی می‌سازد، لکن در حالی که ارزش دلار آمریکا بسیار پایین است، ارزش پوند انگلیس از آن هم پایین‌تر است. این چیزی است که بانک با اعلام نرخ هر پوند استرلینگ ۴۰ قران، اظهار کرده است و به هیچ‌نرخ‌هی هم خرید نمی‌کند. از این رو برای تبدیل بیشتر حواله‌های حقوق و پرداخت هزینه‌های مربوط به این هیأت با طرف‌های بخش خصوصی مذاکره شده است تا بتوان آنها را با نرخ بهتری تبدیل کرد.» کالدول اضافه می‌کند: «این شرایط غیرعادی نتیجه علل و عوامل گوناگونی است: بانک انگلیس در اینجا و شعب دیگر آن در سراسر ایران مدعی هستند که حضور بیش از یکصد هزار نیروی روس در نقاط مختلف ایران نیازی غیرعادی برای قران نقره به وجود آورده که بر کمبود آن افزوده است. این در حالی است که دیگران مدعی هستند که بانک شاهی ایران، عملاً خرید و فروش حواله‌ها و تبادل [ارز] را در انحصار خود دارد و قرار است وامی را به پوند استرلینگ به دولت ایران اعطا کند که گفته می‌شود، این وام قرار است به پول ایران بازپرداخت شود. بانک مشتاق است که ارزش پوند تا حد امکان پائین نگه‌داشته شده و به تبع آن ارزش تومان تا حد امکان بالا باشد و به این ترتیب تا حد امکان پول کمتری [به تومان] پرداخت کند.»^۱ تا ژانویه ۱۹۱۷، نرخ برابری قران باز هم افزایش یافته بود. کالدول در گزارشی به تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۱۷،

1- Caldwell, dispatch 144, 891. 5151/1, March 13, 1916.

درباره ارزش قران می‌نویسد: «مفتخراً اظهار می‌دارم که نرخ فعلی برابری پول‌های خارجی با پول ایران بسیار غیرعادی است. نرخ فعلی که ما مجبوریم دلار بفروشیم حدود ۴/۹ قران است و همه چیز حکایت از آن دارد که این نرخ کمتر هم خواهد شد. این باعث می‌شود در این زمان ارزش دلار آمریکا [در ایران] حدود ۴۲ سنت بشود. نرخ پوند استرلینگ ۲۴ قران است که قیمت تطبیقی آن را همانند دلار می‌کند»^۱.

در نوامبر ۱۹۱۸، نرخ برابری بالا باقی ماند. کالدول می‌نویسد: «از زمان آغاز جنگ، ارزش برابری قران بیش از دو برابر شده است. دلار طلا که به طور عادی ۱۱/۴۳ قران می‌ارزد، هم‌اکنون ۵/۵۰ قران ارزش دارد و اخیراً به ۵/۲۰ کاهش یافته است. طی فصل گذشته ارزش قران از ۵/۲۰ به ۵/۶۰ رسیده است؛ یعنی به اندازه ۹٪ نوسان داشته است.» در حالی که ارزش پول ایران افزایش می‌یابد، تجارت خارجی واقعی ایران کاهش شدیدی پیدا می‌کند. کالدول می‌نویسد: «در حال حاضر تجارت خارجی ایران در وضعیتی بسیار نامطلوب به سر می‌برد. از آغاز جنگ، تجارت در شمال ایران که بخش بزرگی از تجارت آن با روسیه است، تقریباً متوقف شده است. شاید تجارت در جنوب تا حدودی افزایش یافته باشد، اما به طور کلی تجارت ایران در دوران جنگ به بیش از یک سوم کاهش یافته است و طی یک سال گذشته حجم مبادلات تنها نصف چیزی است که پیش از جنگ بوده است.» کالدول اضافه می‌کند که اگرچه شاید در جنوب تجارت به خاطر سال بسیار بد پیش از آن یعنی ۱۹۱۷، افزایش یافته باشد، لکن «بزرگ‌ترین موهبت ایران نرخ غیرعادی و بالای برابری ارز است که باعث شده تنها نیمی از مقدار عادی قران برای پرداخت خریدهای خارجی ضرورت یابد»^۲. روشن است که با کاهش شدید واردات و صادرات افزایش شدید نرخ قران ناشی از «هزینه‌های نظامی» هنگامت

1- Caldwell, dispatch 269, 891. 5151/1, January 6, 1917.

2- Caldwell, Quarterly Report No. 1,891. 00/1072, November 1,1918.

انگلیسی‌ها بوده است؛ که عملاً صرف خرید مقادیر معتدبهی مواد غذایی می‌شد. علت افزایش ارزش قران را، کمبود نقره تصور می‌کردند. در آن دوران، معیار پول ایران نقره بوده است. تقاضای رو به رشد ارتش انگلیس برای نقره باعث کمبود آن شد و قیمت آن افزایش یافت و در ارزش برابری قران منعکس شد. کالدول توضیح می‌دهد: «در حال حاضر کمبود نسبتاً شدید سکه نقره در ایران وجود دارد. این امر تا حد زیادی به خاطر حضور ارتش انگلیس است که مقدار زیادی از این فلز را برای پرداخت به نیروها و هزینه خرید آذوقه محلی نیاز دارد. علاوه بر این، اکنون هنگام جابجایی نیروهاست؛ یعنی زمانی که پول کلانی باید به نواحی مختلف کشور ارسال شود. به این منظور، این پول تا زمانی که کار برداشت انجام شده و کشاورزان راهی شهرها شده‌اند تا ملزومات زمستان خود را بخرند، باز نخواهد گشت».^۱ کمبود نقره ادامه داشت. وایت گزارش می‌کند: «علیرغم آنکه دیگر نقره برای خرید محصول به نواحی روستایی ارسال نمی‌گردد، همچنان کمیاب است. علت اصلی این وضعیت، حضور شمار زیادی از نیروهای انگلیسی در ایران دانسته می‌شود».^۲ خریده‌های گسترده انگلیسی‌ها که منجر به قیمت‌های بالا و پیش‌بینی قیمت‌های بالاتر از همین مقدار هم شده بود مشوقی شد برای ملاکان تا غله خود را احتکار کنند. یکی از این دست ملاکان، خود «احمدشاه» بود. همان‌طور که در فصل بعد تشریح خواهد شد، ساوثرد تصویری بسیار ناخوشایند از احمدشاه به عنوان جوانی طمع‌کار و بی‌رحم به دست می‌دهد.^۳

بحث دیکسون درباره مسائل مالی حاوی اطلاعات فراوانی است و روشن می‌کند که در چه شرایطی خرید مواد غذایی انگلیسی‌ها، باعث افزایش ارزش قران شد.^۴ به گفته او با افزایش ارزش پول ایران، قیمت

1- Caldwell, Quarterly Report No. 1, 891. 00/1072, November 1, 1918.

2- White, Quarterly Report No. 3, 891. 00/1096, April 4, 1919.

3- Southerd, dispatch 3, 891. 00/1048, September 3, 1918.

4- Dickson, *East Persia*, pp 152-153.

روپیه هند در اداره پست ارزان‌تر از شعبه محلی بانک شاهی ایران بود.^۱ زیرا بانک نرخ برابری قران - روپیه را بر اساس نرخ متوسط ماه قبل تثبیت می‌کرد. در حالی که نرخ اداره پست (نرخ تلگراف شده از هند و به هند) بر اساس نرخ جاری بود. با افزایش مستمر ارزش قران، فرصت برای سودجویی به وجود آمد: «برخی افراد خلاق دریافتند که این قضیه راهی آسان و سریع برای ثروتمند شدن است». انگلیسی‌ها به سرعت این جریان را متوقف کردند.^۲ در می ۱۹۱۸، دنسترویل گزارش می‌کند که «مشکل آذوقه» حل شده است. اما مشکل دیگری به وجود آمده است و آن مشکل دستیابی به پول ایرانی برای پرداخت هزینه‌های خرید غله و منابع غذایی است: «تأمین آذوقه دیگر دغدغه نبود. اما مشکل دیگری در شکل قحطی پول ظاهر شد. مقدار پول موجود در ایران چندان گسترده نیست و در این هنگام نیازهای ما بسیار زیاد بود.»^۳ سواي مشکل افزایش پیوسته ارزش قران، مشکل عرضه پول به لطف دست «معجزه‌گر» مک موری^۴، رئیس بانک شاهی ایران حل شد.

خرابکاری انگلیسی‌ها در تجارت خارجی ایران

گزارش «دوست» کنسول هایزر که در بالا آمد دربردارنده موارد نادرست بسیاری است. برای مثال، این ادعا که انگلیسی‌ها در حال توسعه تجارت ایران با بین‌النهرین بوده‌اند، نادرست است. در واقع، انگلیسی‌ها تمام سعی خود را کرده‌اند تا تجارت ایران با بین‌النهرین و ایالات متحده را خفه کنند. با تخریب تجارت ایران، انگلیسی‌ها درآمدهای گمرکی دولت ایران را کاهش دادند و بدین ترتیب مانع از آن شدند که ایران غله شدیداً مورد نیاز خود را از بین‌النهرین و ایالات متحده وارد کند. این کار

1- Dickson, *East Persia*, p 156.

2- Dickson, *East Persia*, p 156.

3- Dunsterville, *Adventures of Dunsterforce*, pp. 177-178.

4- Mc Murray.

چیزی کمتر از نسل‌کشی نبود. در ۱۵ آوریل ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها مقررات جدیدی را برای واردات از ایران به بین‌النهرین اعلام کرده بودند و این موارد در روزنامه‌های بغداد به چاپ رسیده بود. کنسول هایزر یک نسخه از این اعلامیه و ترجمه آن را ارائه می‌کند: «اصل و ترجمه‌ای از یک اعلامیه که در همان روزنامه درباره جمع‌آوری عوارض کالاهای وارده از ایران برای ناحیه تحت اشغال انگلستان در بین‌النهرین به چاپ رسیده است.» عنوان این «اعلامیه» عبارت بود از «پرداخت عوارض برای واردات از ایران» و متن آن به این شرح بود:

تمام کالاها و تنباکوی وارداتی از ایران مشمول عوارض ۱۰ درصد قیمت کالا است که در اداره گمرک قابل پرداخت است. افرادی که از ایران کالا وارد می‌کنند، مقررات زیر را در نظر خواهند گرفت:

– اظهاریه کالاهای وارداتی به مقامات گمرک در بغداد، خانقین یا مندلی انتقال یابد.

– اگر این کالاها باید از جاده‌های منتهی به اماکن فوق‌الذکر عبور کنند، مالکان کالاها کتباً با نخستین افسر سیاسی که در مسیر خود با او روبرو می‌شوند، تماس گرفته و اظهاریه را به او تسلیم خواهند کرد. افسر سیاسی پس از دریافت ضمانت از مالک، برای عبور کالاها به سوی بغداد و ارائه آنها به اداره گمرکات برای اخذ عوارض، مجوز صادر می‌کند.

– مالکان کالاها اجازه دارند، پس از پرداخت عوارض گمرکی، تمام یا بخشی از کالای خود را درون محدوده تحت اشغال دولت اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیا، با اطلاع مقامات گمرک و کسب مجوز رایگان مبنی بر اینکه عوارض به طور کامل پرداخت شده و هیچ مانعی برای عرضه کالاها وجود ندارد، عرضه کنند.

– همراه کالاها، همواره باید یک مجوز وجود داشته باشد که اعلام دارد عوارض مربوطه، در بغداد پرداخت خواهد شد و یا آنکه به طور کامل پرداخت شده است. بدون هر یک از این مجوزها، این

کالاها را می‌توان ضبط و مصادره کرد.

بغداد، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۸، مأمور وصول گمرکات^۱ روشن است که هدف از این مقررات، خفه کردن داد و ستد ایران با بین‌النهرین بود. بدین ترتیب، ایرانی‌ها ناتوان از صدور محصولات چوب تنباکو، قادر نبودند از غله فراوان موجود در بین‌النهرین چیزی به ایران وارد کنند. علاوه بر این، انگلیسی‌ها مانع تراشی در راه داد و ستد ایران با ایالات متحده را نیز آغاز کرده بودند. کالدول گزارشی از دخالت انگلیسی‌ها در امر داد و ستد با آمریکا و ممانعت از ورود منابع غذایی از ایالات متحده در دوران قحطی ارائه می‌کند. او می‌نویسد:

باید به دو نمونه از دخالت‌های انگلیسی‌ها در امر داد و ستد با آمریکا در جنوب ایران اشاره کنم. یک مورد در دوران جنگ در اوت ۱۹۱۷ اتفاق افتاد. قضیه مربوط به حمل سه هزار کیسه شکر آمریکایی از راه دریاست که نخستین محموله دریایی از این دست بود که به این کشور می‌آمد. نماینده‌ای از سوی کارخانه آمریکایی همراه محموله بود و پس از ورود به بندرعباس دریافت که تمام حیوانات بارکش که [پیش از این] به بندرگاه می‌آمدند [اینک] تحت فرماندهی و کنترل انگلیسی‌ها بوده و عموماً در ارتباط با نیروی تازه تأسیس پلیس جنوب ایران مورد استفاده قرار می‌گیرند. آمریکایی مسئول در این مورد، به معاون کنسول انگلیس در این شهر (که عملاً کنترل این منطقه را در دست دارد) مراجعه می‌کند و پس از بحثی طولانی قرار شد که اگر نماینده آمریکایی بتواند از خارج از بندرعباس حیوان بارکش تهیه کند، آنگاه اجازه داده خواهد شد بدون ایجاد مزاحمت برای نیروهای انگلیسی و معاون کنسول، محموله خود را بارگیری و تخلیه کند. فرد مسئول محموله تا مسافتی در حدود بیست و پنج مایل در بیرون شهر را می‌گردد و

1- Heizer, dispatch 92 and enclosures, 891. 00/978, April 27, 1918.

بالاخره می‌تواند کاروانی از سیصد و پنجاه شتر فراهم کند؛ اما مالک شترها که قصد داشت مانع مصادره حیواناتش و استفاده از آنها از سوی نظامی‌ها شود، اظهار داشت که تا زمان حصول اطمینان کافی از اینکه حیواناتش ضبط نخواهند شد، به شهر وارد نمی‌شود. او پیش‌پرداخت کرایه حیواناتش را دریافت نمود و به بندرعباس آمد. در آنجا ارتش، کاروان او را مصادره و به کار گرفت. هنگامی که به معاون کنسول مراجعه شد، او اظهار داشت، علیرغم آنکه به آنها قول داده است، اما نمی‌تواند هیچ کمکی به آمریکایی‌ها یا صاحب کاروان کند. بدین خاطر محموله شکر اجباراً پنج یا شش ماه در بندرعباس ماند. این در شرایطی بود که حمل محموله‌های شکر هند و دست‌پروردگان انگلیسی به داخل کشور مجاز بود. معاون کنسول انگلیس به نماینده شرکت باربری دریایی پیشنهاد کرد، در صورتی که آنها به وی رسیدی اعطا کنند مبنی بر اینکه خسارت خود را به طور کامل دریافت نموده‌اند، پانصد تومان (حدود هزار دلار) به او خواهد پرداخت، اما به معاون کنسول اطلاع داده شد که ده هزار دلار هم خسارت این شرکت را جبران نمی‌کند و از این رو پانصد تومان پذیرفته نشد.

در ۱۹۱۹ همین شرکت محموله دیگری به ایران برد، این بار به محمره؛ و نماینده شرکت اظهار می‌دارد که بهترین نرخ حمل باری که او می‌توانسته تأمین کند برای مسیر بمبئی به محمره به مبلغ شصت و پنج روپیه برای هر تن در چهل فوت مکعب بوده است، و این در حالی بوده است که او می‌داند برخی شرکت‌های انگلیسی در همان زمان می‌توانسته‌اند نرخ در حدود چهل و پنج روپیه در هر تن را تأمین کنند.

کالدول مورد دیگری را تشریح می‌کند:

مورد دیگری در کرمان بود. در آنجا نماینده یک شرکت فرش آمریکایی مستقر بود. این مرد یک ارمنی و تبعه عثمانی بود که دو

سال در آمریکا زندگی کرده بود و این زمان برای او کافی بود تا آمریکا را بشناسد و بیشتر از هر جای دیگری که می‌شناخت، دوست داشته باشد. او روزنامه‌ها و مجلات آمریکایی را دریافت می‌کرد و اغلب مقالاتی از آنها را که به نفع آمریکا بود می‌خواند و گاه پا را از این فراتر می‌نهاد و می‌گفت، اگر آمریکا وارد جنگ نمی‌شد، متفقین برنده نمی‌شدند و آمریکا عامل تعیین کننده و برنده جنگ بوده است. کنسول انگلیس در کرمان گزارش‌هایی درباره این گونه موارد دریافت کرد و جاسوسی برای پی‌گیری فرد خاطی گمارد. کارگزار که دارای اختیارات محلی در مواردی است که منافع خارجی‌ها با منافع ایران منافات پیدا می‌کند، مطلع شد که کنسول انگلیس از این نماینده شرکت خارجی خوشنود نیست، و در هر پرونده‌ای که ارتباطی با این مرد یا شرکتش داشت، به نفع ایرانی‌ها رأی صادر می‌کرد. عرصه آن قدر بر مرد ارمنی در کرمان تنگ شد که ترجیح داد آنجا را ترک کند، اما جسارت آن را نداشت که بدون اخذ اجازه از کنسول انگلیس برود (از ترس آنکه به محض خروج از شهر دستگیر شود). بنابراین نزد کنسول رفت و اجازه خروج خواست. در آنجا از او پرسیدند: «چه تضمینی می‌دهی که هرگز به اینجا باز نخواهی گشت؟» مرد چنان به ستوه آمده بود که پس از گرفتن اجازه‌ای که تقاضا کرده بود، در واقع از کرمان گریخت و کسی را هم مسئول پیگیری منافع شرکتش نکرد و در نتیجه شرکت در آن ناحیه ضرر فراوانی کرد.^۱

دیگر اشتباه آشکار گزارش «دوست» هایزر این ادعاست که انگلیسی‌ها اجازه داده بودند یک محموله مهم غله از بین‌النهرین به ایران صادر شود. اگر چنین باشد، چرا باید درست در مرز بین‌النهرین در قصرشیرین، قحطی آن چنانی وجود داشته باشد؟ ساوثرد با مشاهده

1- Caldwell, Quarterly Report No. 6, 891. 00/1148, January 9, 1920.

صحنه دردناکی در قصر شیرین به هنگام صرف ناهار، اشاره می‌کند که درست آن سوی مرز بین‌النهرین، غله کافی در دسترس بوده است. در هندوستان نیز غله فراوان وجود داشت. او می‌افزاید: «اینها همه در شرایطی بود که چند صد مایل دورتر، غذای فراوان وجود داشت، اما به خاطر نبود امکان حمل و نقل در دسترس نبود. ... به من گفتند در بخشهایی از ایران، انبارهای غله قابل توجهی وجود داشت که به قیمت‌های کلان دست‌یافتنی بودند. همچنین در آن سوی مرز در بین‌النهرین نیز انبارهای غله وجود داشت، اما راهی برای انتقال این غله وجود نداشت. ایران نگون‌بخت فرصت نیافته است که جاده‌ها و راه‌آهن خود را توسعه دهد، کمتر از یکصد مایل راه‌آهن در تمام این کشور بزرگ [ایران] وجود دارد و به نظر می‌رسد توسعه حمل و نقل اهمیت بسیار بیشتری نسبت به توزیع واقعی ثروت در کشور دارد. ایران به غذا و سیستم حمل و نقل و غذا، و نه پول، محتاج است و غذا را در صورت فراهم بودن امکان حمل و نقل می‌توان از داخل و خارج تأمین کرد.»

ساوژرد می‌افزاید: «اینها نخستین موارد از دیده‌ها و تجارب متعدد من از این دست بود که در سفر کوتاهم به ایران تجربه کردم؛ این موارد حاکی از گرسنگی هولناک در سرزمینی است که در بخشهایی از آن و نیز برخی کشورهای همسایه‌اش غذای فراوان در دسترس است؛ اما به خاطر نبود امکان حمل و نقل دست‌یافتنی نیست. آدمی چشم در چشم این اوضاع شرم می‌کند که غذای خود را بخورد و به این می‌اندیشد که آیا این مردم فقیر آیا هرگز درک کرده‌اند شکمی پر از غذا داشتن چگونه است؟ بعد از این تجارب هرگز نتوانستم از اطعام گرسنگان سر باز زنم؛ و معتقدم هیچ بشر عادی دیگری هم نمی‌توانست چنین نکند. افتخار می‌کنم که در ایالات متحده بزرگ ما مردمان بزرگ‌دل بسیاری هستند که به این کار علاقه‌مندند و دست کم بخشی از آنها نیازهای این قربانیان نگون‌بخت را می‌فهمند که بخش عمده بدبختی آنها به خاطر اقتصاد و سیاست عقب‌مانده آنهاست. سخاوت مردم آمریکا در ارسال کمک‌ها شهری برای‌شان در میان این

فقراى بدبخت به هم زده است که باید از حفظ آن مغرور باشند».

ساوثرد با اشاره به ضرورت واردات غله از هند، در پایان چنین می‌نویسد: «ایرانی قحطی زده پول را نه می‌تواند بخورد و نه بکارد، اما غله را می‌تواند بخورد و بکارد. با وجود همسایه‌ای چون هند که در آن مقادیر زیادی غله را می‌توان با قیمتی معقول خریداری کرد، به نظر می‌رسد که بسیار بهتر است به جای توزیع پول، مقداری از آن غله را به دست نیازمندان رساند، زیرا به هنگام قحطی رعایا اغلب نمی‌توانند با پول غذایی برای خود تهیه کنند. ورود غله به شکستن تنگناها در منابع موجود غله در کشور کمک خواهد کرد، لکن ورود و توزیع کمک‌های مالی باعث می‌شود مالکان ثروتمند سود کلان خود را حفظ کرده و نابسامانی اقتصاد عمومی توده‌های مردم ایران ادامه یابد... تلاش برای تأمین منابع برای خرید کامیون یا وسایل نقلیه دیگر؛ استخدام کارگران روستایی در جاده‌سازی؛ خرید و واردات غله از هند و دیگر کشورهای همسایه و بخشهای دوردست ایران... تجارت آمریکا امکانات بسیار بزرگی در این نواحی از خاور نزدیک در اختیار دارد. جایی که مردم آن از قبل به کالاهای آمریکایی علاقه‌مند شده‌اند و به مردم آمریکا و دولت آن با احترام نگاه می‌کنند، هر چند که چیز چندانی هم از سخاوت و ایده‌آل‌های سیاسی زبانزد ما نمی‌دانند.»^۱

در گزارش دیگری، ساوثرد بار دیگر تصریح می‌کند که «ناتوانی در حمل» غله از بین‌النهرین به ایران فقط به خاطر نبود یک جاده مناسب نبوده است. او ذکر می‌کند که دست کم تا می ۱۹۱۸ جاده بسیار خوبی میان مرز بین‌النهرین و دریای خزر وجود داشت. با وجود این- همان‌طور که در بالا توضیح داده شد- نه تنها قحطی تا ژوئیه ۱۹۱۹ در ایران ادامه یافت، بلکه انگلیسی‌ها مقدار قابل‌توجهی از غله ایران را علیرغم وجود شرایط آزاددهنده قحطی خریداری کردند. ساوثرد اوضاع جاده را توضیح می‌دهد: «جاده روز به داخل ایران تا همدان، مسافتی که

1- Southard to Vickery, letter and memorandum, 891. 48/127, December 24, 1918.

حدوداً بیش از ۳۵۰ مایل است، دارای چند گذرگاه کوهستانی و طولانی است و اندکی بهتر از راه کاروان رو در سرزمینی ناهموار و نسبتاً خشک است، هر چند که روس‌ها و ترک‌ها در سالهای اشغال این خطه در ۱۹۱۵، ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ مقداری راه در آن ساخته‌اند. جاده بسیار خوبی از همدان تا خزر وجود دارد که مسافتی در حدود ۳۰۰ مایل است، ترابری نیروی نظامی و متعلقات آن دربردارنده مشکلاتی بود و امکان استفاده از جاده تا میزان قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت؛ مگر تا اواخر بهار که بارش‌ها قطع شده و برف گذرگاه‌ها ذوب شد. به هر حال، اقدامات مؤثری انجام گرفت و تا اواسط می امسال کامیون‌ها و ون‌های فورده از این مسیر در حال تردد به ایران بوده و نیرو و امکانات جایجا می‌کنند.» در همین گزارش ساوژرد تردیدی به جای نمی‌گذارد که جاده خوبی بین روز و همدان وجود داشته است: «کار بهسازی جاده ادامه یافته است و تا پایان اوت، مسافت مناسبی جاده قابل استفاده در مسیر راه کاروان‌رو از روز به همدان ساخته شده است.»^۱

در حالی که در برخی قسمت‌های ایران جاده‌های خوب وجود داشت، در کشوری که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان سوخت جهان بود، بنزین پیدا نمی‌شد. انگلیسی‌ها نه تنها با محروم کردن ایران از بنزین، در تجارت خارجی ایران اخلال می‌کردند، بلکه تجارت و سفرهای داخلی را نیز با سخت و گران کردن شدید ترابری، عملاً غیرممکن ساختند. کالدول در گزارشی به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ می‌نویسد: «علاوه بر تشریح برخی شرایط غیرعادی که در اثر جنگ و قحطی در ایران به وجود آمده است و بالا رفتن قیمت‌ها در پی آنها، افتخار دارم اطلاعات زیر را درباره هزینه ترابری محلی به عرض برسانم.»

او توضیح می‌دهد: «به خاطر کمبود و قیمت‌های بالا و باور نکردنی فعلی برای غله و منابع غذایی، قیمت علوفه قاطرها، الاغ‌ها، اسب‌ها و

1- Southard, dispatch 1, 891. 00/1054, September 2, 1918.

شترهای بارکش به بیست و پنج تا سی دلار برای هر بوشل جو و نود تا یکصد دلار برای هر تن یونجه و بیست و هشت تا سی و دو دلار برای هر بوشل گندم رسیده است. در دیگر ولایات، چه بسا قیمت‌ها بالاتر از اینها هم باشد؛ قیمت‌ها در نقاط مختلف بسیار متفاوت است. برای مثال، اخیراً گندم در تهران هر بوشل بیست و چهار دلار بود، در حالی که در همدان، در دویست و پنجاه مایل آنسوتر، قیمت هر بوشل چهل دلار بود. تفاوت قیمت‌ها به خاطر امکانات حمل و نقل است که اساساً وجود ندارد. اخیراً گزارش شد که در ولایت سیستان، در فاصله کمتر از ششصد مایلی تهران، گندم فراوان است و هر بوشل یک دلار و پنجاه سنت به فروش می‌رسد، در حالی که درست در همین زمان، قیمت در شهر، هر بوشل بیش از بیست دلار بوده است و در برخی نقاط کشور هم نزدیک به دو برابر این مقدار.»

نکته قابل توجه‌تر کمبود و گرانی بنزین بود. شرکت نفت انگلیس و ایران که دست کم دو سوم آن در مالکیت دولت انگلستان بود، حجم گسترده‌ای از محصولات نفتی خام یا پالایش شده را تولید می‌کرد و در اختیار ارتش انگلستان قرار می‌داد. در حالی که انگلیسی‌ها نیروی «بی‌پایان» ترابری موتوری را در غرب و شرق ایران در اختیار داشتند، قیمت بنزین در ایران هر گالن شش دلار بود. کالدول توضیح می‌دهد: «شاید حیرت‌آورترین ارقام را بتوان برای هزینه‌های سفر ذکر کرد. اخیراً یک مقام دولتی قصد کرد از اینجا به اصفهان برود که حدوداً سیصد مایل فاصله دارد. مردی پیدا شد که می‌خواست او را با خودرو به اصفهان ببرد، قیمتی که مطرح شد نهصد تومان بود؛ که به نرخ رایج دقیقاً برابر پانصد دلار یا هر مایل پنج دلار می‌شود. از آنجا که بنزین هر گالن شش دلار است و می‌باید به طریقی به ایستگاههای مختلف سفری در مسیر اصفهان ارسال گردد، این قیمت آن چنان هم که به نظر می‌رسد، غیرمتعارف نیست.» واضح است که انگلیسی‌ها مشکل کمبود سوخت نداشتند. کالدول ادامه می‌دهد: «به طور کلی سفر در ایران عملاً غیرممکن است و آنهایی که سفر می‌کنند، عموماً از کامیون‌های نظامی روس‌ها و انگلیسی‌ها استفاده می‌کنند،

اگر چه حتی این هم به خاطر نبود جاده‌های قابل عبور و مرور در بیشتر نقاط، کار سختی است.» کالدول درباره آن مقام دولتی بینوا می‌افزاید: «او که نمی‌توانست چنین بهایی را برای خودرو بپردازد، کوشش کرد تا برای رفتن به شیراز، در فاصله حدود ششصد مایلی، درشکه یا دلیجانی تهیه کند و مجبور شد برای کرایه آن پانصد و پنجاه تومان (اندکی بیش از یکصد دلار) بپردازد.»^۱

تفتیش ارزاق

واکنش دولت ایران به بحران مواد غذایی، «تفتیش ارزاق» بود. این اقدام نه تنها بی‌تأثیر، بلکه بی‌شک مضر بود. یک جنبه بسیار جالب این اقدام تغییر جهت انگشت اتهام به سوی تولیدکنندگان ارزاق داخلی و در نتیجه برداشته شدن اتهام از دوش انگلیسی‌ها بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، کالدول در تلگرافی چنین می‌نویسد: «از سوی مأمور بلژیکی گمرکات، تفتیش ارزاق در ایران برقرار شده است.» او همچنین می‌افزاید: «صادرات غله، گاو، گوسفند و غیره از ایران ممنوع است.»^۲ روشن می‌شود که «تفتیش ارزاق» در ایران تنها منحصر به ولایت تهران بوده است. کالدول این‌گونه گزارش می‌کند: «مفتخراً به پیوست یک نسخه از ترجمه یادداشت شماره (۲۲۳/۳۹) وزارت خارجه را به تاریخ بیست و سوم را که در بردارنده مقررات منتشر شده از سوی آقای مولیتور، مفتش ارزاق، درباره نحوه خرید و جابجایی غله در ولایت تهران است، ارسال می‌دارم.»^۳ این اعلامیه که به امضای لامبرت مولیتور، مفتش ارزاق و بازرس ذخایر سلطنتی رسیده است و تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۱۸ (۱۳ میزان ۱۳۳۶) را بر خود دارد، شامل مقررات زیر است:

1- Caldwell, dispatch 379, 891.50, April 29, 1918.

2- Caldwell, telegram, 691. 00/8, September 13, 1918.

3- Caldwell, dispatch 461 and enclosure, 691. 00/9, October 28, 1918.

در اجرای تصمیم هیأت وزیران، در چهاردهم ذی‌الحجه ۱۳۳۶ (۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸)

به شماره (۱۱۲۷) که در روزنامه «ایران»، به چاپ رسید، مفتش ارزاق موارد زیر را اعلام می‌کند:

۱) دولت تمام محصول گندم ولایت تهران، به استثناء بذر و ذخیره سالانه زارعان و مالکان را برای استفاده در پایتخت در اختیار می‌گیرد.

۲) حمل گندم از تهران و حوالی آن شدیداً ممنوع است.

۳) خرید و فروش تجاری گندم مجاز نیست.

۴) فقط دولت می‌تواند گندم بخرد.

۵) کسانی که مانع اجرای اقدامات مفتش ارزاق گردند و از مقررات مربوط به ارزاق تبعیت نکنند، بنا به احکام جداگانه‌ای که از سوی کابینه صادر می‌شود، مجازات خواهند شد.

جزئیات مقررات به تفصیل ذکر شده است و مهم‌ترین بخش آن به

این شرح است:

همان‌طور که در اعلامیه قبلی ذکر شده است، اگر کسی سعی کند از ولایت تهران گندم و جو خارج کند، در صورتی که آن گندم و جو مربوط به ولایت تهران باشد، ضبط خواهد شد. به این منظور نیروی مخصوصی برای جلوگیری از خروج گندم و جو از ولایت تهران تدارک شده است. حمل و نقل گندم و جو در داخل ولایت، مثلاً برای کاشت، محدودیتی نخواهد داشت. کسانی که خانه دارند و پیش از انتشار این اعلامیه از اطراف تهران گندم و جو خریده‌اند، فرصت دارند گندم و جو خود را تا قبل از ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸ (اعقاب ۱۳۳۷) به تهران بیاورند. در صورتی که آنها قبل از این زمان گندم خود را نیاورند، دیگر اجازه حمل نخواهند داشت و دولت آن را خواهد خرید. اما مالکان می‌توانند گندم و جو لازم برای مصرف سالانه خود را به تهران بیاورند مشروط بر آنکه مطابق با قاعده

معمول، قبلاً از اداره ارزاق مجوز گرفته باشند و پس از بررسی اداره مذکور، گندم و جو خود را به خانه‌هایشان ببرند. آن افرادی که می‌خواهند گندم و جو خود را خارج از ولایت تهران تهیه کنند آزاد خواهند بود، منوط به آنکه بارنامه (مجوز بارگیری) خود را به امضاء رئیس مالیه محلی که از آن جو و گندم خریداری کرده‌اند، دریافت کرده باشند تا به این ترتیب نشان داده شود که بار مذکور در بیرون ولایت خریداری شده است؛ و بنا به قانون مالکان باید مجوزهای اداره تفتیش ارزاق را پیش از آوردن گندم یا جو خود به تهران، بگیرند.

در ادامه اعلامیه آمده است: «گندم و جوی که احتکار و خرید و فروش شود، از سوی دولت ضبط خواهد شد.» مالکان غله دو ماه از تاریخ این اعلامیه فرصت داشتند تا دولت را از مقدار و محل نگهداری غله خود آگاه سازند: «پس از انقضای این زمان، مأموران دولت به زور غله مورد نیاز را برای تأمین نیازهای عمومی ضبط خواهند کرد.» در این اعلامیه همچنین آمده است: «اگر آن افرادی که قبل از انتشار این اعلامیه غله خود را پنهان ساخته‌اند، شخصاً به اداره ارزاق مراجعه کرده و مأموران مسئول امور ارزاق را درباره غله خود مطلع سازند، مؤاخذه نخواهند شد. درباره غله آنها مطابق با مقررات این اعلامیه رفتار خواهد شد.» یعنی آن غله به زور و با قیمت دولتی خریداری می‌شد. این اعلامیه تهدیدی هم در بر داشت: «تمام کسانی که تلاش کنند با اقدامات مأموران دولتی در نظارت بر انبارهای غله در هر مکانی مخالفت ورزند، به عنوان کسانی تلقی خواهند شد که از قوانین دولتی سرپیچی و علیه تسهیل توزیع ارزاق عمومی اقدام کرده‌اند؛ و بنابراین مطابق بند چهارم تصمیم کابینه در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸ به شماره (۱۱۲۷) مجازات خواهند شد.» تهدید نهایی متوجه مالکان بود: «علاوه بر مجازات قطعی تمام کسانی که مستقیماً با اقدامات دولت مخالفت کرده‌اند، دولت مالکان غله و مباشران محلی را که به مخالفت‌ها دامن بزنند، جریمه خواهد کرد.»

این مقررات کمبود واقعی ناشی از خریدهای انگلیسی‌ها را نتوانست از میان بردارد. به نظر می‌رسد که مقصود اصلی از این مقررات آن بود که «احتکار» و ذخیره‌سازی مالکان و تاجران مسبب قحطی نشان داده شود. کابینه وثوق‌الدوله با دور کردن اتهام از انگلیسی‌ها، وفاداران به قدرتی که او را آورده و نگهداشته بود، خدمت کرد. لاپوشانی بزرگ‌ترین تراژدی ایران، خیلی پیش از این آغاز شده بود.

فصل ششم

محروم ساختن ایران از پول

پس از آغاز جنگ اوضاع مالی دولت ایران به سرعت رو به وخامت گذارد. کالدول در گزارشی به تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۱۴، از تأثیر جنگ بر منابع مالی دولت می‌نویسد: «ایران از نظر مالی در وضعیت بدی است. جنگ اروپا تمام درآمدهای حاصل از عوارض صادرات و واردات را متوقف ساخته و گفته می‌شود که دولت ورشکست شده است. به هر حال به زودی مجلسی که در آستانه تشکیل است راهی برای این مسئله خواهد یافت.»^۱ کالدول از درآمدهای گمرکی ایران می‌نویسد: «منبع درآمد اصلی ایران همواره درآمدهای گمرکی بوده است. درآمدهای شمال برای پرداخت اقساط وام روسیه ضبط می‌شد و درآمدهای جنوب نیز به طور مشابه برای پرداخت وام‌های دولتی و غیردولتی انگلستان اختصاص می‌یافت. درآمدهای گمرکی همواره چنان بود که برای این پرداخت‌های اجباری کافی بود و مقداری هم باقی می‌ماند که عمده آن از گمرکات شمال حدود ۱۵۰/۰۰۰ پوند استرلینگ در سال به دست می‌آمد که این مقدار برای

1- Caldwell, dispatch 11, 891. 51/191, October 7, 1914.

هزینه‌های عمومی داخلی به مصرف می‌رسید. از زمان آغاز جنگ و خصوصاً پس از فروپاشی روسیه درآمدهای گمرکی شمال تقریباً به هیچ رسیده است و بدین ترتیب آن درآمد مازاد هم البته از میان رفته است.^۱ «کریستین ساینس مانیاتور» در شماره ۲ مارس ۱۹۱۵ به نقل از منبعی ناشناس در لندن نکاتی را درباره اوضاع مالی ایران ذکر می‌کند: «البته مشکل اصلی ایران مسئله بزرگ مالی است... تا آنجا که به دولت مربوط است، مسئله فقط جمع‌آوری مالیات‌ها نیست، بلکه مسئله بزرگ‌تر رعایت عدالت در هزینه آنها پس از جمع‌آوری است.» درباره این مقاله کالدول اظهار می‌دارد: «باید بیفزایم که درباره بی‌غرضی و درستی این اظهارات به طور کلی باید تردید کرد».^۲ در ژانویه ۱۹۱۵، دولت‌های انگلیس و روسیه به منظور کمک به دولت ایران برای فائق آمدن بر بحران مالی، آن «مهلت» مالی کذایی را برقرار ساختند.

استمهال

ساوئرد برقراری استمهال را در اوایل ۱۹۱۵ به این شکل شرح می‌دهد: «در آغاز جنگ، بسیاری از گمرک‌خانه‌های ایران زیر نظر دولت‌های روس و انگلیس اداره می‌شدند و قرار بود بخشی از درآمدهای جمع شده برای بازپرداخت اقساط و سود وام‌هایی که دولت ایران از دول

1- Caldwell, Quarterly Report No. 1, 891. 00/1072, November 1, 1918.

۲- Caldwell, dispatch 53 and enclosures, 891. 00/838, April 7, 1915 «ارشاد» در ۷ فوریه ۱۹۱۵ خبر می‌دهد: «مردم اصفهان حاضرند یک سوم درآمد سال جاری را منوط به انتصاب ولیعهد به عنوان والی آذربایجان پرداخت کنند، اما حاضر نیستند این وجه را به مسئولین بلژیکی خزانه‌داری بدهند.» کالدول با اشاره به پذیرفته نشدن اسکناس و کمبود جدی نقره، نگاهی هم به اوضاع اقتصادی می‌اندازد: «با وجود آنکه مجلس قانون مورد درخواست بانک انگلیس مبنی بر جرم تلقی کردن و نپذیرفتن اسکناس از بانک را تصویب کرده است، این اسکناس‌ها به ارزش کامل خود معامله نمی‌شوند. از طرف دیگر، طلا هم پیدا نمی‌شود، نقره هم بسیار کمیاب است. به همین خاطر حتی برای سفارتخانه‌ها هم پرداخت هزینه‌ها مشکل است.» Caldwell, dispatch 65, 891. 00/840, May 19, 1915.

یادشده گرفته بود، مورد استفاده قرار گیرد. وقتی جنگ بخش عمده تجارت ایران را متوقف ساخت و به دنبال آن درآمد دولت کاسته شد، اوضاع مالی در تهران بحرانی تر از معمول شد. انگلستان و روسیه تصمیم گرفتند در ژانویه ۱۹۱۵ با اعلام استمهال، بازپرداخت اقساط وام‌ها را به تعویق انداخته و مبالغ مربوط به آن را در اختیار دولت ایران قرار دهند.^۱ پس از استمهال، روس‌ها و انگلیسی‌ها تلاش کردند یک «هیأت مالی» به وجود آورند. ساوژرد این‌گونه شرح می‌دهد: «لکن برای اطمینان از اینکه این پول برای مصارف دولتی هزینه شود و نه غیر آن، آن چنان که در برخی موارد رخ داده و روانه جیب مسئولان شده بود، دول روس و انگلیس تصمیم گرفتند که در هیأت مالی برای کنترل مصارف این پول منصوب کنند.»^۱

کالدول در قضیه ارزش قران درگیر مهلت پرداخت‌ها می‌شود: «محرمانه- اسباب گوناگونی در به وجود آمدن این شرایط به شدت غیرعادی، دخیل است. دولت ایران که قادر نیست دیون خود را پردازد و مهلت خواسته است، توانسته است با کمک هیأت‌های نمایندگی روس و انگلیس به توافق‌هایی برای استقراض ماهانه سی هزار (۳۰/۰۰۰) پوند استرلینگ از بانک شاهی ایران که یک مؤسسه انگلیسی است، برسد. گفته می‌شود، این بانک که عملاً انحصار امتیازهای بانکی ایران را در اختیار دارد، نرخ برابری ارزها را خودسرانه تعیین می‌کند. هنگامی که مذاکرات برای وام با هر نرخی در جریان بود، دولت ایران مایل به استقراض به تومان بود، در حالی که وام‌دهنده بر پوند استرلینگ اصرار داشت و این ادعا که بانک خود نرخ را تنظیم می‌کند با عنایت به این واقعیت که درست پیش از پرداخت‌های ماهانه به دولت، ارزش پوند استرلینگ انگلیس کاهش می‌یافت و ارزش تومان در برابر آن افزوده می‌شد، رنگ بیشتری به خود می‌گرفت.»

کالدول نوشته خود را این‌گونه پایان می‌دهد: «از دیگر سو، بانک

1- Southard, dispatch 2, 891. 00/1015, September 2, 1918.

مدعی است که حضور شمار زیادی از نیروهای روس در ایران، هزینه ماهانه‌ای در حدود یک میلیون روبل در پی دارد که ارزش پوند استرلینگ را بسیار کاهش داده است و چنانچه پیشنهاد شده است، اگر شمار نیروهای روس به سی هزار یا چهل هزار تن برسد، جای شگفتی نخواهد بود اگر نرخ برابری، بیشتر کاهش یابد و تا پایان جنگ فعلی در اروپا به همین شکل باقی بماند. نامعمول‌ترین شکل قضیه آنجاست که هر رقم طلا، از جمله طلای ایران، به طرز چشمگیری زیر قیمت است و رایج نیست و این در حالی است که نقره و اسکناس ارزش مبادله بیشتری دارند.^۱

این امر نیز روشن است که از همان آغاز، پرداخت‌های ناشی از «استمهال» از سوی انگلیسی‌ها نامنظم بود و وجوهی که جمع‌آوری می‌شد به دست دولت ایران نمی‌رسید. کالدول این‌گونه شرح می‌دهد: «با هماهنگی انجام شده با بانک شاهی ایران در آن زمان، طی قراردادی با گمرک‌خانه‌های جنوب، بنا بود این وام‌ها در شعب آن بانک گرد آمده و نهایتاً به تهران منتقل گردند. از آنجا که دولت ایران مبالغ هنگفتی به این بانک بدهکار بود، این مقدار پول گرد آمده از سوی بانک ضبط شده و به دولت ایران تحویل داده نمی‌شد. حالا [در ۱۹۱۸]، به هر شکل، تمام دیونی که درباره آنها دیگر مسئله‌ای وجود ندارد، پرداخته شده‌اند و وجوه مازاد بر آنها آزاد شده و در اختیار دولت برای امور داخلی‌اش قرار گرفته‌اند. اما بدهی‌های هنگفت دیگری نیز هست که درباره ماهیت آنها اختلاف‌نظر وجود دارد. بانک همچنان مدعی است که این وجوه باید به خاطر راهزنی‌ها و بسته شدن‌ها و غارت شعب این بانک در جنوب در ۱۹۱۵ هنگامی که در اثر تهاجم ترک‌ها و فعالیت جنگلی‌ها نارضایتی در ژاندارمری و سپس در غرب و شمال ایران (کرمانشاه، همدان، تبریز و رشت) بالا گرفته بود به بانک پرداخت گردند. به هر حال، این ادعاها تا

1- Caldwell, dispatch 269, 891. 515/1, January 6, 1917.

پایان جنگ مسکوت نگه داشته می‌شوند.»^۱

تلاش برای گرفتن وام از آمریکا

دولت ایران محروم از درآمد، حتی به این فکر افتاد که جواهرات سلطنتی را بفروشد: «دولت ایران دارای مجموعه بزرگی از سنگ‌های باارزش، بیش از همه مروارید و البته الماس، یاقوت، یاقوت کبود و زمرد است که ارزش آنها بالغ بر ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار تخمین زده می‌شود. ایرانی‌ها امیدوارند که این جواهرات را در ایالات متحده به فروش برسانند. سخن از مالیات بر درآمد و نیز مالیات جنگی بر بسیاری از کالاها نیز هست.»^۲ قرار شد قضیه جواهرات یک سال بعد پی‌گیری شود. دولت ایران برای گریز از اوضاع مالی وخیم و کنترل روس و انگلیس تلاش کرد در ازای به وثیقه گذاردن جواهرات، وام بگیرد. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۵، کالدول این‌گونه تلگراف می‌کند: «محرمانه - دولت ایران امید دارد یک وام ده تا بیست میلیون دلاری فوری به دست آورد. گفته می‌شود، شماری از قدرتهای اروپایی درگیر جنگ تمایل خود را برای اعطای وام اعلام داشته‌اند. لکن دولت ایران ترجیح می‌دهد که این پول را از ایالات متحده آمریکا تهیه کند. دولت ایران دارای جواهراتی چون مروارید، الماس، زمرد و غیره است. صورت اخیر نشان می‌دهد که ارزش اقلام مشابه آنها سی و پنج میلیون [دلار] است. [دولت ایران] مایل است [این جواهرات را] به عنوان وثیقه بگذارد و یا در صورت لزوم بفروشد. موضوع، شایسته توجه جدی است و باید بی‌سر و صدا و محرمانه پی‌گیری شود. دولت ایران طی تلگرافی نظر وزارت امور خارجه [آمریکا] درباره چشم‌انداز یک وام دولتی یا خصوصی را جويا شده است.»^۳ در چهاردهم سپتامبر، موضوع مورد

1- Caldwell, Quarterly Report No.1, 891. 00/1072, November 1, 1918.

2- Caldwell, dispatch 11, 891. 51/191, October 7, 1914.

3.- Caldwell, telegram, 891. 51/193, September 10, 1915.

توجه وزارت بازرگانی و خزانه‌داری قرار گرفت و در اول اکتبر، اف. کیو. براون^۱ از مؤسسه بانکی ردmond و کمپانی^۲ نیویورک علاقه‌مندی خود را نشان می‌دهد. کالدول در گزارشی به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۵، جزئیات بیشتری در این باره می‌آورد: «در نهم سپتامبر ۱۹۱۵ جلسه‌ای با حضور اعلی‌حضرت شاه، ارباب کیخسرو رئیس مجلس^۳، و مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر تشکیل شد و بحث درباره افزایش وجوه برای تأمین هزینه‌های جاری دولت ایران صورت گرفت. سپس این سه نفر توافق نمودند که پیش از پذیرش وام‌ها و مساعدت‌های پیشنهاد شده از سوی هر یک از طرف‌های درگیر جنگ در اروپا، مسئله استقراض را باید بی‌سر و صدا از طریق این گروه با دولت آمریکا و تأمین‌کنندگان مالی آمریکایی تمام کرد. پس از همین نشست، مرا فراخواندند و نخست‌وزیر از من خواست موضوع را به وزارت خارجه یا دولت خود تلگراف کنم.» کالدول می‌افزاید: «نظر به اوضاع و روابط با برخی قدرت‌های خاص اروپایی که وزارت بی‌تردید از آنها مطلع است، آنها به شدت مایلند که بی‌سر و صدا این وام را از آمریکا تأمین کنند.» کالدول درباره جواهرات می‌نویسد: «جواهراتی که از آنها سخن رفت شامل انواع گوناگونی از سنگ‌های قیمتی است که من دریافته‌ام پیش از این متعلق به یکی از شاهان بوده‌اند. این جواهرات را اخیراً صورت‌برداری و ارزش‌گذاری کرده‌اند. یک کارشناس فرانسوی بهای سی و پنج میلیون تومان را اظهار کرده است، اما به نظر می‌رسد این قیمتی است که این کارشناس، خود مایل به خرید آنهاست و ارزش این سنگ‌ها بسیار فراتر از این مقدار است.» او در پایان می‌نویسد: «اگر وثیقه، مورد نظر باشد، پذیرفتنی است که این [جواهرات] را به وثیقه پذیرفت یا آنها را به قیمتی نزدیک به قیمت واقعی فروخت. چنانچه

1-F. Q. Brown.

2-Redmond and Company.

۳- در متن چنین آمده است: ارباب کیخسرو رئیس کارپردازی مجلس بود نه رئیس مجلس (ویراستار)

جواهرات به فروش رود، فرصت سرمایه‌گذاری پرسودی در انتظار است. از من خواسته شد که موضوع را علنی نکنیم.^۱ در ۴ اکتبر ۱۹۱۵، کالدول این‌گونه تلگراف می‌کند: «دولت ایران بی‌صبرانه منتظر پاسخ است.»^۲

در یازدهم اکتبر وزارت خارجه به کالدول اینگونه تلگراف می‌کند: «پیرو [تلگراف] دهم سپتامبر شما اف. کیو براون از مؤسسه بانکی ردموند و کمپانی نیویورک خواهان اطلاعات درباره وام ایران است. معین کنید هم‌اکنون وثیقه کجاست، در صورت موافقت با وام در کجا قرار می‌گیرد و چگونه کارشناس می‌تواند آن را ارزیابی کند.»^۳ در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵ کالدول این‌گونه پاسخ می‌دهد: «اوامر شما را دریافت کردم. درباره وام به دولت ایران، جواهرات، بیشتر مروارید است، اما مقداری الماس و موارد دیگر نیز وجود دارد که هم‌اکنون در خزانه دولتی در تهران نگهداری می‌شود. نخست‌وزیر پیشنهاد می‌کند ارزیابی پس از حصول توافق درباره تمام جزئیات توسط کارشناسان طرفین در اینجا صورت پذیرد. مبلغ وام، ده میلیون، سی ساله با سود سالانه؛ و اصل پول در سی قسط مستهلک می‌شود. وثیقه می‌تواند در هر مکان یا کشور قابل اعتماد قرار گیرد. وام‌دهنده می‌تواند جواهرات را انتخاب کند.»^۴ پنج هفته بعد، کالدول می‌نویسد: «لازم به ذکر است که مقامات دولت ایران بی‌صبرانه در انتظار پاسخ روشنی از آمریکا هستند. به نظر می‌رسد که این وام به طور کلی امکان‌پذیر است. وثیقه بی‌تردید به طور کامل تأمین است.» سپس کالدول به ارائه اطلاعات درباره این جواهرات می‌پردازد: «من اخیراً از نخست‌وزیر شنیدم که او ارزش این جواهرات را (که متعلق به دولت ایران و نه خاندان سلطنتی است) پنجاه تا شصت میلیون دلار می‌داند. بیشتر این

1- Caldwell, dispatch 92, 891. 51/197, September 21, 1915.

2- Caldwell, telegram, 891. 51/194, October 4, 1915.

3- Lansing to Caldwell, instruction, 891. 51/195, October 11, 1915.

4- Caldwell, telegram 21, 891. 51/196, October 23, 1915.

جواهرات مروارید هستند لکن تعدادی الماس، یاقوت، زمرد و یاقوت کبود نیز در میان آنها وجود دارد. تمام این جواهرات حدود دویست و اندکی سال قبل توسط دولت ایران از هند آورده شده‌اند. این جواهرات از آن زمان در خزانه‌های سلطنتی به دقت نگهداری شده‌اند... همان‌طور که در گزارش پیشین خود ذکر کرده بودم، ارزش این جواهرات را حدود چهار یا پنج سال قبل یک کارشناس فرانسوی، (که با هزینه ۵/۰۰۰ دلار به اینجا آمد) سی میلیون دلار ارزیابی کرد؛ لکن علیرغم علاقه وافری که وی برای خرید آنها به این قیمت نشان داد، مقامات معتقد بودند که ارزش این جواهرات نادر و باستانی بسیار فراتر از بهای ارزیابی شده است...

پیشنهاد من این است که ارزش این جواهرات توسط دو کارشناس ارزیابی شود. یکی به انتخاب و هزینه وام دهنده و دیگری به انتخاب و هزینه دولت ایران؛ اما اگر نتیجه ارزیابی جواهرات به این انجامید که برای تأمین این وام کفایت نمی‌کند، دولت ایران تمام هزینه ارزیابی را پرداخت کند. من تقاضای فهرستی کرده‌ام که به تفصیل در بردارنده ارزش، عیار، وزن، شکل و اندازه این جواهرات باشد اما نخست وزیر هنوز توانسته چنین فهرستی بیابد.» کالدول همچنین به بحث درباره موضوع وام می‌پردازد: «البته ایشان نمی‌خواهند تمام این [جواهرات] را گرو یا وثیقه بگذارند بلکه تنها آن مقدار که برای تأمین وام ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ دلاری کفایت می‌کند گرو گذاشته می‌شود و آنها پیشنهاد می‌کنند که به ازای یک دلار ارزش جواهرات هفتاد و پنج سنت حاصل گردد. من شخصاً تردید دارم که این وام بر مبنای چنین تفاوت اندکی تأمین گردد و به نخست‌وزیر نیز این را اعلام داشته‌ام. با این حال، من بر این عقیده‌ام که وثیقه کافی در ازای مقدار جواهرات گرو گرفته شده داده می‌شود... همچنین از طریق همین مقامات ایرانی آگاهی یافتم که دست کم سه قدرت اروپایی دیگر نیز برای پرداخت این وام پیشنهاد داده‌اند، لکن وزارتخانه بی‌تردید می‌تواند ضرورت و خردورزی ایران در رد کمک پیشنهادی آنها را در این زمان دریابد. بهتر آن است که این موضوع از چشم روزنامه‌ها پنهان مانده و بی‌سر و صدا به

انجام برسد.» کالدول در پایان می‌نویسد: «این کار نیز قابل توافق است که جواهرات مورد وثیقه توسط یک شرکت مسئول در نیویورک یا جای دیگر در مکانی امن نگهداری شوند. تقاضا دارم چنانچه تمایلی برای بحث درباره چنین وامی وجود دارد این موضوع مورد توجه فوری و جدی قرار گیرد.»^۱ در پایان از این ماجرا چیزی حاصل نشد و پس از چند مکاتبه بی‌هدف، موضوع کنار نهاده شد. در نامه‌ای به تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۶، ئی. سی پورتر^۲، مأمور بازرگانی مسئول در وزارت بازرگانی در نیویورک، اطلاع می‌دهد که نماینده‌ای از شرکت هریس، فوربز و کمپانی^۳ و آقای بنت واکر^۴ به این معامله علاقه نشان داده‌اند. واکر به پورتر اطلاع داده است: «شرکت هریس، فوربز و کمپانی قدری به این موضوع اندیشیده و تا حدودی به انجام این کار علاقه نشان داده‌اند. آقای واکر اظهار داشته که در اعطای وام در برابر وثیقه، باید الزاماً وثیقه در دست یک معتمد در ایالات متحده قرار گیرد. اگر این کار امکان‌پذیر باشد، در آن صورت در ازای جواهرات آورده شده از ایران می‌توان وام پرداخت کرد... آقای واکر علاقه داشتند که روشن کنند طرف‌های بانک‌دار علاقه‌مند به این طرح، با وجود آنکه تمایل خود را ابراز داشته‌اند، لکن متمهد به [پرداخت] وام نیستند.»^۵

پرداخت‌های ماهانه و درخواست روسیه و انگلیس برای

تشکیل «کمیسیون مالی»

با کاهش چشم‌گیر تجارت خارجی در اثر جنگ، درآمدهای گمرکی آنچنان ناچیز شد که پرداخت‌های ناشی از «استمهال» به دولت ایران به

1- Caldwell, dispatch 99, 891. 51/898, October 28, 1915.

2- Mc Murray.

3- E. C. Porter.

4- Bennett Walker.

5- Porter to E. E Partt, letter, 891. 51/199, January 14, 1916.

کلی ناکافی گردید. علاوه بر این، همان‌طور که گفته شد، مبالغی که از گمرک گرد می‌آمد از سوی بانک شاهی ایران که در مالکیت انگلیس بود، ضبط می‌شد. در نتیجه، همان‌طور که اشاره شد، دولت‌های انگلیس و روسیه برای تأمین یک وام ماهانه به مبلغ ۳۰/۰۰۰ پوند به دولت ایران توافق نمودند. افزون بر این، به خاطر کاهش شدید ارزش پوند و افزایش هنگفت قیمت‌ها، این مقدار به کلی برای برآوردن نیازهای دولت ایران ناکافی بود. کفری در گزارشی به اوضاع وخیم مالی و سیاسی می‌پردازد: «همان‌طور که تاکنون اشاره داشته‌ام، افتخار دارم تا به عرض برسانم، دولت در اینجا در شرایط مالی بسیار ناگواری به سر می‌برد و اگر منابع مالی تأمین شده از سوی دولت‌های انگلیس و روسیه نباشد، این دولت قادر به اداره امور خود نیست؛ در واقع به نظر می‌رسد کشور ایران به جایی رسیده است که دیگر قادر نیست بدون کمک خارجی سر پا، بماند و نتیجه اصلی این وضعیت، اوضاع آشفته در بخش بزرگی از کشور است.»^۱ اندکی بعد، پرداخت‌های انگلیس و روسیه متوقف شده بود. در ۱۰ می ۱۹۱۶، کالدول در تلگرافی چنین می‌نویسد: «منابع مالی ایران در کنترل کمیسیون بودجه مشتمل بر یک انگلیسی، یک روس و یک ایرانی قرار گرفت.»^۲ معلوم شد، اعلام این امر پیش از موعد انجام گرفته است. کالدول در گزارشی به موضوع تقاضای انگلیس و روسیه برای ایجاد یک «کمیسیون مالی» و مقاومت ایران در این باره می‌پردازد: «به نظر می‌رسد در کابینه قبلی سپهسالار که مشتاقانه متمایل به سیاست‌های روسیه بود، توافقی محتاطانه انجام گرفته بود مبنی بر اینکه تمام منابع مالی ایران در اختیار کمیته پنج نفره‌ای مشتمل بر آقای هیوسنز^۳ [از انگلستان]، آقای مودله^۴ از

1- Caffery, dispatch 242, 591.00/894, October 13, 1916.

2- Caldwell, telegram, 891. 51/200, May 10, 1916.

3- Husons.

4- . Modele

روسیه، آقای هینسنز^۱ از بلژیک و دو ایرانی به انتخاب سفارت روسیه قرار گیرد. آقای هیوسنز از کارکنان بانک انگلیسی محلی، آقای مودله از بانک روسیه و آقای هینسنز مدیرکل گمرکات ایران هستند.» کالدول می‌افزاید: «پیش از آنکه این اقدام به قانون تبدیل شود، ضروری است که عیناً به امضای نخست‌وزیر، شاه و سپس تصویب مجلس برسد. این اقدام به امضای نخست‌وزیر رسیده است. اما وزیر خارجه یا شاه آن را امضا نکرده‌اند و مجلس نیز جلسه‌ای برای تصویب آن نداشته است.» روس‌ها فشار می‌آوردند و انگلیسی‌ها و روس‌ها پرداخت‌ها به دولت ایران را متوقف کرده بودند: «دولت روسیه براین موضوع اصرار دارد به حدی که موجب آزدگی شماری از اعضای کابینه فعلی شده است که طی چند روز اخیر پیوسته در جلسه بوده‌اند. این در حالی است که وام ماهانه سی‌هزار پوند استرلینگ به دولت ایران طی چهار ماه گذشته و یا از زمان استعفای کابینه آخر سپهسالار، مسدود شده است.» کالدول در پایان می‌نویسد: «برخی از رجال مشروطه خواه ایران از آن هراس دارند که قرار دادن کنترل منابع مالی دولتشان در دست یک قدرت خارجی مهاجم، می‌تواند تیر خلاص به استقلال ایران باشد.»^۲

یادداشت انگلیس و روسیه، پاسخ ایران و تعلیق پرداخت‌های ماهانه در ۲۳ ژانویه ۱۹۱۷، سفیران انگلیس و روسیه در ایران یادداشت مشترکی به نخست‌وزیر ایران، وثوق‌الدوله فرستادند. کالدول با «نزدیک به اولتیماتوم» خواندن آن، ترجمه‌ای از آن ارائه می‌کند: با وجود آنکه پنج ماه و نیم از انعقاد توافق‌نامه مورخ ششم اوت گذشته میان دولت‌های اعلی‌حضرت شاه از یک سو و نمایندگان بریتانیای کبیر و روسیه از سوی دیگر، گذشته است، دولت پادشاهی

1- Heynssens.

2- Caldwell, dispatch 270, 891. 51/202, January 10, 1917.

ایران تاکنون از عمل به مفاد قرارداد یادشده مبنی بر گسترش اختیارات و حقوق قانونی کمیسیون مالی مشترک سر باز زده است. اکنون، پرداخت دویست هزار تومان ماهانه، طبعاً به تشکیل کمیسیون بستگی دارد؛ دولتهای روس و انگلیس با حساب و کتابی که دارند، در موضعی نیستند که این کمک ماهانه را مستقیماً در اختیار دولت ایران قرار دهند، مگر قسطهای اول و دوم که قسط دوم پیش تر، از درآمد گردآمده از دریافتیهای ناشی از استمهال، کسر شده و بناست از محل اعتبار گفته شده جبران گردد.

از دیگر سو، دولت ایران آگاه است که دولتهای بریتانیای کبیر و روسیه برای تجدید سازمان کادر اداری مورد نیاز برای اجرای توافق یادشده، به تفاهم دست یافته‌اند. در چنین وضعیتی، سفرای بریتانیای کبیر و روسیه، امضاکنندگان این نامه، افتخار دارند به حضرت عالی اطلاع دهند که اگر در اول فوریه آینده و یا پیش از آن، دولت ایران اقدامات لازم را برای افزایش اختیارات کمیسیون مالی مشترک مطابق با توافق یادشده به عمل نیاورد، دولت‌هایشان، به سهم خود، دیگر خود را متعهد نمی‌دانند که اقساط کمک‌های ماهانه مربوط به توافقی را که اسنادش در ششم اوت مبادله گردید، پرداخت کنند و این کمک‌های ماهانه تنها از روزی پرداخت خواهد شد که کمیسیون مالی مشترک رسماً بر اساس توافق ششم اوت گذشته تشکیل شود. اگر دولت ایران پس از اول فوریه ۱۹۱۷، همچنان از اجرای توافقات به عمل آمده خودداری کند، دو سفیر موارد را به دولتهای خود برای اقدامات بعدی اطلاع خواهند داد.

[امضاء] چارلز ام. مارلینگ^۱ [امضاء] ان. اتر^{۲، ۳}

1- Charles M. Marling.

2- N. Etter.

3- Caldwell, dispatch 277 and enclosures, 891. 51/204, January 1917.

و ثوق‌الدوله در یادداشتی به سفرای انگلیس و روسیه در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۷، اعلام کرد که دولت ایران اولتیماتوم را رد کرده است. به گزارش کالدول: «مفتخراً به پیوست ترجمه‌ای از پاسخ نخست‌وزیر و وزیر خارجه ایران را در رد پیشنهاد سفرا و دولت‌های انگلیس و روسیه برای تعیین کمیسیون مالی مشترک، ارسال می‌دارم.» کالدول می‌افزاید: «شایسته توجه است که در بند دوم این پاسخ، وزیر به دقت ذکر می‌کند که او از موضوع «توافق پیشین» از طریق نسخه‌ای که از سوی سفارت پادشاهی روسیه به دستش رسیده آگاهی یافته است. گفته می‌شود که هیچ بخشی از مکاتبه اصلی یا نسخه‌ای از آن در وزارت خارجه ایران وجود ندارد.»^۱ در بخشی از این پاسخ آمده است: «پس از آگاهی از فحوی یادداشت مزبور (مربوط به ۶ اوت ۱۹۱۶) از نسخه‌ای که از سوی سفارت پادشاهی روسیه به دستم رسید و پس از بررسی مفاد آن - که شخص سپهسالار آنها را پیشنهادهایی تلقی می‌کنند که بر اساس ضروریات قانون اساسی مملکت، باید به تصویب مجلس نمایندگان و سنا برسند - در طول مذاکرات چند ماه گذشته توجه حضرت‌عالی را شفاهاً به نظر دولت خویش در این باره جلب کردم و از این رو در این باره نظر حضرت‌عالی را به این مذاکرات ارجاع می‌دهم.»

در این پاسخ در تلطیف قضیه رد [موضوع از سوی ایران] نیز تلاش می‌شود: «روشن است که دولت پادشاهی [ایران] برای توصیه‌های دوستانه ارائه شده از سوی دو دولت برای بهبود دستگاه مالی به نحو شایسته‌ای ارزش قائل است. در تأیید این نظرات، دولت ایران به دخیل کردن متخصصان اروپایی نظر دارد و به ایشان اختیارات کافی خواهد داد تا برای اداره امور مالی و ضمانت‌های لازم برای طلب‌کاران، دستگاه اداری کارآمدی را پی بریزند. نیازی به ذکر نیست که دولت من در تبادل‌نظر با دولت‌های روسیه و بریتانیای کبیر درباره انتخاب کشور سومی که

1- Caldwell, dispatch 278 and enclosures, 891. 51/203, February 3, 1917.

متخصصان را تجهیز کند، کوتاهی نخواهد کرد.»

کالدول در شرح بیشتر موضوع می‌نویسد: «امتناع دولت ایران از اجرای شرط مذکور در توافق ششم اوت، ظاهراً مبتنی بر این واقعیت است که پیش‌نویس قرارداد یادشده امضای وزیر امور خارجه وقت ایران را نداشت، و به اطلاع و امضای شاه ایران هم نرسیده بود و نیز مطابق قانون از سوی مجلس ایران هرگز تصویب نشده بود. جای تردید است که آیا کابینه فعلی ایران، با وجود آنکه طرفدار روسیه تلقی می‌گردد، این خواسته‌ها را می‌پذیرد یا خیر.» کالدول می‌افزاید: «نخست‌وزیر می‌گوید، کابینه و مردم با علاقه وافر و لذت بسیار نطق رئیس‌جمهور ایالات متحده در سنا را خوانده‌اند و دوست دارند ببینند همه ملت‌ها پیشنهاد او را مبنی بر اینکه باید دکترین مونرو را برگزینند، پذیرفته‌اند. بنابراین [آغاز نقل قول از پیام رئیس‌جمهور]، هیچ ملتی نباید به دنبال گسترش قلمرو یا قدرت خود بر هر کشور یا ملت دیگری باشد، بلکه همه ملت‌ها - کوچک و بزرگ - باید آزاد باشند تا بدون گیر و بند و هراس، توسعه یابند [پایان نقل قول از پیام رئیس‌جمهور]. بسیاری از ایرانیان باور و امید دارند که رئیس‌جمهور هنگام ادای این جمله، ایران را در نظر داشته است.»^۱

یادداشت معین‌الوزاره^۲ و مقاومت در برابر کمیسیون مالی

کالدول در گزارشی درباره یادداشت انگلیس و روسیه، می‌افزاید: «به منظور روشن شدن موضوع من در اینجا برخی یادداشت‌ها یا توضیحاتی را که از سوی یکی از کارکنان وزارت خارجه ایران (شاهزاده معین‌الوزاره) برایم ارسال شده است، ذکر می‌کنم و در عین آنکه قصد ندارم درباره همه مواردی که او می‌گوید، عقیده‌ای ابراز دارم و یا آنکه این‌گونه درک شود

1- Caldwell, telegram, 891. 00/900, January 1917.

۲- در متن انگلیسی معین‌الوزاره (Moin- ol-Vozarah) آمده؛ ولی باید معین‌الوزاره (حسین علا) باشد که شاهزاده هم نبود. (ویراستار)

که تمام اتهامات و مطالب وارده از طرف ایشان را تأیید و تصدیق نمایم، لازم می‌دانم که اضافه کنم، به نظر من معین‌الوزاره مردی از هر جهت مطمئن و قابل اعتماد است و یکی از بهترین و میهن‌پرست‌ترین ایرانیان است. او پسر شاهزاده علاء‌السلطنه است که نخست‌وزیر، وزیر خارجه و چندین سمت کابینه‌ای در اینجا داشته است؛ برادر معین‌الوزاره، نیز وزیرمختار فعلی ایران در انگلیس است. البته این نظرات به کلی محرمانه‌اند.^۱ درباره توافق‌نامه ۶ اوت ۱۹۱۶، معین‌الوزاره می‌نویسد: «این به اصطلاح توافق یا قرارداد که یک طرف آن سپهسالار (نخست‌وزیر وقت) است که تنها با فشار روسیه به قدرت رسید، از سوی دولت و ملت ایران؛ تکذیب و رد شده است. این [توافق] مخفیانه انجام شده است. بدون اطلاع شاه و برخلاف قانون اساسی؛ علاوه بر این، وزارت خارجه هم وسیله تماس قرار نگرفته است. این را نه می‌توان به دولت ایران بست، و نه به ملت ایران که استقلال و تمامیتش بدین وسیله مورد تعرض قرار می‌گیرد.» او درباره به اصطلاح «کمیسیون مالی» می‌نویسد: «قضیه گسترش اختیارات این کمیسیون مالی مشترک در حکم اعطای اختیارات دیکتاتوری به نحوی است که عملاً تمام شعب حکومت را به دست مشت‌افراد نالایق می‌سپارد که دو عضو با نفوذ آن، روسیه و انگلیس هستند. ایران از ورشکستگی بسیار به دور است و هرگز در ادای تعهداتش خلف وعده نکرده است. مشکلات مالی موقت فعلی ایران تا حد زیادی متأثر از دخالت‌ها و توطئه‌های خارجی و در عقبه دور، تأثیرات جنگ در اروپاست. چرا باید ایران آن‌گونه لگدمال شود که شاید هیچ کشوری تاکنون نشده است و چنین اقدام زیان‌بار و نفرت‌انگیزی با تهدیدها و اولتیماتوم‌ها بر آن تحمیل گردد؟... و حالا، بار دیگر، روسیه و انگلستان، با بهره‌گیری از اوضاع غیرطبیعی و نامعمول پیش آمده در اثر این جنگ، به دنبال ایجاد فشار مالی و استفاده از نیروی نظامی‌شان هستند تا به تهدید ما را وادار

1- Caldwell, dispatch 277 and enclosures, 891. 51/204, January 29, 1917.

کنند تن به شرایطی دهیم که هیچ چیز، آن را توجیه نمی‌کند و علناً مقدس‌ترین حقوق ما و موجودیت ما به عنوان یک کشور مستقل را به سخره می‌گیرند. آن‌گاه از دیگر سو، نظاهر می‌کنند که از حقوق دولت‌های کوچک‌تر و ملل ضعیف‌تر و اصول ملت‌ها حمایت می‌کنند. با این همه، به نظر می‌رسد که آنها شتاب بسیاری دارند تا پیش از آنکه کنفرانس صلح به ما فرصت دهد صدای خود را در دفاع از منافعمان، با کمک و حمایت رئیس‌جمهور ملت بزرگوار آمریکا بلند کنیم، مسئله ایران را میان خود حل کنند». معین‌الوزاره درباره تهدید به خودداری از پرداخت‌های بیشتر می‌نویسد: «این شاید به معنای قطع منابع و نگه داشتن منابع ناشی از استمهال است. اگرچه این اقدام بزرگ نیز آلوده به عدم مشروعیت است، لکن قرارداد استمهال نیز یک معامله آشکار است و ارتباطی هم به توافق ششم اوت ندارد و پیش از هر بحثی درباره کمیسیون مالی مشترک یا گسترش اختیارات آن، رخ داده است. لازم به ذکر است که استمهال (یا تعلیق موقت پرداخت سود وام و اندوخته استهلاک بدهی) از سوی دولت ایران، متأسفانه و به ناگزیر، در پی سقوط جدی درآمدهای گمرکی و دیگر درآمدها رخ داد که در اثر جنگ در اروپا و گسترش درگیری‌های ناشی از آن به خاک ایران و نقض بی‌طرفی آن، علیرغم اعتراض‌های مکرر ما، حاصل شد.» سپس او به افشای یکی از مهم‌ترین راه‌های محروم ساختن دولت ایران از درآمدش می‌پردازد. در اثر جنگ، تقاضا برای پول ایران افزایش یافت و منجر به افزایش شدید ارزش قران گردید. پیش از جنگ بخشی از درآمدهای گمرکی ایران از سوی انگلیسی‌ها و روس‌ها به عنوان بازپرداخت وام‌هایشان دریافت می‌شد. بر اساس توافق استمهال، بنا بود مبلغ گردآمده به دولت ایران تحویل گردد. با این همه، انگلیسی‌ها و روس‌ها به استفاده از نرخ برابری ارز پیش از جنگ برای انتقال درآمدهای گمرکی، بر اساس توافق استمهال به دولت ایران ادامه دادند: «با این همه، با وجود آنکه این دو بانک (بانک انگلیسی شاهی ایران و بانک استقراضی روسیه) از این طریق نسبت بسنده‌ای از درآمدهای ما را، آن

گونه که به طور طبیعی انتظار می‌رفت، به تومان دریافت می‌کردند، خودسرانه تصمیم گرفتند پول ما را به پوند استرلینگ پرداخت کنند. در همین زمان نرخ تبادل آن چنان کاهش یافت که هم‌اکنون ما به جای ۲۰۰/۰۰۰ تومان در هر ماه، تنها ۸۰/۰۰۰ تومان دریافت می‌کنیم.» علاوه بر این با تورم افسارگسیخته و افزایش هنگفت سطح قیمت‌ها در دوران جنگ، قدرت خرید این مبلغ ۸۰/۰۰۰ تومان در ماه، عملاً به «هیچ» کاهش یافته بود. ایران از نظر مالی در تنگنا قرار می‌گرفت. این مسئله در اینجا با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار می‌گیرد. بالاخره با تأسیس پلیس جنوب ایران و نیروی جدید قزاق، مشاهده می‌شود: «ساماندهی مجدد این نیروهای دولتی به معنای تقسیم ایران و واگذاری تمام قدرت نظامی در شمال به روس‌ها و در جنوب به انگلیسی‌هاست.»^۱

کالدول در گزارشی به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۱۷، درباره دسیسه خارجی می‌نویسد: «وزارتخانه بی‌تردید آگاه است که احتمالاً هیچ کشوری در جهان به اندازه ایران گرفتار حکومت وابسته به سفارتخانه‌ها نیست. تردید دارم که در دوران تصدی من در این سمت حتی یک نخست‌وزیر در ایران منصوب شده باشد؛ مگر به درخواست و تقاضای جدی برخی سفارتخانه‌ها. حتی والیان ولایات تقریباً به طور کامل از طریق سفارتخانه‌ها منصوب می‌شوند.» کالدول عناصر اصلی را معرفی می‌کند: «البته این فعالیت‌ها معمولاً منحصر به سفارتخانه‌های انگلیس و روسیه است، هر چند اخیراً دیگر سفارتخانه‌ها نیز فعالیت خود را آغاز کرده‌اند. شاید نیاز به گفتن نباشد که این سفارتخانه همواره از شرکت جستن در این گونه کارها خودداری ورزیده است.» کالدول سپس به بیان تلاش‌های سفارتخانه‌های اسپانیا و ایتالیا در این باره می‌پردازد و در جریان این توضیحات وضعیت سیاسی را به خوبی روشن می‌کند: «هنگامی که مسئله پذیرش یا رد پیش‌نویس کنترل مالی برای بررسی در کابینه ایران مطرح شد، سفرای

1- Caldwell, dispatch 277 and enclosures, 891. 51/204, January 29, 1917.

انگلیس و روسیه برای پذیرش آن به همان شکل به شدت فشار آوردند و سفیران دیگر قدرت‌های متفق نیز در این باره تلاش می‌کردند؛ حتی سفیر اسپانیا داوطلب شد تا به نخست‌وزیر توصیه کند شرایط مذکور در پیش‌نویس را بپذیرد؛ امری که محقق نشد. به تبع آن، احساسات ملی تا حدودی برانگیخته شد و چند روز پیش، یک ایرانی به نام اسماعیل خان که مسئول انبار غله دولتی بوده و از خبرچینان مخفی اداره شرقی سفارت انگلیس محسوب می‌شد، هنگام عبور از خیابان به قتل رسید و ضاربان او هنوز شناسایی نشده‌اند. اداره مذکور اساساً دیکته‌کننده بسیاری از انتصاب‌هاست و ایرانیان این اداره را در پی فعالیت‌های سیاسی زیانبار در امور داخلی خود می‌دانند. او از ایتالیایی‌ها می‌گوید: «خبر رسید که سفیر ایتالیا، کنت آریوابنه^۱، به شدت اصرار داشته است که دولت ایران پیش‌نویس کنترل مالی را بپذیرد و هنگامی که از واکنش نخست‌وزیر درباره این مسئله ناخشنود می‌گردد، بر میز نخست‌وزیر کوبیده و تهدید می‌کند که پرچم خود را پایین کشیده و روابط دیپلماتیک با ایران را به کلی قطع خواهد کرد. این همان سفیری است که بهار گذشته سفیر انگلستان، سر چارلز مارلینگ را به دوئل دعوت کرد... چند روز قبل سفیران ایتالیا و اسپانیا هر دو نامه‌های تهدیدآمیز ناشناسی دریافت کردند که به آنها می‌گفت، اگر به ارائه توصیه‌های ناخواسته داوطلبانه مضر به مصالح ایران ادامه دهند، به سرنوشت اسماعیل خان فقید دچار خواهند شد.»^۲

در ابتدا کمیسیون مالی هیچ نوع اعمال قدرتی نکرد: «این کمیسیون مرکب بود از مدیر بانک روسیه در تهران، وابسته بازرگانی سفارت انگلیس در تهران، رئیس بلژیکی گمرکات و دو ایرانی. دولت ایران این کمیسیون را ناقض حاکمیت خود تلقی کرده و معلوم است که کمیسیون مالی عملاً

1- Count Arrivabene.

2- Caldwell, dispatch 282, 891. 00/902, February 26, 1917.

هرگز قدرت خود را به کار نگرفته است.» با بروز انقلاب روسیه، انگلیسی‌ها فشار بیشتری وارد کردند. ساوژرد می‌نویسد: «دولت ایران تا اندکی بیش از یک سال پیش، از این پول استفاده می‌کرد و در این هنگام سفارت انگلیس اعلام کرد، کمیسیون مالی باید اختیارات متناسب خود را به دست بگیرد. کابینه وقت ایران از پذیرش آن وجه تحت این شرایط خودداری ورزید و از آن هنگام دولت ایران از هیچ پولی استفاده نکرده است.» ساوژرد همچنین ذکر می‌کند: «ایرانیان دمکرات تندروتر در این کمیسیون مالی چیزی نمی‌بینند؛ مگر گامی مستقیم از سوی انگلستان و روسیه برای کنترل کامل امور مالی کشور و از این بابت بسیار آزرده‌اند.» با کابینه جدید وثوق‌الدوله اوضاع متفاوت خواهد بود: «گمان می‌رود کابینه فعلی وثوق‌الدوله احتمالاً کنترل کمیسیون مالی را می‌پذیرد و تا آنجا که من می‌دانم، پولی را که در بانکهای تهران انباشته شده برای تأمین دولت ایران به کار خواهد گرفت.»^۱

ضبط درآمدهای نفتی

محاصره مالی ایران با ضبط درآمدهای نفتی از سوی دولت انگلیس کامل شد. طبق قرارداد داری در ۱۹۰۱، شرکت نفت انگلیس و ایران متعهد بود ۱۶٪ از کل سود خود را به ایران پرداخت کند؛ به علاوه دولت ایران مالکیت ۱۰٪ شرکت را در اختیار داشت. بنابراین دولت ایران در مجموع می‌بایست یک چهارم سود شرکت را دریافت می‌کرد. از ۱۹۱۳ تولید نفت به سرعت افزایش یافت و به سود شرکت نفت انگلیس و ایران حتی با سرعتی بیشتر افزوده شد. ارقام ذکر شده در گزارش‌های مالی شرکت نفت انگلیس و ایران نشان‌دهنده میزان سود سرشار شرکت است. گزارش بانک جهانی درباره شرکت نفت انگلیس و ایران در ۱۹۵۲ موارد افشاکننده زیر را دربر دارد:

1- Southard, dispatch 2, 891.00/1051, September 2, 1918.

علیرغم ارسال سوخت ارزان نفتی به نیروی دریایی و سودهای سرازیر شده به سوی شرکت‌های فرعی، حساب‌های شرکت سود قابل توجهی را در بر دارند. این موارد در گزارش رئیس هیأت مدیره، سر چارلز گرین‌وی^۱ مشهود است:

(۱) مازاد دارایی ما در پایان ۳۱ مارس ۱۹۱۹ نزدیک به ۶/۰۰۰/۰۰۰ پوند است.

(۲) در سال‌های مالی ۲۳-۹۲۱ شرکت نفت انگلیس و ایران برای تأسیسات زیربنایی ۳۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند هزینه کرده است.

(۳) بین سال‌های مالی ۱۹۲۴-۱۹۲۳ از محل درآمدها ۱۹/۰۰۰/۰۰۰ پوند صرف هزینه‌های کلان و ۹/۵۰۰/۰۰۰ پوند هم صرف پرداخت سود سهام و منافع شده است.^۲

بنابراین طبق قرارداد دارسی، روشن است که ایران می‌بایست میلیون‌ها پوند از درآمدهای نفتی را در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۳ از آن خود می‌کرده است. به این شرح دقت کنید: «شرکت نفت انگلیس و ایران در ۱۹۱۹ «دارایی مازاد»ی بالغ بر ۶/۰۰۰/۰۰۰ پوند داشته است؛ پرداخت‌های کلان آن از محل «درآمدها» و نیز پرداخت سود سهام مبلغی بالغ بر ۲۸/۰۰۰/۰۰۰ پوند را شامل می‌شده است که در مجموع سود گزارش شده رقمی بالغ بر ۳۴/۰۰۰/۰۰۰ پوند را نشان می‌دهد. همان‌طور که این ارقام نشان می‌دهند و من در جای دیگر هم نشان داده‌ام، سهم عادلانه ایران، بدون در نظر گرفتن سود هنگفتی که به شرکت‌های فرعی «سرازیر» شده و «سوخت ارزان نفتی» تأمین شده برای نیروی دریایی انگلستان، دست کم ۸/۰۰۰/۰۰۰ پوند بوده است. اما رقم واقعی پرداخت شده در سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ تنها ۳۲۵/۰۰۰ پوند بود.^۳ برخلاف نظر ساوثرد که می‌گوید

1- Sir Charles Greenway.

2- Majd, *Great Britain and Reza Shah*, p 244.

3- Majd, *Ibid*, p 245.

که تنها «بخشی» از درآمدهای نفتی ضبط شد، باید گفت که این درآمد پس از ۱۹۱۵ به کلی مسدود گردید. طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۵ ایران می‌بایست ۸ میلیون پوند (۴۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار)، یا به طور متوسط سالانه دو میلیون پوند (۱۰ میلیون دلار) دریافت می‌کرد. این مبلغ پنج برابر هزینه کمک‌های آمریکای آمریکا به ایران در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۷ بوده است. آمار و ارقام نشان می‌دهد که در زمانی که میلیون‌ها ایرانی از قحطی مرده‌اند، انگلیسی‌ها به طور غیرقانونی پرداخت درآمدهای نفتی به دولت ایران را مسدود کرده‌اند. قطعاً جان میلیون‌ها ایرانی در صورت پرداخت این پول از سوی انگلیسی‌ها به دولت ایران، نجات می‌یافت. این به معنای جنایت علیه بشریت است.

ساوئرد بهانه انگلیسی‌ها برای ضبط درآمدهای نفتی ایران را این‌گونه شرح می‌دهد: «در ۱۹۱۵، بنابر گزارش‌های رسیده از مأموران آلمانی و عثمانی، ایلات ایرانی عربستان [خوزستان] تحریک شده و با تهدید عثمانی‌ها به پیشروی به داخل ایران، جرأت یافته و موفق شدند چاه‌های شرکت و خطوط لوله انتقال نفت خام به پالایشگاه آبادان را تخریب کنند. شرکت خسارت خود را رقم درشت ۴۰۰/۰۰۰ پوند [۲/۰۰۰/۰۰۰ دلار] که برخی فراتر از واقع می‌دانستند، تخمین زده و دولت ایران را مسئول آن تلقی کرد. برای جبران این خسارات، پرداخت بخشی از حق‌الامتياز مسدود شد و چون ایرانیان نیروی دریایی انگلستان را تأمین‌کننده اصلی سرمایه شرکت و بالطبع شرکت را تحت کنترل دولت انگلستان می‌دانستند، تصور می‌کردند این اقدام نیز راه دیگری برای اذیت کردن ایران است». گزارش بانک جهانی در ۱۹۵۲ که در اینجا به آن می‌پردازیم، نشان می‌دهد که خسارت واقعی وارد شده به چاه‌ها و خطوط لوله حدود ۲۰/۰۰۰ پوند بوده که بخش ناچیزی از حق‌الامتياز ایران را شامل می‌شد. علاوه بر این، به هنگام توقف پرداخت‌ها به دولت ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران در حال توسعه بود. ساوئرد این‌گونه شرح می‌دهد: «شرکت برای نگهداری از چاه‌های خود در داخل خاک ایران و نیز پالایشگاه نفت [آبادان] در کنار

شط‌العرب از نیروهای انگلیسی و هندی استفاده می‌کرد. کار شرکت برای تأمین نفت سفید، بنزین و گازوئیل مورد نیاز نیروی اعزامی به بین‌النهرین و دیگر نیروهای نظامی امپراتوری انگلستان در خاور و خاور نزدیک به طرز چشم‌گیری افزایش یافته بود. عملیات شرکت به سرعت در حال گسترش است و بنا به گزارش کنسولگری عدن در ژوئیه ۱۹۱۷، یکی از تازه‌ترین شواهد گسترش آن احداث پالایشگاه در عدن است... شرکت نفت انگلیس و ایران به تازگی ماشین‌آلاتی را برای حفاری به نزدیکی خانقین منتقل کرده است و نفت تولید شده در آنجا احتمالاً با لوله به پالایشگاه در دست احداث بغداد منتقل می‌شود. در ارتباط با حق‌الامتياز احتمالی دولت ایران در طول چند سال آینده باید این نکته را در نظر داشت که ظرفیت دو خط لوله‌ای که اخیراً بین میدان‌های نفتی و پالایشگاه آبادان کشیده شده، بالغ بر سه میلیون تن نفت خام در سال خواهد بود». جای شگفتی نیست که ساوثرد می‌افزاید: «یکی از مسئولین شرکت به من گفت که سرمایه‌گذاری اولیه نیروی دریایی به مقدار ۳/۰۰۰/۰۰۰ پوند در این شرکت، هم‌اکنون ارزشی در حدود ۸/۰۰۰/۰۰۰ پوند دارد.»^۱

درباره توقیف درآمدهای نفتی در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۵، در گزارش سال ۱۹۵۲ بانک جهانی این‌گونه آمده است: «تا پیش از آغاز اعمال فشار شرکت برای اصلاح امتیاز داری، دولت انگلستان نقش چندانی ایفا نمی‌کرد. نخستین اقدام آن توقف پرداخت حق‌الامتياز ایران بود. این اقدام بر این مبنا انجام گرفت که یکی از دولت‌های همسایه در خرابکاری در خطوط لوله نقش محرکی داشته است. با وجود آنکه خسارت واقعی به ۱۰۰/۰۰۰ دلار نرسید، شرکت به بهانه این حوادث، پرداخت حق‌الامتياز را به مدت پنج سال متوقف کرد و حتی مدعی ۲/۰۰۰/۰۰۰ دلار برای جبران خسارت شد. در ماده (۱۴) امتیاز آمده است که ایران تنها (تأکید از متن اصلی است) متعهد به حفاظت از اموال شرکت و جان کارکنان شرکت

1- Southard, dispatch 2, 891. 00/1015, September 2, 1918.

بوده و درباره زیان یا خسارت ناشی از حوادث خارج از کنترل خود، مسئول نیست. دلیل دیگر ارائه شده برای توقف پرداخت‌ها این بود که شرکت باید ۳٪ حق‌الامتیاز را به مالکان زمین‌هایی می‌پرداخت که چاه‌ها در آنجا حفر می‌شد. در ماده (۳) امتیاز آمده بود که صاحب امتیاز باید قیمت یا معوض زمین‌های شخصی تصرف شده برای حفاری را به مالکان آنها بدهد.^۱

کنترل شرکت نفت انگلیس و ایران به دست دولت انگلستان

ساوژرد به رابطه میان دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران اشاره می‌کند و باید روشن باشد که این دو، یکی بودند. شرکت نفت انگلیس و ایران بازوی دولت انگلستان بود که دو سوم سهام «شرکت» را در دست داشت. شرکت نفت انگلیس و ایران، در ۲ دسامبر ۱۹۱۹، در اجرای بخشی از توسعه خود، اعلام افزایش سرمایه کرده و توجه پذیره‌نویسان را به سهام ممتاز جدیدالانتشار خود جلب می‌کند. کنسول آمریکا «رابرت اسکینر»^۲ ضمن ارسال یک نسخه از این آگهی به وزارت خارجه می‌نویسد: «این اعلامیه رسماً اعلام می‌کند که شرکت از ۱۹۰۹ به منظور اخذ امتیاز اعطایی از سوی پادشاه ایران فعال شده است. بر طبق این امتیاز تمام حقوق مربوط به اکتشاف و استخراج، حمل و فروش نفت، گاز طبیعی، قیر و موم معدنی در سراسر پادشاهی ایران (به جز پنج استان شمالی مجاور دریای خزر) به مدت شصت سال از ۲۸ می ۱۹۰۱ به این شرکت واگذار شده است.» اسکینر در پایان چنین می‌آورد: «علاوه بر این، در آگهی آمده است در سال ۱۹۱۴، ۲/۰۰۰/۰۰۰ سهام عادی به ارزش اسمی هر سهم ۱ پوند، هزار سهام ممتاز به ارزش هر سهم ۱ پوند و ۱۹۹/۰۰۰ پوند نیز اوراق قرضه منتشر شده و بدین وسیله سود و منافع

1- Majd, *Great Britain and Reza Shah*, p 243.

2- Robert Skinner.

شرکت تضمین شده است. بنابراین روشن می‌شود که شرکت نفت انگلیس و ایران با مسئولیت محدود، عملاً همان دولت انگلستان است.^۱

در ۳ دسامبر ۱۹۱۹، وزیر دارایی انگلستان در مجلس اعلام نمود که دولت انگلستان قصد دارد ۳/۰۰۰/۰۰۰ سهم دیگر خریداری کند تا کنترل خود را بر شرکت نفت انگلیس و ایران حفظ کند. اظهارات او را اسکینر این‌گونه گزارش می‌کند: «آقای چمبرلن: دولت اعلی‌حضرت در حال حاضر ۲/۰۰۰/۰۰۰ سهم عادی یک پوندی از ۳/۰۰۰/۰۰۰ سهم عادی شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار دارد و پذیرفته است در همان نسبت سرمایه کل سهام عادی برای خرید ۳/۰۰۰/۰۰۰ سهام عادی یک پوندی اقدام کند که یک شیلینگ^۲ از هر سهم بلافاصله پرداخت خواهد شد. قرار شده است ۱۹ شیلینگ باقی‌مانده در هر سهم برای ۲/۰۰۰/۰۰۰ سهم در مدت کوتاهی پرداخت گردد. بهای ۱/۰۰۰/۰۰۰ سهم باقی‌مانده تا چند سال پرداخت نمی‌شود. توافق‌های احتیاطی برای تأمین مالی وجه

1- Skinner, dispatch 8856, 891. 6363/8, December 2, 1919.

در گزارشی به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۴ و با عنوان «قرارداد انگلستان با شرکت نفت انگلیس و ایران برای تأمین سوخت نیروی دریایی»، معاون و جانشین سرکنسول آمریکا در لندن می‌نویسد: «مفتخراً به اطلاع می‌رساند که، دولت انگلستان اخیراً وارد قراردادی با شرکت نفت انگلیس و ایران شده است تا سوخت موردنیاز نیروی دریایی را در حد توان تولید شرکت، تأمین کند.» در این گزارش در ادامه آمده است: «این قرارداد که اخیراً از سوی اکثریت بسیار بزرگی از نمایندگان مجلس عوام تأیید شده است، هزینه‌ای بالغ بر ۱۰/۷۰۶/۳۰۰ دلار دربر دارد. فرمانده کل نیروی دریایی، در توضیح این قرارداد، اظهار داشت که، ۹/۷۳۷/۸۶۶ دلار در سهام شرکت و ۹۶۸/۴۳۳ دلار در اوراق قرضه سرمایه‌گذاری خواهد شد. کل سرمایه‌گذاری به اقساط اختصاص خواهد یافت. ۴۸۶/۶۵۰ دلار بلادرنگ به ایجاد سهام کافی برای دولت اختصاص خواهد یافت تا شرایط لازم برای رأی دادن و انتصاب دو عضو هیأت مدیره برای دولت فراهم شود.» وی در پایان چنین می‌آورد: «املاک شرکت نفت انگلیس و ایران تا این اواخر تماماً در خاک ایران قرار داشت، اما به نظر می‌رسد با تنظیم مجدد خطوط مرزی که اخیراً صورت گرفت بخشی از آن هم‌اکنون در حوزه حاکمیت عثمانی قرار گرفته است*».

* Wescott, dispatch, 841. 3472/3, June 26, 1914.

۲- واحد پول انگلستان معادل ۱/۲ پوند.

مربوط به ۱۹ شیلینگ ۲/۰۰۰/۰۰۰ سهم انجام گرفته و در قالب لایحه‌ای به سرعت به مجلس ارائه خواهد شد.^۱

در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۹، مجلس عوام انگلستان لایحه استفاده از منابع عمومی برای خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را تصویب کرد. متن کامل آن را اسکینر نقل کرده است که گزیده آن در پی می‌آید. آقای بالدوین، معاون مالی خزانه‌داری در اظهاراتش چنین می‌آورد: «این لایحه که بناست برای این تصویب مطرح گردد، متمم قانون (اخذ سرمایه) ۱۹۱۴ درباره شرکت نفت انگلیس و ایران است و نمایندگان محترم که با این قانون آشنا هستند، شرایطی را که در آن، این لایحه تصویب گردید، به خاطر دارند. این امر مربوط به زمانی بود که میدان نفتی ایران در حال توسعه بود و به طور هم‌زمان، استفاده از نفت نیز عملاً رو به گسترش بود. وزارت درباری نیز بسیار مشتاق بود که در صورت امکان، یکی از بزرگ‌ترین میدان‌های نفتی جهان، نه تنها با سرمایه انگلستان کار کند، بلکه دولت انگلستان از طریق سرمایه‌گذاری کافی در این زمینه و بالطبع کسب قدرت تصمیم‌گیری، عملاً کنترل شرکت را در دست داشته باشد. تحت آن شرایط مبلغ ۲/۲۰۰/۰۰۰ پوند از صندوق اولدسینکینگ^۲ اخذ شد... ما دو چیز را می‌دانیم که مشخصاً در آن زمان نمی‌دانستیم. ما می‌دانیم که این میدان نفتی بزرگی است و می‌دانیم که آینده از آن انرژی نفتی است. شرکت نفت انگلیس و ایران تاکنون موفق بوده است. من امیدهای پرحرارت‌ترین طرفداران آن را در روزهای دور به یاد دارم. کار آنچنان پیشرفت کرده است که آنها مجبور شده‌اند حجم سرمایه خود را به مقدار قابل توجهی افزایش دهند و البته مسئله‌ای که در این هنگام مطرح گردید، این بود که دولت باید برای میزان تازه‌ای از سرمایه‌گذاری اقدام می‌کرد تا سهم کنترل‌کننده را همچنان در اختیار داشته باشد و یا آنکه موقعیت خود

1- Skinner, dispatch 8856, 891. 6363/9, December 5, 1919.

2- Old Sinking Fund.

را از دست داده و خطر در اختیار گرفتن سهام از سوی افراد گوناگون با منافع گوناگون را بپذیرد و به این ترتیب آیا باید موقعیتی را که به دست آورده و حفظ کرده بودیم، از دست می‌دادیم؟ البته جدای از این، من هرگز از جمله کسانی نیستم که از سرمایه‌گذاری وجوه عمومی در این شرکت به صرف کسب درآمد و یا تنها به خاطر سیاست طرفداری کنم، بلکه به مجلس یادآوری می‌کنم که سرمایه‌گذاری در هر بخشی از این شرکت، کاری به شدت پرسود است... نمایندگان محترم ممکن است بپرسند، اضطرار در تصویب این لایحه چیست؟ من بسیار متأسفم که این کار باید با شتاب صورت گیرد، لکن توجه مجلس را به پاسخ داده شده به پرسش نماینده محترم نیوکاسل ایست (سرگرد بارنز^۱) در سوم ماه جاری درباره قصد دولت در این باره جلب می‌کنم و اینکه درخواست برای افزایش سهم دولت باید بلافاصله ارسال گردد. گمان می‌کنم آگهی ده روز پیش منتشر شده و من مواظب بودم تا درخواست رسمی افزایش سرمایه را، ولو به هر مقدار، ارسال نکنیم؛ مگر آنکه سیاست پیشنهاد شده ما به مجلس، مورد تأیید قرار بگیرد.»

توضیحات سر اف. بانبری^۲ به این شرح است: «اینکه سال‌ها پیش لرد بکنزفیلد^۳ فقید در شرکت کانال سوئز سهام خرید و اینکه دولت لیبرال آن زمان، و بویژه آقای گلاستون در برابر آن مقاومت کردند، کاملاً حقیقت دارد، اما آن مقاومت اشتباه بود، زیرا اولاً خرید آن سهام از نظر تجاری کاری بسیار موفقیت‌آمیز بود و ثانیاً منجر به کنترل کشوری بزرگ در سر راه ما به سوی هند شد.»

اظهارات افشاکننده دیگری نیز توسط سر جی. دی. ریز^۴ بیان شد: «من آنچه را که در ۱۹۱۴ رخ داد، به خوبی به یاد می‌آورم. در آن زمان

1- Barnes.

2- Sir F. Banbury.

3- Lord Beaconsfield.

4- Sir J. D. Rees.

تأمین سوخت برای نیروی دریایی، یک مسئله بزرگ در عرصه امپراتوری بود. هدف، مسئله مالی و کسب پول نبود، لکن در جریان گامی که در راستای اهداف نیروی دریایی و نیز یک امپراتوری بزرگ برداشته شد، دولت نیز برخلاف اکثر عملیات‌هایش، اتفاقاً سود کلانی از آن برد. به گمان من این اقدام قابل سرزنش و محکومیت نبود، زیرا مالیات‌دهندگان انگلیسی از این عملیات عایدی بسیار داشتند... چون این سرمایه‌گذاری نفوذ غالب انگلیس را در ایران به ارمغان آورد. گذشته از تجارت با ایران، این مهم‌ترین حلقه میان کشور مادر و امپراتوری ما در هندوستان است.^۱

تحولات در لندن به دقت زیر نظر شرکت‌های نفتی آمریکایی قرار داشت. در ۶ فوریه ۱۹۲۰، ال. تی. توماس از شرکت استاندارد اویل نیوجرسی، نامه‌ای به وزیر خارجه نوشته و در آن آخرین آگهی شرکت نفت انگلیس و ایران را که پیشتر درباره‌اش سخن گفتیم، ضمیمه کرده و این‌گونه اظهار نظر می‌کند: «این‌طور به نظر می‌رسد که آگهی پیوست درباره افزایش سرمایه شرکت نفت انگلیس و ایران، همراه با فرم درخواست سهام بیشتر، ممکن است نافع باشد، لکن به هر صورت این اقدام باید در وزارت خارجه ثبت گردد.» نویسنده سپس در بند بعدی می‌افزاید: «دولت انگلستان، خود، بیشتر سهام را همراه با قدرت رأی در شرکت نفت انگلیس و ایران در اختیار دارد. شرکتی که حقوق فراگیر نفتی را در سراسر پادشاهی ایران به استثنای استان‌های مرزی در ساحل جنوبی خزر در دست دارد. این امتیاز ۴/۵ پادشاهی ایران را دربر می‌گیرد و علاوه بر آن، انحصار کشیدن خطوط لوله نفتی نیز در ضمن حقوق شرکت قرار دارد.»^۲

ساوژرد درباره کنترل و مالکیت شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دولت بریتانیا می‌افزاید: «ایرانی‌ها با تمایل انگلیسی‌ها به داشتن منابع نفت

1- Skiner, dispatch 8907, 891. 6363/10, December 3, 1919.

2- Thomas to Secretary of State, letter and enclosure, 891. 6363/11, February 6, 1920.

مستقل در ایران کاملاً آشنا هستند؛ و در گزارشی که اخیراً شرکت نفت انگلیس و ایران منتشر ساخته است نقل قولی از یک سخنرانی منصوب به لیود جرج^۱ آمده که در آن به تأمین مالی این شرکت از سوی نیروی دریایی [انگلستان] اشاره شده است: «وزیر و کابینه که کنترل شرکت نفت انگلیس و ایران را [برای بریتانیا] تضمین کردند و بدین وسیله منبع مهم تأمین کالایی را که برای حیات ملی ما ضروری است، فارغ از هرگونه سلطه [قدرت‌های] خارجی دیگر، فراهم آوردند، خدمتی بزرگتر از ديسرائیلی^۲ [به این مملکت کرده‌اند] و...». قسمتی از این نقل قول را برجسته کرده‌ام تا نشان دهم ایرانی‌ها کدام عبارت را بهانه قرار داده‌اند تا ادعا کنند که انگلیسی‌ها قصد دارند آن بخش از جنوب ایران را که چاههای نفت در آن قرار دارد، همچون خاک خود برای همیشه در کنترل بگیرند و یا صاحب شوند»^۳.

اوضاع اقتصادی در پاییز ۱۹۱۷؛ تورم وحشتناک

در ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۷، کالدول به وزارت خارجه نوشته است که دیگر قادر نبوده با حقوق خود در تهران زندگی کند. دو دلیل وجود داشت: نخست افزایش هنگفت قیمت‌ها از زمان آغاز جنگ؛ و دوم افزایش ارزش برابری قران به نزدیک ۱۹ سنت، در شرایطی که وزارت خارجه همچنان از همان نرخ ۸/۷۵ سنت پیش از جنگ استفاده می‌کرد. از آنجا که کالدول حقوق خود را به دلار دریافت می‌کرد؛ اما مبلغ دریافتی او به قران به کمتر از نصف کاهش می‌یافت. پیش از آن او به ازای هر دلار تقریباً ۱۱/۵ قران دریافت می‌کرد. اکنون او به ازای هر دلار پنج قران دریافت می‌کرد. علاوه بر این، قیمت‌ها به شکل هنگفتی افزایش یافته

1- Liyod George.

2- Disraeli.

3- Southard, dispatch 2, 891.00/1015, September 1918.

بود. او اوضاع را این‌گونه شرح می‌دهد: «در ایران عملاً از معیار نقره استفاده می‌شود. جنگ ارزش نقره را به قران تا حدود دو برابر ارزش معمول آن افزایش داده است، اما قدرت خرید قران، به خاطر افزایش هولناک ارزش تمام کالاها، تنها در حدود ۲۵٪ قدرت خرید آن به هنگام ورود من در سه سال پیش بود.» او اشاره‌ای دارد به هزینه بالای زندگی: «باید بگویم که با آنکه گرانی و افزایش قیمت، آمریکا را نیز دربر گرفته است، سطح قیمت تمام مواد غذایی، لباس و دیگر مایحتاجی که ما در اینجا استفاده می‌کنیم، به طور متوسط سه تا ده برابر قیمت همین کالاها در ایالات متحده است. برای مثال، شکر هر پوند یک دلار است؛ یک جعبه ده سنتی سودا ۱/۲۵ دلار؛ قهوه هر پوند ۳/۵ دلار؛ جای هر پوند حدود ۳ دلار؛ یک جفت کفش پنبه‌ای ۲۰ دلار و ... برای بیشتر کالاها قیمت‌های مشابهی برقرار است و کیفیت همانها هم آن قدر پایین است که افراد عادی در منزل هم از آنها استفاده نمی‌کنند. حتی قیمت مواد غذایی که در اینجا تولید می‌شوند به شکل هنگفتی افزایش یافته است.» کالدول در ادامه خواستار افزایش حقوق و نیز استفاده از نرخ جدید تبادل ارز به جای نرخ پیش از جنگ می‌شود.^۱

کالدول در گزارشی به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷، درباره هزینه بالای زندگی و تورم و افزایش روز به روز قیمت‌ها، می‌نویسد: «هزینه زندگی در اینجا هر روز به شکلی باورنکردنی افزایش می‌یابد. از آغاز جنگ و خصوصاً دو سال گذشته که طی آن عملاً تمام واردات متوقف شده است، وضع به این منوال بوده است.» او می‌افزاید: «قیمتها هم‌اکنون به شش تا ده برابر قیمت‌های پیش از جنگ رسیده است.» مسئله دیگر علاوه بر تورم، افزایش ارزش اسمی قران بود: «ارزش برابری پول ایران دو برابر شده است و علاوه بر آن قیمت کالاها به شکل هنگفتی افزایش یافته است؛ از

1- Caldwell to William Phillips. Letter and enclosure, 123 C 122/52, September 24, 1917.

این رو برای ما غیرعملی و غیرممکن است که در اینجا حقوق خود را در آمریکا دریافت کنیم و سپس حواله‌های شخصی خود را به پول محلی تبدیل کنیم. روشی که در کشورهایی امکان‌پذیر است که ارزش پولشان کاهش یافته است.» او در پایان می‌نویسد: «این موضوع صرفاً به خاطر آگاهی وزارتخانه از برخی مشکلات و سختی‌های اینجا ذکر شد.»^۱

مشکلات مالی پس از انقلاب روسیه

پس از انقلاب روسیه، پرداخت‌های روسیه پایان یافته بود و انگلیسی‌ها نیز همان‌طور که گفته شد، پرداخت‌های خود به ایران را درست در هنگام آغاز قحطی کاهش دادند. کالدول توضیح می‌دهد: «پیش از فروپاشی روسیه، دولت‌های روسیه و انگلستان ماهانه حدود سی هزار پوند استرلینگ به دولت ایران می‌پرداختند. از زمان انقلاب روسیه، این پرداخت‌ها را دولت انگلستان [به تنهایی] برعهده داشته است؛ اگرچه همین هم گاه متوقف و معلق می‌ماند و در بیشتر مواقع هم کاهش چشمگیری داشت.»^۲ روزنامه رعد ۲۸ ژانویه، نمونه‌ای از این توقف پرداختها را گزارش کرده است: «وزارت خارجه از بانک شاهنشاهی ایران و سفارت انگلیس خواسته است تا اجازه دهند [دولت] ایران درآمد مازاد گمرکات سال گذشته را که بالغ بر ۹۰۰/۰۰۰ تومان می‌شود، دریافت کند. بانک شاهنشاهی پاسخ داده است که این مبلغ به حساب بدهی دولت ایران به انگلستان منظور شده است.»^۳ موضوعی که ایرانی‌ها از آن بسیار آزرده شدند، استفاده از نرخ برابری پیش از جنگ در معاملات با دولت ایران در هنگامی بود که ارزش قران بسیار افزایش یافته بود. همان‌طور که گفته شد، بنا بود ایران ماهانه ۳۰/۰۰۰ پوند دریافت کند. به هر شکل، در زمان

۱- کالدول، گزارش ۳۴۰، ۱۲۲/۵۳، سی ۱۲۳، ۸ نوامبر ۱۹۱۷.

۲- Caldwell, Quarterly Report No. 1/891. 00/1072, November 1, 1918.

۳- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosures, 891. 10/962, February 2, 1918.

عقد قرارداد، نرخ برابری قران - پوند، ۶۰ قران به ازای هر پوند در نظر گرفته شد. در دوران جنگ، ارزش قران در برابر پوند به ۲۵ قران به ازای هر پوند افزایش یافت. با این همه انگلیسی‌ها، با آنکه درآمدهای گمرکات جنوب را به قران جمع‌آوری می‌کردند، همان ۳۶۰/۰۰۰ پوند را به دولت ایران می‌دادند. وقتی دولت ایران پوندهای کاهش ارزش یافته را می‌فروخت، یک دوم مقدار قرانی را که پیش از این دریافت می‌داشت، به دست می‌آورد؛ یعنی هنگامی که دولت ایران استرلینگ دریافت شده در این برهه را فروخته و به قران تبدیل می‌کرد، به جای دریافت نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ تومان، ۸۰/۰۰۰ تومان به دست می‌آورد. ایرانی‌ها می‌گفتند، با افزایش ارزش قران و کاهش ارزش پوند، باید ۶۰/۰۰۰ پوند دریافت کنند. اگرچه انگلیسی‌ها به لحاظ فنی در موضع درست قرار داشتند (تعهد آنها پرداخت ۳۰/۰۰۰ پوند در ماه بود)، لکن در زمانی که قحطی ویرانگر، کشور را دربرگرفته و میلیون‌ها ایرانی را کشته است، این برخورد اقدامی فوق‌العاده بی‌رحمانه از سوی انگلیسی‌ها بوده است. علاوه بر این با تورم بسیار بالا، قدرت خرید ۸۰/۰۰۰ تومان نیز به شدت از میان رفته بود. ساوثرد گزارش می‌کند که ایرانی‌ها در کنار اشغال نظامی ایران و پلیس جنوب ایران، بیش از همه از تلاش‌های انگلیسی‌ها برای به دست آوردن کنترل کامل مالی بر ایران، و استفاده از نرخ برابری پیش از جنگ در مبادلات خود با دولت ایران آزرده بودند.^۱

با انتصاب کابینه دوم وثوق‌الدوله در اوت ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها برای حمایت و حفظ کابینه پرداخت ماهانه ۳۵۰/۰۰۰ تومان را آغاز کردند. کالدول گزارش می‌کند: «هم‌اکنون دولت انگلستان تقریباً هرماه مساعده‌ای در اختیار دولت ایران قرار می‌دهد تا نیازهای جاری دولتی خود را برآورده سازد. در فاصله زمانی قابل توجهی هیچ مساعده‌ای پرداخت نشده است؛ اما کل بدهی ناشی از این مساعده‌ها تا پایان جنگ مبلغ زیادی خواهد شد.

1- Southard, dispatch 2, 891.00/1051, September 2, 1918.

بهره و سررسید این مساعده‌ها هنوز مشخص نیست، اما تا پایان جنگ مشخص خواهد شد.^۱ شش ماه بعد وایت گزارش می‌کند: «مساعده‌های ماهانه دولت انگلستان به کابینه فعلی به مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان (۳۵۰/۰۰۰ تومان) ادامه دارد، اما هیچ برنامه مشخصی برای بازپرداخت آنها و یا سود ناشی از آنها تاکنون صورت نگرفته است.»^۲ سه ماه بعد وایت گزارش می‌کند اوضاع مالی دولت بسیار بهبود یافته است: «مالیه ایران در اسف‌انگیزترین وضعیت قرار داشت و خزانه، منابع کافی برای ضروری‌ترین نیازهای روزانه دولت در اختیار نداشت. دولت انگلستان آماده و مایل به کمک بود و از هنگامی که کابینه وثوق‌الدوله در اوت ۱۹۱۸ قدرت را به دست گرفته است، انگلستان ماهانه سیصد و پنجاه هزار تومان مساعده به دولت ایران پرداخت کرده است.^۳ این «مساعده‌ها» تا سقوط کابینه وثوق‌الدوله در ژوئن ۱۹۲۰ ادامه یافت. علاوه بر پرداخت‌های ماهانه به کابینه وثوق‌الدوله، اوضاع مالی نیز بهبود یافته بود.» کالدول افشا می‌کند که هزینه‌های دولت ایران کاهش یافته بود. به طور مشخص، انگلیسی‌ها کنترل قزاقخانه را به دست گرفته بودند و هزینه‌های آن را پرداخت می‌کردند و ژاندارمری ایران نیز به کلی منحل شده بود. او شرح می‌دهد: «دولت ایران علاوه بر دریافت مازاد درآمد گمرکات جنوب، همانطور که گفته شد مساعده‌های خاصی را به طور ماهانه از دولت انگلستان دریافت می‌کرد. علاوه بر این، هزینه‌های دولتی آنها با توجه به اینکه شمار نیروهای ژاندارمری به کمتر از سه هزار نفر نسبت به هشت هزار نفر پیشین، کاهش یافته و فوج قزاق نیز هم‌اکنون از سوی انگلستان تأمین مالی می‌شود، بسیار کاهش یافته است.» کالدول این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: «به این ترتیب ایران در موقعیتی است که تا زمان ادامه جنگ قادر به تأمین نیازهای آنی

1- Caldwell, Quarterly Report 1, 891.00/1072, November 1, 1918.

2- White, Quarterly Report 3, 891.00/1096, April 4, 1919.

3- White, Quarterly Report No, 4, 891. 00/1122, July 7, 1919.

خود هست. پس از جنگ موقعیت آن به سختی می‌تواند تا این حد مطلوب باشد.» کالدول می‌افزاید: «قدرت شاه نابود شده است و هیچ چیز هم جای آن را نگرفته است.»^۱

ضعف دولت ایران

دولت ایران محروم از منابع مالی، در برابر ویرانگرترین قحطی تاریخ این کشور، درمانده بود. این دولت هیچ اعمال قدرتی نمی‌توانست بکند. ساوثرد این‌گونه شرح می‌دهد: «برای بیشتر ناظران روشن است که ایران در حال حاضر کشوری بدون یک دولت واقعی یا کارآمد است. قدرت شاه و کابینه‌اش تا آنجا که شواهد عملی در نظر باشند، ظاهراً در خارج از تهران احساس نمی‌شود و بخش بزرگی از کشور، خود را بدون کمک دولت مرکزی اداره می‌کند. حاکمان ولایات مختلف که از تهران اعزام می‌شوند، به واسطه وجهه خود به عنوان افرادی ثروتمند و تحصیل کرده و نیز بی‌تفاوتی مردم به امور سیاسی قادر هستند سازمان حکومتی را در حد جمع‌آوری مالیات‌ها حفظ کنند که البته بخش عمده آن به صورت غله است و مردم در بسیاری موارد حسب عادت آن‌ها را به انبارهای غله دولتی می‌آورند... طبقه ارباب حکومت در تهران علاقه وافری به مسائل سیاسی ایران و بین‌الملل دارند، اما دولت آنها که نه ارتشی دارد و نه اعتباری، در زمینه‌هایی که کمترین برخوردی با سیاست کشورهای اروپایی دارای منافع سیاسی در ایران داشته باشد، قادر به اعمال هیچ‌گونه قدرت واقعی نیست.»^۲

امدادرسانی آمریکا در ایران

مؤسسات بشردوستانه آمریکایی کمک قابل توجهی به قربانیان قحطی ایران انجام دادند. اطلاعات درباره امدادرسانی آمریکایی‌ها از

1- Caldwell, Quarterly Report, 891.00/1072, November 1, 1918.

2- Southard, dispatch 2, 891.00/1015, September 2, 1918.

تلگراف‌های مبادله شده روشن است. در ۱۷ آوریل ۱۹۱۸، کالدول این گونه تلگراف می‌زند: «دولت ایران از من درخواست کرده است که تحقیق کنم، آیا ایالات متحده آمریکا یک میلیون تومان به ایران وام خواهد داد (به نرخ تبادل فعلی این مبلغ نزدیک به دو میلیون دلار است)؛ کل این مبلغ بناست به طور گسترده برای برطرف کردن قحطی و زیر نظر شخص من به کار گرفته شود.» کالدول می‌افزاید: «صادقانه باید مشغولیت ذهنی جدی خود را درباره این درخواست اظهار دارم، در صورت امکان، موافقت در این باره، انسانی‌ترین اقدام خواهد بود و می‌تواند اوضاع دهشتناک فعلی را بهبود بخشد. علاوه بر آن، می‌تواند از نظر سیاسی مفیدترین تأثیر را بر جای بگذارد.»^۱ دو روز بعد او اینگونه می‌نویسد: «پیرو تلگراف ۷ آوریل خود درباره موضوع وام درخواست شده برای ایران، گمان می‌کنم دولت ایالات متحده باید این اقدام را به مصلحت تلقی کند. وثیقه بازپرداخت احتمالاً از طریق دریافت درآمدهای فرضی گمرکات تأمین گردیده و یا اگر شما وثیقه شخصی را ترجیح دهید، دولت ایران راغب است جواهرات با ارزش خود را وثیقه بگذارد.»^۲ در اول می ۱۹۱۸، وزارت خارجه دستوری برای کالدول ارسال می‌کند که به این شرح است:

شما می‌توانید وزیر امور خارجه را در این باره مطلع ساخته و با اجازه ایشان موارد زیر را اعلام کنید:

دولت ایالات متحده با نگرانی بسیار گزارش‌هایی از ایران درباره قحطی زندگی مردم این کشور دریافت کرده است؛ و هم‌اکنون نیز دولت ایران از طریق سفارت آمریکا در تهران، وامی به مبلغ یک میلیون تومان برای مقابله با قحطی درخواست نموده است. قوانین آمریکا پرداخت وام را تنها برای کشورهایی مجاز می‌داند که درگیر جنگ با آلمان هستند، لذا برای رعایت این قوانین دولت

1- Caldwell, telegram, 891. 51/212, April 7, 1918.

2- Caldwell, telegram, 891. 51/213, April 9, 1918.

انجمن‌های خیریه را تشویق کرده است تا جایی که امکان دارد برای بهبود اوضاع ناگوار ایران کمک کنند. وام الزاماً تعهد بازپرداخت را در پی دارد. با وجود این، مردم آمریکا، تاکنون مبلغ ۲/۰۳۷/۱۷۳ دلار مستقیماً به تبریز و تهران ارسال کرده‌اند و مبالغ دیگری نیز به شمال غرب ایران از طریق تفلیس ارسال شده است و آماده‌اند یک تا دو میلیون دلار دیگر نیز طی سال جاری پرداخت کنند. در نتیجه ایران در حال دریافت هدیه‌ای از طرف ایالات متحده به منظور صرف در هزینه‌های امدادی است که بسیار بیشتر از یک میلیون تومانی است که در قالب وام، آن را درخواست کرده بود. کمکی که مردم آمریکا برای امداد ایران انجام داده‌اند، حاکی از هم‌دردی آمریکایی‌ها با مردم ایران در ایام رنج و سختی است.^۱

کالدول درباره کمک‌رسانی‌های انجام گرفته در مرکز ایران این‌گونه خبر می‌دهد: «مفتخراً اطلاعات، ارقام و داده‌های زیر را درباره اقدامات کمک‌رسانی در حال انجام در سراسر مرکز ایران، به پیوست ارسال می‌دارد. این اقدامات به مدیریت کمیته‌های موسوم به کمیته امدادرسانی ایران متشکل از میسیونرهای آمریکایی مقیم و ایرانیان سرشناس انجام می‌گیرد که امضاکننده این نامه افتخار دارد رئیس آن کمیته باشد... تمام منابع مالی دریافت شده برای کمک‌رسانی در این بخش از ایران از آمریکا ارسال شده و تاکنون به مبلغ چهارصد و سی و پنج هزار دلار رسیده است و تردیدی نیست که از این پس بیش از این نیز دریافت می‌شود. شایسته توجه است که بیش از نیمی از این مبلغ در تهران هزینه شده است. در آنجا بیش از سی هزار نفر در هر هفته اطعام می‌شوند. کار مشابهی نیز به کمک میسیونرهای آمریکایی در مشهد، همدان، کرمانشاه، قزوین، رشت و سلطان‌آباد در حال انجام است. در دو شهر نخستین که نامشان رفت، کمک‌رسانی کاملاً گسترده است. چیزی در حدود نه هزار نفر روزانه اطعام

1- Lansing to Caldwell, instruction 50, 891.51/213, May 1, 1918.

می‌شوند.» کالدول می‌افزاید: «کمیته ما در اینجا نام «کمیته امداد رسانی ایران» را برگزیده است. تهران به نُه مرکز توزیع تقسیم شده است و از پول مربوط به آنجا، با ارائه کوپن، برنج و مواد غذایی توزیع می‌شود. درباره نیازمند بودن دارندگان این کوپن‌ها قبلاً با دقت تحقیق شده است. با وجود این واقعیت که این کمیته در حال اطعام حدود سی هزار نفر در تهران است، آمار قابل اطمینان نشان می‌دهند، حدود هفتاد و پنج هزار نفر دیگر تنها در این شهر وجود دارند که نیازشان همانند آنهایی است که کمک‌ها را دریافت می‌کنند و بسیاری از این نیازمندان در اثر قحطی می‌میرند.» این شمار حقیقتاً بهت‌آور است. سی و پنج هزار نفر اطعام شوند و هفتاد و پنج هزار نفر دیگر در نیاز مبرم قرار داشته باشند. این به معنای آن است که یک سوم جمعیت تهران گرسنه بوده‌اند. کالدول می‌افزاید: «در هر صورت، به خاطر بی‌صدافتی تقریباً عمومی شرقی‌ها، پرس و جو کنندگان ما موارد متعدد شیادی و سوءاستفاده‌های پیاپی از کمک‌های کمیته را گزارش می‌کنند.» کالدول در مقایسه وسعت کمک‌رسانی آمریکایی‌ها با اقدامات جزئی انگلیسی‌ها می‌نویسد: «وزارت خارجه [آمریکا] بی‌تردید از جزئیات کمک‌رسانی گسترده در سه سال گذشته در شمال غرب ایران که بیش از دو میلیون دلار آمریکا در آنجا کمک و هزینه شده است، آگاهی دارد. مقامات نظامی انگلیس در کرمانشاه و همدان با استخدام کارگر برای احداث جاده‌های منتهی به بغداد، امداد رسانی می‌کنند و در تهران یک انجمن انگلیسی، روزانه حدود یک هزار نفر را اطعام می‌کرده است، لکن سوای این اقدام و کمک‌رسانی‌هایی که با پول دریافتی از آمریکا انجام می‌گیرد، به این مردمی که به شدت نیازمندند، کمک‌های کمی شده است. تا جایی که معلوم است از سوی خارجی‌ها (انگلیسی‌ها) هیچ نوع اقدام کمک‌رسانی در بخش‌های جنوبی ایران، در مکان‌هایی چون کاشان، یزد، کرمان، شیراز و غیره، صورت نمی‌گیرد. در این مناطق شرایط شبیه‌همانی است که در تهران حکمفرماست.» کالدول همچنین می‌افزاید: «این امکان وجود دارد که بتوان منابع مالی آمریکایی‌ها را در این مکان‌ها مصرف کرد،

زیرا با وجود نبود افراد آمریکایی در این مناطق، شمار زیادی از نیروها و میسیونرها، مقامات و اتباع انگلیسی حضور دارند. امکان کمی برای استفاده از افراد محلی ایرانی قابل اعتماد و کارآمد در این کار وجود دارد.^۱

در سال ۱۹۱۸، احمدشاه به شکل ناخوشایندی به عنوان جوانی سنگدل و حریص شهره شده بود. ساوثرد مشخصاً به ذکر برخورد منزجرکننده‌ای درباره احمدشاه و قضیه حق فروش غله در بجنوبه قحطی می‌پردازد: «شاه ایران را کسانی که می‌شناسند جوانی بی‌اندازه پول‌دوست معرفی می‌کنند و دوستان صمیمی و هوادارانش می‌گویند که او به این نظر رسیده است که احتمالاً آخرین پادشاه ایران خواهد بود و از این رو پیش از آنکه تاج و تخت از دست برود، باید تا جای ممکن پول جمع کند. برای ذکر نمونه‌ای از میل شاه به کسب ثروت آن هم به هر شکل ممکن، من به ذکر مجدد نمونه‌ای در این باره می‌پردازم که یک بار محرمانه

1- Caldwell, dispatch 390, 891. 48/111, May 21, 1918.

ساوثرد* کار امدادسانی برای قحطی در کرمانشاه را هم توصیف می‌کند: «البته قحطی و فقر در مسیر دو سوی کرمانشاه، مانع حرکت آسان و پیشرفت نیروهای نظامی بود و با استفاده از منابع مالی دولت انگلستان گام‌هایی برای بهبود اوضاع صورت گرفت؛ نظیر اطعام مردم گرسنه، پرداخت دستمزد به کارگران مورد نیاز برای راه‌سازی و ایجاد سرپناه برای کسانی که در اثر ویرانگری‌های اخیر ناشی از خروج نیروهای روس از اطراف خزر، بی‌خانمان شده‌اند.» ساوثرد همکاری دلیو. اف. استید و همسرش را برای امدادسانی و ساخت جاده‌های نظامی این‌گونه توصیف می‌کند: «من دریافتم که آقای دلیو. اف. استید و همسرش دکتر استید که میسیونرهای آمریکایی مأمور به خدمت در کرمانشاه هستند، برای کمک به این کار داوطلب شده‌اند و آقای استید به خاطر آشنایی کافی با شرایط منطقه و دانش عملی خود درباره کارهای عمرانی، توانست بر بخش بسیار زیادی از کار راه‌سازی و ساخت سرپناه‌ها برای کارگران و قربانیان قحطی در ناحیه کرمانشاه نظارت داشته باشد که این طرحها با استفاده از وجوه اختصاص یافته از سوی دولت انگلستان به این منظور انجام گرفتند. همسرش دکتر استید، مسئولیت بسیاری از کودکانی را که توسط انگلیسی‌ها در طول جاده جمع‌آوری شده بودند، بر عهده گرفت و توانست توانمندی و سلامت را به شماری از آنها بازگرداند.»**

* Southard, dispatch 9, 391. 116/134, September 5, 1918.

** Caldwell, dispatch 390, 891. 48/111, May 21, 1918.

ارباب کیخسرو شاهرخ برایم گفت. او سیاستمدار و بازرگان بسیار برجسته‌ای در تهران است که آقای شوستر در کتاب خود او را تنها مرد شریف ایران دانسته است.^۱ ساوثرد قضیه احمدشاه و بار گندمش را در ضمن ماجرای این‌گونه توصیف می‌کند: «این مرد [ارباب کیخسرو] یکی از اعضای کمیسیون امداد تهران است که در زمستان گذشته ارقام درشتی از کمک‌های مالی آمریکایی‌ها را هزینه کرد. او مأمور بود برای این کمیته گندم بخرد و می‌دانست که شاه حجم قابل توجهی گندم دارد. از این رو با مباشر شاه تماس گرفت و موضوع را از او پرس و جو کرد. مباشر گفت که شاه مقداری گندم دارد که خرواری نود تومان می‌فروشد (یک تومان برابر ۲ دلار، مطابق با نرخ تبادل فعلی است و یک خروار ۶۵۰ پوند است). آقای کیخسرو گفت که چند خروار را به این قیمت خواهد خرید و بعداً همراه با اسناد فروش، پول را خواهد آورد. اندکی بعد نماینده شاه تماس گرفت و گفت که شاه را ملاقات کرده و او اکنون تصمیم گرفته است این گندم‌ها را خرواری ۹۵ تومان بفروشد. آقای کیخسرو با علم به این‌که از جای دیگری نمی‌تواند برای مردم گرسنه تهران گندم تهیه کند، باز هم پذیرفت. بالاخره پیش از ورود او به کاخ برای عقد قرارداد، بار دیگر نماینده شاه با او تماس گرفته و می‌گوید که شاه درباره موضوع بیشتر تأمل کرده و تصمیم گرفته که گندم‌ها را خرواری ۱۰۰ تومان کمتر بفروشد و شاه در تمام این مدت می‌دانست که بنا بود این گندم برای تغذیه رعایای گرسنه خود او به مصرف برسد و احتمالاً کمیته آن را به هر قیمتی می‌خرد. بالاخره هنگامی که کیخسرو به کاخ وارد شد دریافت که شاه تصمیم گرفته است که اصلاً گندم خود را نفروشد و ترجیح داده است صبر کند تا هنگامی که قیمت‌ها به مقدار قابل توجهی بالاتر برود.^۱ این قضیه در خاطرات عمیدی نوری نیز آمده است. او می‌نویسد: «تهران در آن قحطی می‌سوخت و مردم وحشت‌زده بودند. محصول اطراف تهران در آن

1- Southard, dispatch, 891.00/1048, September 3, 1918.

سال اندک بود و نانوائی‌ها به ندرت کار می‌کردند. گندم خرواری دویست تومان بود و همه می‌دانستند که احمد شاه محصول گندم خود را انبار کرده و خرواری دویست تومان می‌فروشد. مردم او را «احمد کاسب» نام نهاده بودند.^۱

یهودیان ایران؛ قحطی و کمک امدادی آمریکایی‌ها

در ۷ می ۱۹۱۸، آلبرت لوکاس، دبیر کمیته مشترک توزیع کمک‌های آمریکایی‌ها برای صدمه دیدگان یهودی جنگ، برای وزارت خارجه نامه‌ای نوشته و در آن از دو تلگرام دریافت شده از ایران نقل می‌کند. در تلگرام نخست از تهران آمده است: «از پنجاه هزار یهودی ایرانی، پانزده هزار نفر گرسنه‌اند، لطفاً کمک کنید» و در دیگری از همدان آمده است: «قحطی وحشتناک. به جامعه ما رحم کنید. لطفاً به ده هزار اسرائیلی بی‌نان کمک کنید.» لوکاس درباره وضعیت یهودیان ایران از وزارت خارجه استعلام کرده بود.^۲ کالدول در واکنش به دستور وزارت خارجه در دهم می، در سیزدهم می پاسخ می‌دهد: «شمار یهودیان نیازمند در ایران را سی تا چهل هزار نفر می‌توان برآورد کرد که احتمالاً بیست و پنج درصد آنها در گرسنگی حاد به سر می‌برند.»^۳ کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸ و با عنوان «کمک آمریکایی‌ها برای یهودیان ایران» به توزیع ۱۵/۰۰۰ دلار ارسال شده از سوی یهودیان آمریکا برای کمک به یهودیان ایران اشاره می‌کند: «مفتخراً تأکید می‌کنم، تلگرام شماره ۶۰ وزارتخانه را به تاریخ بیست و نهم می درباره یک کمیته کمک‌رسانی یهود که پانزده هزار دلار (۱۵/۰۰۰ دلار) اختصاص داده و به این جانب برای هزینه آن اختیارات داده است، دریافت کرده‌ام. در این رابطه در موعد چهارم، مبلغ

1- Amidi Nouri, *Diaries of a Journalist*, p 37.

2- Lucas to Secretary of State, Letter, 891. 48/45, May 7, 1918.

3- Caldwell, telegram, 891. 48/48, May 13, 1918.

پانزده هزار دلار یاد شده به بانک شاهی ایران به نرخ شش و یک هشتم قران برای هر دلار، به طور تلگرافی فروخته شده است و هزینه تماس از آن کسر شده است. به این ترتیب رقم دقیق معادل این پانزده هزار دلار، عبارت است از: نود و یک هزار و چهارصد و هفتاد و پنج (۹۱/۴۷۵) قران که در برگه حواله پیوست که از بانک مذکور اخذ شده، مشهود است. سپس کالدول به نحوه استفاده از این مبلغ می‌پردازد: «در اجرای دستور تلگرافی یادشده کمیته پانزده نفره‌ای از یهودیان برجسته جوامع یهودی تهران تشکیل شد و کمیته کمک‌رسانی یهود سازمان یافت و این جانب مسئول آن شدم. در پنجم ژوئن کار تبدیل پانزده هزار دلار یاد شده طبق رسید پیوست، انجام گرفت و به «ب. خداداد» تحویل داده شد که یک صراف تهرانی است و طبق مقررات از سوی کمیته یادشده به عنوان خزانه‌دار انتخاب شده است. از این پول، مبلغ سی هزار (۳۰/۰۰۰) قران در تهران هزینه شده، و بقیه به نقاط نیازمندتر ایران ارسال گردیده است. از محل این سی هزار قران به چیزی در حدود ششصد خانواده نیازمند در تهران کمک شده است.»^۱ در گزارشی به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، کالدول از انتقال ده هزار دلار دیگر، گزارش می‌کند: «مختصراً به اطلاع می‌رساند، تلگرام شماره ۷۴ به تاریخ ۱۰ اوت ۱۹۱۸ دریافت شد. این تلگرام خبر از کمیته مشترک توزیع فیلادلفیا (که می‌دانم نام دیگرش کمیته کمک‌رسانی یهودیان آمریکاست) می‌دهد. این کمیته ۱۰/۰۰۰ دلار در اختیار وزارت [خارج] قرار داده است تا به یهودیان نیازمند ایران با امضا و مسئولیت این جانب کمک شود. این اقدام در آینده نزدیک صورت خواهد گرفت.» کالدول درباره مصرف ۱۵/۰۰۰ دلار نخست نیز می‌افزاید: «معتقدم که این پول خردمندانه و اقتصادی هزینه شده است و مقدار بسیار زیادی از آن صرف بهبود شرایط بسیار ناگوار زمستان و بهار گذشته شده است. کمیته محلی کمک‌رسانی یهودیان تهران که این جانب، ریاست افتخاری آن را

1- Caldwell, dispatch 404, 591. 48/106, Juan 14, 1918.

برعهده دارم، مایل است مراتب سپاس صادقانه خود را ابراز داشته و قدردانی خود را از اعانه‌دهندگان به دو منبع مالی یادشده اظهار دارد.^۱ در گزارشی به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۱۸، کالدول نحوه تبدیل و استفاده از این مبلغ را توضیح می‌دهد: «مایلم تلگرام شماره ۲۹ خود را به تاریخ ۳۱ اکتبر تأیید کنم که به وزارتخانه اطلاع می‌دهد، مبلغ ده هزار دلار فوق‌الذکر به حبیب‌الله اصفهانی فروخته شده است و به تقاضای وی وزارتخانه عین مبلغ را به حساب او در نشنال سیتی بنک^۲ نیویورک واریز نموده است... از این مبلغ، پنج هزار و ششصد و پنجاه تومان به کمیته محلی واگذار شد. این کمیته از یهودیان برجسته تهران تشکیل شده است و هم‌اکنون مشغول توزیع این مبلغ است، همان‌طور که پانزده هزار دلار اهدایی از سوی همین کمیته مشترک توزیع را در بهار گذشته توزیع کردند.» کالدول در پایان می‌نویسد: «یهودیان تهران مایلند مراتب بیشترین سپاس خود را به وزارت خارجه و نیز فرستندگان این وجوه به پاس لطف بزرگشان، ابراز دارند. بنده شخصاً می‌افزایم که این وجوه به خوبی توزیع شده و حجم قابل‌توجهی کالا را تأمین کرده است.»^۳ بالاخره در دسامبر ۱۹۱۹، کمیته توزیع مشترک مبلغ نهایی ده هزار دلار را در اختیار وزارت خارجه قرار می‌دهد تا به ایران انتقال یافته و برای کمک به یهودیان مستمند مورد استفاده قرار گیرد. کالدول این‌گونه گزارش می‌کند: «در رابطه با این توصیه‌ها، این مبلغ امروز با نرخ برابری ۵ قران به ازای هر دلار به اینجا انتقال یافته است و امروز به وزارتخانه تلگرام کردم که این مبلغ را به شرکت گارانتی تراست^۴ در نیویورک به حساب یگانگان واریز کنند. خریدار، یگانگان، یک شرکت پارسی در اینجاست و با فروش خصوصی به آنها، من توانسته‌ام دوهزار دلار بیش از مبلغی که بانک شاهی در اینجا پرداخت می‌کرد،

1- Caldwell, dispatch 440, 891. 48/120, September 7, 1918.

2- National City Bank.

3- Caldwell, dispatch 465, 891. 48/131, November 25, 1918.

4- Guaranti Trust Company.

دریافت کنم. به پیوست نسخه‌ای از رسید دریافت شده از کمیته محلی توزیع یهودیان تهران که این وجه برای توزیع در میان فقرا به آن واگذار شده، آمده است.»^۱

ایران در جستجوی کمک آمریکا

ایرانی‌ها که با نسل‌کشی و تنگنای سیاسی و مالی کشورشان روبرو بودند، برای دریافت کمک سیاسی و مالی، به آمریکا رو آوردند. ساوثرد می‌نویسد: «به طور کلی ظاهراً ایرانیان همواره بهترین احساس را نسبت به ایالات متحده داشته‌اند؛ اما هنگامی که کشورمان به عنوان یکی از هم‌پیمانان روسیه و انگلستان وارد جنگ شد، به خاطر نفرت ایرانیان از این دو کشور، این احساس پدید آمد که با پیوستن ایالات متحده به روسیه و انگلستان، تا حد زیادی جایگاه و اعتبار پیشین خود را نزد ایرانیان از دست داد. البته این گرایش از سوی تبلیغات‌چی‌های دشمن فراهم آمده بود و به شکلی زیرکانه و پنهانی در میان برخی از دمکرات‌های تندرو ایرانی احساسی نزدیک به ناخرسندی واقعی در حال شکل‌گیری بود. خوشبختانه توطئه ناکام ماند و این احساس دوامی پیدا نکرد و من باور دارم که هم‌اکنون دیگر هیچ احساسی از ناخرسندی واقعی نسبت به ایالات متحده نزد هیچ یک از مقام‌ها یا سیاستمداران برجسته ایرانی وجود ندارد. در واقع احساسی که در حال شکل‌گیری است، حکایت از تقویت نگاهی دارد که ایالات متحده را تنها قدرتی می‌داند که می‌تواند ایران را کمک کند تا در کنفرانس صلح حضور داشته باشد و این چیزی است که ایرانیان به عنوان تنها امید خود برای جبران تمام یا بخشی از خسارتی می‌دانند که در اثر تهاجم قدرتهای متخاصم به کشورشان وارد گردید... به درستی می‌توان گفت که تنها اندیشه غالب در میان تمام میهن‌پرستان ایران که نگران دولت و کشور خود هستند، آن است که شاید بتوانند روابط دوستانه با تمام

1- Caldwell, dispatch 571, 891. 48/194, May 4, 1920.

قدرت‌های متخصص را حفظ کرده و جایگاهی در کنفرانس بزرگ صلح به دست آورند و این امر دست کم با بهره از نفوذ ایالات متحده امکان‌پذیر است. بیشتر ایرانیان احساس می‌کنند که روسیه و انگلستان با حضور آنها در کنفرانس صلح مخالفت خواهند کرد و چنانچه کنترل انگلیسی‌ها بر کابینه فعلی در تهران دوام یابد، احتمالاً از بیان خواسته‌های حقیقی دولت ایران در این باب ممانعت خواهد شد.^۱

در نوامبر ۱۹۱۸، یک هیأت آمریکایی برای امداد رسانی در امر قحطی وارد ایران شده بود و وایت نحوه استقبال از آنها را در ایران این‌گونه توصیف می‌کند: «ایرانیان از تمام طبقات احساسات بسیار دوستانه خود را نسبت به ایالات متحده و آمریکایی‌ها با خوشامدگویی بسیار پرشور و صمیمانه خرد و کلان به هیأت آمریکایی امداد رسانی به ایران به ریاست دکتر اچ. پی. جادسون^۲، رئیس دانشگاه شیکاگو که در اول نوامبر وارد تهران شد، به مهیج‌ترین شکل نشان دادند. همه در ادای احترام با یکدیگر رقابت می‌کردند. اعضای هیأت طی اقامت یک ماهه خود بارها با اعلی حضرت [شاه ایران] دیدار کردند. نخستین ضیافت شامی که تاکنون برای خارجی‌ها در ساختمان مجلس برگزار شده است، به افتخار اعضای هیأت و از سوی نمایندگان تهران انجام گرفت. اتاق بازرگانی و بسیاری از سازمان‌ها و افراد دیگر به بهترین شکل پذیرایی کردند. در خود انگیزختگی پذیرایی از آنها نمی‌توان تردید کرد.» وایت می‌افزاید: «همان‌طور که در گزارش سه ماه قبل ذکر شد، ایرانیان به خاطر نفرت دیرینه خود نسبت به روسیه و خصومت تازه ایجاد شده خود نسبت به انگلستان، علاقه چندانی به متفقین در دوران جنگ نداشتند.» اما درباره آمریکا، اوضاع فرق می‌کرد. وایت درباره روابط ایران و آمریکا می‌نویسد: «ایران اعتماد بسیاری به ایالات متحده دارد و به آن به عنوان پشتیبان و یاری‌دهنده در کنفرانس

1- Southard, dispatch 2, 891.00/1015, September 2, 1918.

2- Dr. H. P. Judson.

صلح می‌نگرد. برای آنکه موضع ایران برای دولت و ملت آمریکا روشن‌تر گردد، تصمیم گرفته شد هیأتی به سرپرستی مؤتمن‌الملک به ایالات متحده اعزام گردد. هماهنگی دقیق درباره این هیأت هنوز انجام نگرفته است لکن امید می‌رود که بتواند به زودی [مقدمات آن] آغاز گردد.^۱ هیأت ویژه هرگز اعزام نشد. دلایل آن در گزارش بعدی وایت به این شکل آمده است: «اکنون به نظر می‌رسد که تقریباً به یقین می‌توان گفت که این سفارت انگلستان بوده است که مانع از اعزام هیأت ایرانی مورد اشاره در گزارش سه‌ماه قبلی به ایالات متحده شده است. این سفارتخانه نمی‌خواسته است در این باره تبلیغاتی در آمریکا و احساسات به نفع ایران تحریک بشود و قضیه ایران بیش از پیش بر همه در آنجا روشن گردد. ظاهراً انگلستان مایل است ایرانیان برای کمک و یاری تنها رو به سوی او داشته باشند. حقیقت آن است که سفیر انگلیس به کیخسرو شاه‌رخ، یک بازرگان برجسته زرتشتی گفته است، انگلستان تنها کشوری است که واقعاً دارد به ایران کمک می‌کند و اظهار داشته است که وی باید در هر داد و ستدی که در خارج انجام می‌دهد، این امر را به یاد داشته باشد و از هر کاری که مغایر منافع انگلستان باشد خودداری ورزد. درست در همان زمان امکانات سفر از وی سلب شد؛ ظاهراً تنها به این خاطر که سفارت انگلستان گمان می‌کرد بناست او به دلایل سیاسی به آمریکا برود یا دست‌کم این مأموریت را داشته باشد که از آنجا یک مستشار مالی برای دولت ایران بیاورد.»^۲

ساوئرد درباره اصلاحات مالی آمریکایی و استخدام یک مستشار مالی آمریکایی، می‌نویسد: «در این رابطه شایسته ذکر است که بسیاری از مقام‌های ایرانی که من با آنها گفتگو کرده‌ام بر لزوم اصلاح جامع نظام مالی ایران در تمام شعب آن تأکید ورزیده‌اند و از اینکه آقای شوستر نتوانست کار خود را پس از آغاز به انجام برساند، اظهار تأسف کرده‌اند. برنامه فعلی

1- White, Quarterly Report No. 2, 891.00/1088, January 10, 1919.

2- White, Quarterly Report No. 3, 891.00/1096, April 4, 1919.

ایرانیان، اکنون این است که شرایط را برای تصدی این کار از سوی مستشاران مالی آمریکایی فراهم کنند و بنده از سوی برخی از اعضای کابینه فعلی مستقیماً آگاهی یافتم که وزرا انتظار دارند این کار بسیار زود انجام گیرد. آنها احساس می‌کنند با از میدان به در شدن روسیه، دیگر مانعی در کار نیست و ماجرای شوستر تکرار نخواهد شد. با توجه به نگاه مالکانه و صاحب‌اختیارگونه سفارت انگلستان در تهران نسبت به دولت ایران، من معتقدم که انگلیسی‌ها با مستشاران مالی آمریکا و اصولاً غیرانگلیسی مخالفند.»

ساوژرد از مشاهدات خود این‌گونه می‌نویسد: «به نظر می‌رسد، نخستین گام برای بازسازی ایران، ساماندهی دوباره و تصفیه نظام مالی آن است و همان‌طور که پیشتر نیز گفته شد، شمار قابل توجهی از مقام‌های اهل فن در تهران که وطن‌خواه‌تر هستند، به جد مشغول بررسی موضوع هستند.» او درباره شوستر می‌افزاید: «از آقای شوستر، مستشار مالی آمریکایی که در ایران بود، به خوبی و با علاقه یاد می‌شود و او باعث شده است بسیاری از ایرانیان احترام بسیار زیادی برای توانایی آمریکایی‌ها قائل باشند. از سوی دیگر می‌گویند، بختیاری‌ها که در عرصه سیاسی تهران با نفوذ هستند، دچار نفرت مدام نسبت به تمام آمریکایی‌ها شده‌اند؛ زیرا آقای شوستر آمریکایی بساط مورد علاقه آنان را که همان حق حساب گرفتن و به طور کلی چپاول دولت و ملت بود، تقریباً از میان برداشت.»^۱

وایت نیز به موضوع مشاوران مالی آمریکایی پرداخته است: «از زمان پایان جنگ، درباره احیای ایران بیشتر فکر می‌شود و به نظر می‌رسد، همه ناخودآگاه برای دریافت کمک و استفاده از مشاوران و کارشناسان فنی برای یاری رساندن به بازسازی کشور رو به آمریکا کرده‌اند. روابط ایالات متحده با ایران همواره دوستانه‌ترین شکل را داشته و به دور از منفعت‌طلبی بوده است؛ از این رو آمریکا وجهه فوق‌العاده‌ای نزد ایرانیان دارد. به نظر

1- Southard, dispatch 2, 891. 00/1015, September 2, 1918.

می‌رسد که همه مشتاقند باز هم روابط صمیمانه‌تری با ایالات متحده پایه‌ریزی شود و من در جلسه‌ای که با حضور بازرگانان برجسته تهران، چندی پیش در بازار برگزار شد دریافتیم که تصمیم گرفته‌اند تلاش کنند روابط تجاری خود را با آمریکا گسترش دهند.^۱

بالاخره، با کمک آمریکا، ایران امیدوار شد جایگاهی در کنفرانس صلح یافته و برای جبران خسارات وارد شده در دوران جنگ اقدامی صورت گیرد: «اکنون با پایان جنگ، ایران می‌خواهد تا حد امکان از پیمان صلح برای خود سهمی ببرد. به این منظور در ماه نوامبر جلسه‌ای با حضور تمام وزیران سابق به ریاست نخست‌وزیر تشکیل و بر سر هشت اولویت یاد شده توافق شد. هیأت اعزامی برای کنفرانس صلح از سوی شاه انتخاب شد و به سرعت در ۱۷ دسامبر برای به دست آوردن این خواسته‌ها اعزام گردید. ایران معتقد است، حتی در صورت نیافتن اجازه حضور سایر کشورهای بی‌طرف، این کشور حق دارد در کنفرانس صلح حضور داشته باشد؛ زیرا این کشور در جریان جنگ از سوی ارتش‌های بیگانه گوناگون که به قلمرو آن یورش برده‌اند، آسیب فراوان دیده است. ارتش‌های روسیه و عثمانی در پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌های متعدد خود در خاک ایران خسارت بسیاری وارد کرده‌اند و ایران اکنون خواهان جبران خسارات وارده و دریافت تضمین‌هایی است مبنی بر اینکه دیگر در آینده چنین اتفاقاتی رخ نخواهد داد.»^۲ عصر رقابت انگلیس و آمریکا در ایران آغاز شده بود.

1- White, Quarterly Report No. 3, 891. 00/1096, April 4, 1919.

2- White, Quarterly Report No. 3, 891. 00/1096, April 4, 1919.

فصل هفتم

دعاوی ایران در ورسای و آغاز لاپوشانی

در کنفرانس صلح ورسای، مشاورالممالک، وزیر خارجه، و میرزا حسین خان علاء، وزیر سابق فلاح و محمدعلی فروغی ذکاءالملک، وزیر سابق عدلیه، هیأت ایران را سرپرستی می کردند. فرانسیس وایت در بحث درباره برنامه این مأموریت اظهار نگرانی زیادی کرده است زیرا مشاورالممالک و علاء هر دو به شدت ضدانگلیسی شناخته می شدند و در نظر او، درگیری با انگلیسی ها در ورسای ناگزیر و به زیان ایران بود.^۱

1- White, telegram 84, 764. 72119/3396, January 9, 1919.

وایت در پایان تلگرام طولانی و بسیار جالب خود این گونه می آورد: «ایران طی چند سال گذشته از همسایگان خود لطمه بسیار دیده است و اکنون تنها بخت این کشور برای دوباره روی پا ایستادن فرا رسیده است. برای این کار به هر حال این کشور باید از حمایت خارجی، مثلاً متفقین، بهره مند باشد. بنابراین با نظر به موضع سرد دولت فرانسه در پذیرفتن هیأتی ایرانی در کنفرانس صلح و گزارش نامطلوب ارسال شده به این دولت از سوی وزیرمختار فرانسه درباره مشاورالممالک و این واقعیت که مارلینگ در کنفرانس مسائل ایران در لندن حضور دارد و وی از حسین خان [علاء] متنفر است و به همین نسبت حسین خان نیز از او، و [مارلینگ] بی تردید گزارشی نامطلوب از وی ارائه خواهد کرد، گمان می کنم که انتخاب چنین هیأتی [با این ترکیب] حکایت از بداقبالی ایران دارد. به هر حال هم اکنون کار

معلوم شد آنچه او گمان می‌کرد، نادرست بوده است. اینکه چه کسی در هیأت حضور می‌داشت، هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کرد. در مارس ۱۹۱۹، هیأت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح ورسای، سندی ۱۴ صفحه‌ای به امضای مشاورالممالک با عنوان «دعاوی ایران خطاب به کنفرانس مقدماتی صلح در پاریس» ارائه کرد. وایت یک نسخه از این سند را ارائه کرده و نظرات او نیز در یک گزارش طولانی و بسیار جالب، ضمیمه آن شده است.^۱ وایت ضمن ارائه یک نسخه از این سند به وزارت خارجه اظهار می‌دارد: «تا جایی که من می‌دانم، این نسخه از دعاوی ایران که ضمیمه است، نخستین و تنها نسخه‌ای است که به ایران وارد شده است. اعضای کابینه فعلی این دعاوی را تا زمانی که من این نسخه را به برخی از آنها نشان دادم، ندیده بودند. آنها همانند اعضای کابینه‌های قبلی از احزاب مختلف، واقعاً از طرح این دعاوی نامتعادل از سوی هیأت ایرانی در پاریس شگفت‌زده شده بودند.» کاملاً واضح است که هدف از این سند مضحک، عدول از مواضع و به خطر انداختن دعاوی واقعی و موجه ایران بوده است. هدف، آن بوده است که با ارائه تلفیقی از انبوهی اکاذیب و تحریفات با خواسته‌ها و شکایات [به حق] ایران، آن را از اعتبار ساقط کرده و موضع ایران را تضعیف کنند. و این امر به نحو احسن به انجام رسید. ایران هیچ نصیبی از این کنفرانس نبرد. به علاوه هدف این سند تبرئه انگلیسی‌ها بود؛ در این سند به ندرت از انگلستان نام برده شده است.

من در جای دیگر به تفصیل به اهداف سیاسی و نظامی این سند پرداخته‌ام.^۲ همین بس که بگویم، این سند شرحی کاملاً تحریف شده و

انجام شده است و من اطمینان دارم که برای هیأت‌های آمریکایی این امکان وجود دارد که به پیشبرد خواسته‌های آنها کمک کرده و ایشان را برای حل و فصل رضایت‌مندانه مسئله ایران راهنمایی کنند.»

1- White, dispatch 517 and enclosure, 763. 72119/6653, January 16, 1919.

2- Majd, *Persia in World War I*, Chapter 13.

نادرست از رویدادهای نظامی در ایران در جریان جنگ جهانی اول ارائه می‌کند. در این سند از منظر رویدادهای نظامی، به حملات انگلیسی‌ها به ایران حتی اشاره هم نشده است. هیچ اشاره‌ای هم به پلیس جنوب ایران نشده است. خواسته اصولی سیاسی این سند، «لغو» قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه است که ایران را به «حوزه‌های نفوذ» و یک «منطقه بی‌طرف» تقسیم کرده بود. با این‌که پس از انقلاب روسیه و سقوط روسیه تزاری، قرارداد اوت ۱۹۰۷ میان انگلیس و روسیه و همین‌طور توافق‌نامه فوق‌سری مارس ۱۹۱۵ میان این دو برای تقسیم ایران، عملاً لغو و موضوعیت آن از میان رفته بود، انگلستان با اشغال تمام خاک ایران، از جمله منطقه سابقاً بی‌طرف که میدان‌های نفتی را دربر داشت، و نیز منطقه سابقاً حوزه نفوذ روسیه، قصد نداشت قرارداد ۱۹۰۷ را احیاء کرده و به موجب آن به روسیه اجازه دهد که به ایران بازگردد و خود نیز میدان‌های نفتی را تخلیه کند. اصل درخواست لغو قرارداد ۱۹۰۷ واقعاً برای رد گم کردن بود. جای شگفتی هم نیست که انگلستان به سرعت و با میل، «لغو» قرارداد ۱۹۰۷ را پذیرفت. به همین نسبت دعاوی ارضی مضحک ایران، محال و بی‌معنا بود: [بازگشت] تمام کردستان شرق فرات، تمام ماوراء قفقاز و جنوب دربند؛ تقریباً تمام ماوراء خزر، از جمله تمام ترکمنستان، و به این ترتیب تبدیل دریای خزر به یک دریاچه ایرانی و عملاً دو برابر کردن وسعت جغرافیایی ایران. در مقابل، از دعاوی حقیقتاً مشروع ایران درباره جزایر خلیج فارس، ناحیه سلیمانیه در بین‌النهرین، و شهرهایی چون سرخس و نخجوان هیچ‌ذکری به میان نیامده است. همان‌طور که وایت اشاره کرده است، این دعاوی ارضی نامعقول تنها به تضعیف و عدول از دعوی حقیقی ایران انجامید. همراه با این سند مضحک، تقاضاهای مشروع ایران نیز به رود سن ریخته شد.

تظلمات اقتصادی اظهار شده ایران

تحریفات و نادرستی بی‌حد مندرج در سندی که ایران به کنفرانس

ورسای ارائه کرد، تظلمات و دعاوی اقتصادی را هم دربر می‌گیرد. در این سند درباره شکایات تجاری و بازرگانی ایران آمده است: «موافقتنامه گمرکی که در ۱۹۰۱ میان ایران و روسیه منعقد شده است، دو هدف را دنبال می‌کرده که یکی، جلوگیری از صدور کالاهای ایرانی و دیگری، ممانعت از تجارت ایران با دیگر کشورها بوده است.» در ادامه آمده است: «به همین سبب صنعت ایران روز به روز دچار رکود شده است و روس‌ها در اجرای سیاست خود مبنی بر انزوای ایران تا جایی که حتی اجازه نداشته باشد کالاهای خود را از طریق قفقاز ترانزیت کند، موفق شده‌اند. آخرین تعرفه گمرکی آن‌چنان برای تجارت خارجی ایران مضر است که انگلستان نتوانست آن را در مورد کالاهای انگلیسی اعمال کند. از این رو، در اقدامی هماهنگ با دولت ایران، تعرفه تازه‌ای مقرر ساخت تا وضعیت را مطابق نظر انگلیس اصلاح کند. به هر حال، هم‌اکنون، دولت ایران در تأیید اصول [اعلام شده از سوی] آقای ویلسون [رئیس‌جمهور آمریکا]، مبنی بر درهای باز و رفتار یکسان برای تمام کشورها در ایران، مشتاق بازرنگری در تعرفه گمرکی خود و عقد پیمان‌های تجاری با کشورهای خارجی، بر مبنای آزادی اقتصادی ایران است.» در اینجا مطلقاً هیچ اشاره‌ای به این واقعیات نشده است که انگلستان با اعمال نرخ برابری ارز پیش از جنگ در دوران جنگ، ایران را از درآمدهای گمرکی خود محروم ساخته است و یا مانع از تجارت ایران با بین‌النهرین و ایالات متحده شده است که پیشتر مستنداتش ذکر شد.

وایت، نظام تعرفه‌ها را بیان کرده و به ذکر اشتباه‌کاری‌های مندرج در این متن می‌پردازد: «من بر این باورم که قرارداد تجاری ۱۹۰۱ روسیه که به طور کلی اشاره‌ای متن به آن است، اگرچه اساساً با هدف تقویت تجارت روسیه منعقد شده است لکن در چارچوب این اندیشه قرار دارد که با اعمال حقوق گمرکی بالاتر روی کالاهایی که به طور کلی از انگلستان و اقمارش وارد می‌شوند، تجارت انگلستان را متضرر کند. این قرارداد از این نظر که باعث افزایش درآمد ایران می‌شد، به آن کمک می‌کرد. تعرفه‌های

گمرکی بسیار پائین گذشته، صرفاً بر مبنای قرارداد ترکمانچای با روسیه وضع شده بود و برای دیگر کشورها با قید دولت «کامله‌الوداد» اعمال می‌گردید. بنابراین هنگامی که روسیه این قرارداد را اصلاح کرد، این اقدام روی اصلاح تعرفه اعمال شده بر تمام کالاهای خارجی تأثیر گذاشت و انگلستان مجبور شد برای جلوگیری از افزایش مجدد تعرفه کالاهای انگلیسی بر اساس اصلاحیه‌ای که طرف‌های سوم بدون اطلاع آن به تصویب رسانده‌اند، به مذاکره درباره قرارداد تجاری ۹ فوریه ۱۹۰۳ بپردازد و بازرگانان خود را مطمئن سازد که با آنها دست کم همان رفتار ناشی از قرارداد ۱۹۰۱ روسیه خواهد شد. آنچه که در قرارداد ۱۹۰۱ برای انگلستان اهمیت داشت، مضر بودن آن برای ایران نبود؛ بلکه تأثیر منفی آن بر منافع تجاری انگلستان بود.»

دیگر شکایت بزرگ اقتصادی «یادداشت» انگلیس و روسیه به ایران است که در آن ایران از اعطای امتیاز به دیگر قدرت‌ها (آلمان، ایالات متحده و فرانسه) بدون تأیید انگلستان و روسیه منع می‌شد. با از صحنه به در شدن روسیه، همانند قرارداد ۱۹۰۷ این یادداشت نیز لغو شده بود. با این حال در سند ۱۹۱۹ آمده است: «در ۱۹۱۰ دولت‌های روسیه و انگلستان شرطی الزام‌آور درباره اخذ وام از کشورهای خارجی به ایران تحمیل کردند مبنی بر آنکه ایران نباید هیچ امتیازی که ممکن است مغایر با منافع سیاسی و راهبردی این دو دولت باشد، به دیگر قدرت‌ها یا افراد تبعه آنها واگذار کند. از آنجا که این شرط، آشکارا با استقلال سیاسی و اقتصادی ایران منافات داشت، دولت ایران آن را رد کرد. با این همه، این دو قدرت دست از دعوی خود در این باره برنداشته‌اند.»

روس‌ها به خاطر عقب‌ماندگی ایران مقصر شناخته می‌شوند: «ما پیش از این اشاره کردیم که روس‌ها پیوسته تلاش کرده‌اند توسعه اقتصادی ایران را زیر نظر داشته و تمام منابع آن را کنترل کنند. بر اساس همین نگاه، روسیه با احداث راه‌آهن در این کشور مخالفت ورزیده است. این مخالفت از آن جهت تأثیرگذاری بیشتری دارد که ایران به تنهایی و بدون همکاری

خارجی‌ها درباره مواردی چون سرمایه، مواد و کمک فنی، قادر به ایجاد دستگاه راه‌آهن نیست. در این راستا، روسیه تا آنجا پیش رفته است که از دولت ایران امتیازاتی طلب می‌کند که هرگز مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. دولت انگلستان نیز به سهم خود، در این باره بی‌تفاوت نبوده است و در جنوب ایران به همان شکل عمل کرده است که رقیبش در شمال ایران. نتیجه آن است که ایران تا به امروز بدون راه‌آهن مانده است و از ضروری‌ترین وسایل توسعه اقتصادی خود محروم است.» درباره موضوع شکایات ایران علیه روسیه، وایت این‌گونه می‌نویسد: «بی‌تردید ایران لطمات هنگفتی از سیاست «نه خود خورد، نه کس دهد» روسیه دیده است؛ به ویژه در اخذ امتیازاتی که تنها هدفشان استثمار و محروم ساختن دیگران از درآمد و نگه داشتن ایران در وضعیت دائمی وابستگی اقتصادی است.»

اما سپس همین طرح شکایت درست و بجا علیه روس‌ها، با افزودن برخی موارد عمدتاً کذب درباره امتیازهای روس‌ها بی‌ثمر ماند. در ژوئیه ۱۹۱۸، دولت صمصام‌السلطنه بختیاری حکمی صادر کرده بود که در آن تمام امتیازات واگذار شده به روسیه و افراد تبعه روسیه لغو شده بود.^۱ در سند ۱۹۱۹ ورسای، به هنگام بحث درباره این حکم الغای [امتیازات]، برخی موارد عمدتاً کذب و از روی اشتباه‌کاری آورده شده که از آن میان می‌توان به این ادعا که این حکم به تحریک دولت کرنسکی در روسیه صادر شده است اشاره کرد. وایت در تشریح این مورد کذب می‌افزاید: «جمله‌ای که در پاراگراف دوم صفحه ۲ آمده، به واقع گمراه‌کننده است. در این جمله آمده است که پس از سقوط حکومت گذشته روسیه، دولت ایران با توجه به اعلامیه‌ها و ضمانت‌های اعلام شده از سوی دولت لیبرال جانشین تزاریسیم، قراردادهای و پیمان‌ها و امتیازهای منعقد شده میان ایران و روسیه استبدادی را لغو کرده است.» این جمله به این معناست که الغای تمام قراردادهای روس‌ها و امتیازهای واگذار شده به آنها، از سوی ایران

1- Majd, *Persia in World War I*, Chapter 6.

در توافق با دولت کرنسکی انجام گرفته است که از سوی ایالات متحده و اکثر دولت‌های اروپایی به رسمیت شناخته شد. اما چنین نبوده است. این پیمان‌ها و امتیازات در ژوئیه ۱۹۱۸ لغو شد که بیش از هشت ماه از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها گذشته بود و آقای براوین، به اصطلاح سفیر روسیه بلشویکی در تهران که دولت ایران با او در حال مذاکره بود، احتمالاً تا حد زیادی مسئول این اقدام بوده است. در حالی که دولت ایران با براوین مذاکره می‌کرد، همچنان هیأت نمایندگی منصوب رژیم گذشته را به عنوان نمایندگان رسمی روسیه به رسمیت می‌شناخت و اگر چه کاردار ایران در پتروگراد با دولت بلشویکی رابطه داشت، این دولت هرگز از سوی ایران به رسمیت شناخته نشد. فهمیدن اینکه چرا در سند ورسای موارد گمراه‌کننده و غیرحقیقی با خواسته‌های درست ایران درهم آمیخته شده سخت نیست؛ بنا بوده است ادعاها و خواسته‌های ایران برای جبران خرابی‌ها و قحطی ناشی از جنگ از اعتبار ساقط شوند. این اقدام بخشی از لاپوشانی تمام و کمال قحطی بزرگ بود.

ادعا می‌شود که در قرارداد ۱۹۰۷ و یادداشت ۱۹۱۰، ایران از سرمایه و فناوری محروم شده است: «ایران که مجبور شده است به مفاد قرارداد ۱۹۰۷ و یادداشت ۱۹۱۰ تن دهد، از راه‌های جذب سرمایه خارجی و ابتکار عمل برای توسعه منابع اقتصادی خود محروم شده است. علاوه بر این، سالهاست قدرت‌های خارجی یا توابع آنها، با شرایطی کاملاً در تضاد با منافع اقتصادی ایران و حتی اغلب مخالف قانون اساسی این کشور، از امتیازات صنعتی، تجاری و کشاورزی دولت ایران بهره برده‌اند... در واقع دولت ایران برای توسعه منابع اقتصادی خود نیازمند سرمایه و ابزارآلات خارجی است تا به واسطه همکاری مالی و فنی خارجی‌ها تا حد ممکن به سود دست یابد؛ اما اکثر امتیازاتی که تاکنون از سوی خارجی‌ها ارائه شده دربرگیرنده اهداف سیاسی است و از این رو نتوانسته است به پیشرفت اقتصادی ایران کمک کند. برای اینکه کشور بتواند منابع اقتصادی خود را توسعه دهد، اکیداً ضروری است که تمام امتیازات موجود بازنگری شده و

مواردی که مضر به منافع اقتصادی ایران است از آنها حذف گردد.» جای شگفتی است که در طومار «مصیبت‌های اقتصادی» ایران، نه ذکری از واگذاری امتیاز نفت به شرکت نفت انگلیس و ایران شده است و نه کوتاهی انگلستان در پرداخت درآمدهای نفتی ایران طی پنج سال گذشته به مبلغ ۴۰ میلیون دلار که بسیار بیشتر از بودجه سالانه دولت ایران بوده است.

دلایل ادعا شده درباره قحطی

از نظر ما، جالب‌ترین جنبه سند ارائه شده به کنفرانس ورسای، بحث این سند درباره قحطی و دلایل آن است. این سند با ارجاع مختصری به خسارات ایران و «جمعیت تلف شده‌اش» شروع می‌شود: «با وجود آنکه ایران کشوری بی‌طرف بوده است، در مقایسه با کشورهای که از سوی یکی از طرفین متخاصم حمایت می‌شدند، خسارت جنگی بیشتری دیده است. موضع این کشور به عنوان کشوری که مورد تهاجم قرار گرفته، ایالات ویران شده و جمعیتش تلف شده به طور مشابه و به درستی این حق را می‌دهد که از کشورهای متخاصم طلب غرامت و خسارت کند.» اما به موضوع «جمعیت تلف شده» دیگر اشاره نمی‌شود. این سند در ادامه می‌افزاید: «در واقع بی‌طرفی این کشور، نخست از سوی روسیه نقض شده و سپس از سوی دیگر کشورهای همسایه... برای توضیح بهتر موضع ایران، لازم است تاریخ، مختصراً مرور شود تا ثابت گردد که چگونه قدرت‌های خارجی از راه عدالت و انصاف در روابط خود با ایران منحرف شده‌اند و چگونه منافع ایران در راستای اهداف آنها قربانی شده است.» در دو پاراگراف بعدی به نقض بی‌طرفی ایران از سوی روسیه و ترکیه [عثمانی] پرداخته شده است و در آنها به کلی این واقعیت که انگلستان نخستین کشوری بود که بی‌طرفی ایران را در نوامبر ۱۹۱۴ نقض کرد، نادیده گرفته شده است. نوامبر ۱۹۱۴ هنگامی است که نیروهای انگلیسی میدان‌های نفتی ایران را در ایالت عربستان (خوزستان) به اشغال خود

درآورده بودند.^۱

جنگ میان روس‌ها و عثمانی‌ها در ایالات غربی ایران ویرانی به بار آورده بود. در سند ورسای آمده است: «بدین ترتیب ایالات همدان، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان که غنی‌ترین و پرمحصول‌ترین مناطق ایران را تشکیل می‌دهند، به میدان‌های نبرد میان روس‌ها و عثمانی‌ها تبدیل شدند. آنها این مناطق را غارت کرده، سوزانده و در آنها کشتار کرده و مرتکب تصرف به عنف و تجاوز شده‌اند. شهرها و روستاها بمباران شده، جنگل‌ها برای تسهیل عملیات نظامی و تأمین هیزم تخریب شده، هزاران زن و کودک از خانه‌هایشان به دنبال پناهگاه در دشت و کوه رانده شده و در آنجا در اثر سرما و گرسنگی مرده‌اند. ارومیه که یکی از ثروتمندترین شهرهای آذربایجان است، چند بار غارت و سوزانده شد. هر بار که نیروهای یکی از طرفین درگیر، منطقه‌ای را به تصرف درآورده‌اند، افسران نیروی پیروز بدترین رفتار آزاردهنده را نسبت به سکنه‌ای که از باج‌خواهی و وحشیگری نیروهای عقب‌نشسته جان به در برده بودند، روا داشته‌اند.» تنها غرب ایران ویران نشده بود و تخریب به دیگر مناطق ایران گسترش یافته بود: «نه تنها در مناطقی که میدان معرکه و جنگ بودند بلکه حتی در اماکنی که نیروهای استقرار یافته هیچ دشمنی هم در برابرشان نبوده، مردم از ستم سربازان لطمه دیده‌اند؛ مثلاً در ایالات خراسان و اصفهان، سربازان روس با سکنه، سوء رفتار داشته‌اند. در اصفهان، مقام‌های روس اموال سرشناسان را به نفع پادشاهی روسیه مصادره کرده‌اند؛ در ایالت خراسان، قزاق‌های روس خانه‌ها را با توپخانه خود ویران کرده و در همه جا سکنه را ناچار کرده‌اند تا پول کاغذی آنها را که به شدت از ارزش آن کاسته شده بود، بپذیرند.» روس‌ها حتی در هنگام خروج خود از ایران ویرانی به همراه داشته‌اند: «پس از تغییر حکومت در روسیه، هنگامی که تصمیم خروج از ایران اتخاذ شد، توحش نیروهای روس که همه انضباط خود را

1- Majd, *Persia in World War I*, Chapter 3.

از دست داده بودند افزایش یافت. شهرها، قصبات، روستاها، مزارع و در واقع هر چیزی که پای آنها به آنجا می‌رسید، ویران شده و چیزی بر جای نمی‌ماند. همدان و قزوین غارت شدند و افسران روس خود اعتراف کردند که قادر به کنترل افراد خود نبوده‌اند.» در ادامه آمده است: «روس‌ها بی‌آنکه خود راضی به وارد آمدن این همه خسارت به ایران باشند، باعث بدبختی‌های دیگری هم شده‌اند. آنها در میان ایلات جلو^۱ که از ظلم عثمانی‌ها گریخته و به ایران آمده بودند، سلاح توزیع کردند. این ایلات که روس‌ها تجهیزشان کرده بودند، به جنگ با عثمانی‌ها تشویق شدند؛ و هنگامی که جنگ را آغاز کردند، خود را در میان بدترین فجایع یافتند. روس‌ها پیش از ترک خاک ایران، به جای آنکه جلوها را خلع سلاح کنند، باز هم سلاح بیشتری به آنها دادند؛ و سی قبضه توپ و شماری افسر برای آموزش آنها، به جای گذاشتند. بنابراین، جلوها توانستند به ویرانگری‌های خود در ارومیه، سلماس و دیگر نقاط ادامه داده و هزاران تن از سکنه، از جمله رهبران روحانی را به قتل برسانند^۲». بار دیگر سند ورسای به دروغگویی و تحریف پناه می‌برد: «این تحولات بلافاصله بهانه‌ای برای ترک‌ها مهیا کرد تا برای آخرین بار به آذربایجان بازگشته و به تعرضات تازه‌ای علیه آن سرزمین نگون‌بخت پردازند.» همان‌طور که در پژوهش دیگری شرح داده‌ام، تعرضات عثمانی‌ها به غرب ایران در ۱۹۱۶ و نیز ۱۹۱۸ در واکنش به تهاجم روس‌ها به غرب ایران (در ۱۹۱۶) و تهاجم انگلیسی‌ها به غرب ایران (در ۱۹۱۸) رخ داده است. این موضوع چندین

۱- به آشوریان (آسوریان) ساکن در خاک عثمانی و در مناطق اطراف دریاچه وان و مرز ایران، در عثمانی «جلو» می‌گفتند. (ویراستار)

۲- درباره ویرانگری‌ها و جنایات آشوری‌ها (جلوها) نگاه کنید به:

الف. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، تهران، چاپ هشتم، صص ۶۱۹ تا ۶۲۲ و ۷۳۴ تا ۷۶۴.

ب. سفرنامه میرزا فتح‌خان گرمودی، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، تهران، ۱۳۴۷، پاورقی صص ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۳. (ویراستار)

دخلی به فعالیت‌های ایلات جلو نداشته است. انگلیسی‌ها با یورش به غرب ایران، شرق عثمانی را تهدید کردند، و عثمانی ناچار بود برای جلوگیری از سقوط آذربایجان به دست انگلیسی‌ها به آنجا وارد شود.^۱ علاوه بر تخریب ایران، این سند مدعی است که «یک دلیل اصلی قحطی بزرگ» را یافته است: «یکی از دلایل اصلی قحطی بزرگی که سال گذشته ایران را دربر گرفت و موجب از دست رفتن جان هزاران مستمند شد، دقیقاً حضور نیروهای خارجی و قساوت‌هایی است که آنها مرتکب شدند. قوت روزانه بیشتر ایرانیان، نان است. در ایالت‌هایی که درگیری‌های خونبار به وقوع پیوسته، کشاورزان یا هلاک شدند یا از بذرپاشی و شخم زدن زمین‌هایشان منع شدند. گاوها و بذرشان برای تغذیه نیروهای خارجی در همان نقطه مصادره شده‌اند.» در این سند مطلقاً هیچ اشاره مستقیمی به خرید مواد غذایی به دست انگلیسی‌ها و صدور مواد غذایی به دست آنها از خراسان و گیلان نشده است. جالب آن است که در حالی که ذکری از انگلیسی‌ها نمی‌شود، آلمانی‌ها مقصر قحطی شناخته می‌شوند: «اگرچه آلمان همسایه ایران نیست، لکن بخش بزرگی از مسئولیت بدبختی گریبانگیر ایران برعهده اوست. آلمان، عثمانی‌ها را به تجاوز تحریک کرد و مأمورانش در همه جا دسیسه کردند، تخم فساد پراکندند و به مشکلات سیاسی دامن زدند.»

سپس درخواست غرامت مطرح می‌شود. بار دیگر، انگلیسی‌ها آشکارا غایبند: «به طور خلاصه، خساراتی که ایران در جریان جنگ متحمل شده است به سه گروه تقسیم می‌شود: خسارات ناشی از کارهای روس‌ها؛ خسارات ناشی از کارهای ترک‌ها؛ و مواردی که آلمان مسئول آنهاست.» در این فهرست «خسارات» وارد شده به ایران در اثر اقدامات روسیه و عثمانی‌ها این‌گونه آمده است: «مرگ هزاران ایرانی که در جریان جنگ میان ارتش‌های خارجی در ایران جان باخته‌اند.» دلیل دیگر برای جبران

1- Majd, *Persia in World War I*, Chapter 12, 13.

خسارت از سوی روسیه و عثمانی‌ها: «مصادره انبارهای آذوقه؛ ضبط و تخریب حجم زیادی غله و شمار زیادی دام که به ترتیب برای غذای مردم و کار کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گرفت، باعث ویرانی زراعت و توقف کشت و زرع در زمین‌ها شده است.» با ذکر این موارد، مدعا نامعقول هم می‌شود: «مقامات روس، میلیون‌ها تن برنج ایران را در باکو بدون آنکه بهای آن تاکنون پرداخته شده باشد، مصادره کردند.» با توجه به اینکه کل برداشت برنج گیلان حداکثر دویست هزار تا سیصد هزار تن بوده است، اشاره به «میلیون‌ها تن برنج ایران» آشکارا بی‌معنا بود و به عمد برای تضعیف موضع ایران ذکر شد. دعاوی فوق‌الذکر اظهارات زیر را از سوی وایت در پی داشت: «خساراتی که در جریان جنگ مستقیماً به ایران وارد شد، جدی بوده و کارهای روس‌ها در تخریب بی‌محابای همه چیز در مسیر حرکت ارتششان از قصرشیرین به قزوین، که من شخصاً به چشم دیدم و می‌توانم درباره‌شان تضمین بدهم، برای آنکه ایران [بر اساس آنها] دادخواستی بسیار قوی برای غرامت ارائه کند، کاملاً کافی است، بی‌آنکه اظهاراتی چنین گمراه‌کننده و نادرست نظیر آنچه که در دعاوی فعلی وجود دارد، مطرح شود.» او می‌افزاید: «همان‌طور که قبلاً گفته شد، با ملاحظه تعهد ایران به این که به شرط خروج نیروهای روس از آذربایجان، برای دفاع از بی‌طرفی خود، علیه عثمانی متوسل به زور خواهد شد، آن کشور در مجموع اقدامی مشروع و شرافتمندانه برای پایبندی به این تعهدش به عمل نیاورد. برای تعیین میزان غرامت خسارات وارده، فقط یک کمیسیون حقیقت‌یاب صلاحیت تصمیم‌گیری دارد...»

ادعای بعدی در سند ورسای خود به شکلی خاص رعب‌آور است: «هزینه میلیون‌ها تومانی دولت ایران برای کاهش تأثیر قحطی که بخش زیادی از آن در اثر عملیات نظامی به وجود آمده است.» دولت ایران که از هرگونه منبع مالی محروم بوده، در وضعیتی نبوده است که برای رفع قحطی پولی خرج کند. این واقعیتی است که از برخی از اظهارات دلگداز وایت می‌توان فهمید، به علاوه، ادعای صرف آن حجم هنگفت پول برای

رفع قحطی، تلویحاً به معنای حفظ جان میلیون‌ها نفر بوده است. پس چگونه است که بخش زیادی از «مردم ایران از میان رفته‌اند؟» روشن است که لاپوشانی از پیش آغاز شده بود. دولت وثوق‌الدوله وفادارانه به قدرتی که آن را برپا کرد و حفظ کرد - یعنی انگلیسی‌ها - خدمت کرد. وایت می‌نویسد: «برخی از دعاوی ایران آشکارا ناپذیرفتنی است. برای مثال مورد چهارم از خسارات ایران که گفته شده روسیه موجب آن شده است، یعنی هزینه میلیون‌ها تومانی از سوی دولت ایران برای کاهش عواقب قحطی که عمده آن به خاطر عملیات نظامی به وجود آمده بود، عجیب و غریب است. ایرانیان ثروتمند از اعضای کابینه و حتی بالاتر، در سال گذشته با احتکار غله خود و امتناع از فروش آن به مردم گرسنه با این هدف که قیمت گزاف آن را باز هم بالاتر ببرند تا خود را ثروتمندتر کنند، به قحطی دامن زدند و این اقدام آنها به بهای مرگ هزاران تن از هموطنان خودشان انجامید. نخستین اقدام برای مقابله با قحطی انتصاب مفتش ارزاق بلژیکی در پاییز ۱۹۱۸ بود و پس از آن حتی برخی از اعضای کابینه و عالی‌رتبگان در اقدامات لازم برای جلوگیری از بازگشت قحطی، تا جایی که ممکن بود کارشکنی کردند. در این بهار دولت چند هزار تومانی برای کارهای امدادرسانی در آذربایجان هزینه کرد و چند هزار تومان دیگر نیز از مقام‌های ایرانی به همین منظور گرد آورد. اما، تا جایی که می‌دانیم، این اقدامات تمام کاری است که دولت در این باره به انجام رسانده است و باید گفت که سخن از هزینه‌های میلیون‌ها تومانی از سوی دولت ایران، دست کم گمراه‌کننده است.»

وایت در پایان این گونه نتیجه‌گیری می‌کند: «ایران، همانطور که پیشتر نیز اعلام داشته است، بی‌تردید در جریان جنگ و نیز پیش از آن آسیب دیده است و اکنون به نظر می‌رسد تنها فرصت برای سامان دادن آن و دریافت غرامت برای صدمه بزرگی که به آن وارد شده است فراهم آمده است و بسیاری از دعاوی مطرح شده از سوی ایران در اوراق پیوست، حقیقتاً کاملاً درست است و همه خیرخواهان، تنها می‌توانند امید داشته

باشند که این کشور برای خواسته‌های مشروع خود غرامت کافی دریافت نماید. اما در عین حال جای تأسف است که این دعاوی مشروع باید با بسیاری از موارد نامتعادل ترکیب گردد تا تقریباً در نهایت تبعیض، بخت این کشور برای اجرای عدالت درباره نیازها و حقوق واقعی‌اش بر باد رود.»^۱

1- White, dispatch 517 and enclosures, 763. 72119/6653, July 16, 1919.

فهرست اعلام

۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۷	آ - ۱
۶۱، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۹	آبادان / ۱۸۵
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸	آباده / ۱۱۳، ۱۲۹
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷	آتیلا / ۱۱۶
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵	آدیس آبابا / ۵۱
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸	آذربایجان / ۳۴، ۵۷، ۶۳، ۶۶، ۶۷
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۱
۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
اتر، ان / ۱۷۶	۲۲۲، ۲۲۳
اتریش / ۸۶	آریوانه (کنت) / ۱۸۲
اتیوپی / ۵۱	آستارا / ۴۱، ۱۰۸
احمدشاه / ۲۰۱، ۲۰۲، ۱۵۰	آسیا / ۱۱۶
ارامنه / ۲۰، ۶۵، ۸۲	آشوریان / ۸۲
اردبیل / ۴۱	آلمان / ۴۵، ۶۱، ۹۳، ۱۲۸، ۱۹۸
ارشاد (نشریه) / ۱۶۶	۲۱۵، ۲۲۱
ارفع السلطان / ۶۲	آلن، ای. تی (کشیش) / ۵۸
اروپا / ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۷۹، ۱۱۶، ۱۷۰، ۱۸۰	آمریکا / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۵

۲۱۳, ۱۹۴, ۱۸۳	ارومیه / ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۱, ۶۲, ۶۵
انگلستان / ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱	۶۶, ۶۷, ۶۸, ۸۸, ۹۲, ۹۴, ۱۰۴
۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹	۱۰۵, ۱۰۸, ۲۱۹, ۲۲۰
۳۳, ۴۵, ۵۳, ۵۵, ۶۶, ۷۲, ۷۸, ۸۶	اسپانیا / ۱۸۱, ۱۸۲
۹۱, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۲۱	استانبول / ۱۴۶
۱۲۲, ۱۲۵, ۱۲۸, ۱۳۱, ۱۳۴, ۱۳۷	استد، اف. ام / ۴۳
۱۳۸, ۱۴۶, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴	استرآباد / ۳۳
۱۵۵, ۱۵۹, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۷۳, ۱۷۴	استید، دلیو. اف / ۲۰۱
۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۱	اسکینر، رابرت / ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹
۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷	اسلتین، ال. اف / ۷۰
۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۱, ۱۹۲, ۱۹۴, ۱۹۶	اسماعیل خان / ۱۸۲
۲۰۱, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۱۲	اسنید، فرانسیس. ام / ۱۲۸
۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۸	اصفهان / ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۸۸, ۹۲, ۹۴
انگلیس — انگلستان	۱۲۹, ۱۵۹, ۱۶۶, ۲۱۹
اوهایو / ۳۱	اصفهان، حبیب‌الله / ۲۰۵
اهواز / ۳۴	اعتمادالدوله / ۶۲۰
ایالات متحده — آمریکا	افشار (ایل) / ۱۲۵
ایتالیا / ۱۸۱, ۱۸۲	افشار، جهان‌شاه (رئیس ایل افشار —
ایران / اکثر صفحات	معروف به امیرافشار) / ۱۲۵
ایران (روزنامه) / ۳۲, ۳۷, ۴۰, ۷۵	افغانستان / ۳۳
۷۶, ۸۶, ۹۹, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۱۲, ۱۱۳	اقیانوس اطلس / ۲۵, ۱۳۳
۱۳۳, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۶۱	السالوادور / ۳۴
ایران در جنگ بزرگ (کتاب) / ۳۲	امانی، مهدی / ۸۹
ایمبری، رابرت. دلیو / ۹۳	امتیازنامه داری / ۲۸, ۱۸۶
ب	امیرخیز (محل‌های در تبریز) / ۶۲
بارکلی، کولویل / ۵۷	امیرمفخم / ۱۳۴
بارنز (سرگرد) / ۱۹۰	انزلی / ۴۵, ۱۰۴
	انقلاب روسیه / ۱۶, ۲۲, ۲۷, ۱۳۰

- باریر، جولیان / ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳
 باکو / ۲۴، ۵۹، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۲،
 بندرعباس / ۱۵۳، ۱۵۴
 بنیک سوما (روستا) / ۶۷
 بوریون کانتی / ۳۷
 بوشهر / ۱۶، ۳۳، ۹۴، ۱۲۸
 بیت المقدس / ۵۱
 بیجار / ۹۴، ۱۲۷
 بیدر، رالف هدریک / ۳۳، ۳۴، ۸۰،
 ۸۱
 بیرجند / ۳۳
 بین النهرین / ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۵،
 ۲۶، ۵۱، ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۱۳،
 ۲۱۴
 پ
 پادوک، گوردون / ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵،
 ۶۸، ۷۴، ۱۰۴، ۱۰۵
 پاریس / ۲۹، ۲۱۲
 پالایشگاه نفت [آبادان] / ۱۸۵، ۱۸۶
 پتروگراد / ۱۰۳، ۱۱۷
 پشتکوه / ۱۱۰
 پُل (شخصیت فقیر داستان رابین هود) /
 ۱۱۸
 پلیس جنوب ایران / ۱۱۲، ۱۲۹،
 ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۱۳
 پلیس شرق ایران / ۱۶، ۲۱، ۳۳، ۷۲،
 ۱۴۴، ۱۴۵
 جولیان / ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳
 باکو / ۲۴، ۵۹، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۲،
 ۱۴۳
 بالدوین / ۱۸۹
 بانبری، سر. اف / ۱۹۰
 بانک استقراضی روسیه / ۱۷۵، ۱۸۰،
 ۱۸۲
 بانک انگلیس / ۱۴۸، ۱۶۶
 بانک جهانی / ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶
 بانک شاهنشاهی ایران / ۱۴۸، ۱۵۱،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۴،
 ۲۰۵، ۲۰۶
 بختیاری، صمصام السلطنه / ۲۱۶
 براون، اف. کیو / ۱۷۰، ۱۷۱
 براوین / ۲۱۷
 برزیل / ۳۴
 برست - لیتوفسک (پیمان) / ۱۳۰
 بروین / ۱۰۲
 بریتانیا - انگلستان
 بعقوبه / ۶۷، ۶۸
 بغداد / ۱۶، ۲۴، ۵۰، ۱۰۴، ۱۰۶،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۰۰
 بکنزفیلد (لرد) / ۱۹۰
 بلژیک / ۱۷۵
 بلوچ (طایفه) / ۱۴۶
 بلوچستان / ۳۳
 بندر انزلی / ۲۴

۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	پورتر، ئی. سی / ۱۷۳
۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷	پهلوی، رضاخان (رضاشاه) / ۱۷
۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۷	پیتسر (شخصیت غنی داستان
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	رایین-هود) / ۱۱۸
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷	

ت

ج	تاریخ سیاسی و اداری ایران در دوره قاجاریه (کتاب) / ۳۲
جاسون، ا.ج. پ / ۲۰۷	تاریخ هجده ساله آذربایجان (کتاب) / ۳۲، ۶۲، ۲۲۰
جاوید، میرزا نعمت‌الله خان / ۶۲	تبریز / ۲۰، ۳۵، ۴۱، ۵۷، ۵۸، ۶۱
جرج، لیود / ۱۹۲	۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
جردن، ساموئل / ۴۵، ۴۸	۷۰، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۱۰۳
جسپ، فردریک. ن (کشیش) / ۶۲	۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۹۹
جلفای آذربایجان / ۴۱	تربت / ۱۴۵، ۱۴۶
جلو (ایل) / ۲۲۰، ۲۲۱	ترک / ۲۲، ۵۸، ۷۹، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۵
جمال‌زاده، محمدعلی / ۷۶، ۷۷	ترکمنستان / ۲۱۳
جنگ جهانی اول / ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸	ترکیه / ۲۰، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۱۱۶، ۱۲۸
۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵	۲۱۸
۹۲، ۹۴، ۲۱۳	تفلیس / ۱۹۹
جنگلی، میرزا کوچک‌خان / ۱۱۵	توران / ۱۱۶
۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۳	توماس ال. تی / ۱۹۱
جومین (روستا) / ۱۴۵	تومانینس، الکساندر / ۴۰
چ	تهران / ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷
چاردولی، سردار مظفر / ۶۲	۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷
چمبرلین / ۱۸۸	۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹
ح	۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶
حاج ملک‌التجار، حاج میرزا علی / ۶۲	۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲

دسترفورس / ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۴۵، ۱۳۳، ۵۳	حدیدی، مختار / ۵۰
دنسترویل، لیونل چارلز (سرلشکر) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱	خ خاش / ۱۴۶ خانقین / ۱۱۰، ۱۵۲ خداداد / ۲۰۴ خراسان / ۲۳، ۶۹، ۷۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۱۹، ۲۲۱ خزر (دریا) / ۲۴، ۳۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۳ خلیج فارس / ۲۲، ۲۶، ۲۱۳ خمسه (طایفه) / ۱۱۹ خوزستان / ۱۶، ۳۴، ۳۵ خوی / ۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸
دولت آباد / ۹۸، ۹۹ دیسرائیلی / ۱۹۲ دیکسون، دبلیو. ئی. آر (سرلشکر) / ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۷۲، ۱۳۳، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	د داگلاس، ئی. ای / ۴۲، ۶۹، ۱۴۰، ۱۴۱ داناھو، ام. اچ (سرگرد) / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ دانشگاه تهران / ۸۹ دانشگاه شیکاگو / ۲۰۷ دریاچه وان / ۲۲۰ دریفوس، لوئیز جی / ۹۴
ر رابین هود / ۱۱۸ راسل / ۸۶، ۸۷، ۹۲ راکینگهام کانتی / ۳۳ رشت / ۲۳، ۲۴، ۷۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۹۹ رعد (روزنامه) / ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۴ روز (منطقه‌ای در مرزهای کردنشین ایران و عراق) / ۱۳۵ روس / ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۰، ۷۹، ۸۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۹	

۱۰۸, ۱۰۴, ۱۰۳, ۶۶, ۶۵, ۶۳	۱۷۴, ۱۷۳, ۱۶۹, ۱۶۷, ۱۶۶, ۱۴۸
سایکس، سرپرسی / ۲۳, ۳۲, ۷۷,	۲۲۲, ۲۲۰, ۲۱۹, ۱۷۶
۱۳۰, ۱۲۹, ۱۱۲, ۹۴, ۹۲, ۹۰, ۷۸	روسیه / ۱۶, ۱۷, ۲۰, ۲۲, ۲۳, ۲۶,
سبزہ میدان / ۱۴۰	۳۵, ۵۸, ۶۳, ۶۶, ۷۲, ۸۶, ۹۸, ۹۹,
سیہر، احمدعلی مورخ الدولہ / ۳۲	۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶,
سپہسالار / ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۷, ۱۷۹	۱۰۷, ۱۰۸, ۱۱۱, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۴۴,
ستارہ ایران (نشریہ) / ۱۲۸	۱۶۵, ۱۶۶, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۷,
سرخس / ۲۱۳	۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۹۴,
سفارت آمریکا / ۱۹۸	۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۳, ۲۱۴,
سفارت انگلستان / ۵۷, ۱۳۷, ۲۰۸,	۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۱,
۲۰۹	۲۲۲, ۲۲۳
سفارت انگلیس / ۱۹۴, ۱۸۳, ۱۸۲	رئیز، سر جی. دی / ۱۹۰
سفارت ایران / ۱۳۷	ریم، جی. دی / ۱۴۰
سفارت روسیہ / ۱۷۵, ۱۰۳, ۱۷۵	
سفرنامہ میرزا فتاح خان	ز
گرمرودی (کتاب) / ۲۲۰	زنجان / ۶۶, ۹۲, ۹۴, ۱۰۰, ۱۰۱,
سلطان بلاغ / ۱۲۴, ۴۷	۱۰۳, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۳۸, ۱۳۹
سلطان آباد / ۳۷, ۴۰, ۴۸, ۸۲, ۹۸,	زوکلر، جرج. اف / ۹۸
۱۹۹, ۱۰۵	
سلماس / ۵۸, ۶۶, ۶۷, ۱۰۸, ۲۲۰	س
سلیمانیہ / ۲۱۳	سالدوز / ۶۶
سن / ۲۱۳	ساوئرد، ادیسون ٹی / ۲۴, ۲۵, ۵۰,
سنا (مجلس) / ۳۷, ۱۷۷, ۱۷۸	۵۱, ۷۲, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۵۰,
سنگاپور / ۵۱	۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۶۶, ۱۶۷,
سنہ [سندج] / ۹۴, ۱۰۰	۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۱,
سوئوتسینسکی، ال. ای / ۸۶, ۸۷, ۸۸,	۱۹۵, ۱۹۷, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۶, ۲۰۸,
۹۵, ۹۴, ۹۲, ۹۱, ۸۹	۲۰۹
سیرجان / ۱۲۹	سواجبلاغ / ۴۱, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۱,

- سیستان / ۱۴۶، ۱۵۹
 سینج، مارک / ۱۴۷
- ص - ط
 صندوق اولدسینکینگ / ۱۸۹
 طبل (کوه) / ۱۳۵
 طهران / ۱۰۲
- ش
 شاهرخ، ارباب کیخسرو / ۳۸، ۱۷۰،
 ۲۰۸، ۲۰۲
 شاهرود / ۹۴
 شد، دلبیو. ای / ۶۳، ۶۵
 شرح زندگانی من (کتاب) / ۶۹
 شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی /
 ۱۹۱
 شرکت کانال سوئز / ۱۹۰
 شرکت گارانتی تراست / ۲۰۵
 شرکت نفت انگلیس / ۱۸۴
 شرکت نفت انگلیس و ایران / ۲۷،
 ۲۸، ۱۵۹، ۱۹۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲
 شرکت هریس، فوربز و کمپانی / ۱۷۳
 شط العرب / ۱۸۶
 شوستر، دلبیو. مورگان / ۲۰، ۶۹، ۸۶،
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۲۰۲،
 ۲۰۹، ۲۰۸
- ع
 عثمانی / ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۴۵، ۷۹،
 ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۵۴، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۲
 عدن / ۵۱، ۱۸۶
 عراق / ۱۳۵
 عربستان (خوزستان) / ۱۸۵، ۲۱۸
 علاء / میرزا حسین خان / ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۲۱۱
 علاء السلطنه / ۱۰۷، ۱۷۹
 عمادالتجار / ۶۲
 عماره / ۱۱۰
 عمیدی نوری، ابوالحسن / ۵۰، ۲۰۲
 عیسوی، چارلز / ۸۷، ۹۵
- ف
 فارس (استان) / ۲۲، ۳۳، ۷۶، ۷۹،
 ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹
 فارس (نژاد) / ۱۱۵
 فتاحی، فتح‌الدین / ۲۲۰
 فخرالمعالی / ۶۲
 فرات (رود) / ۲۱۳
- شیراز / ۲۳، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹،
 ۹۲، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۶۰، ۲۰۰
 شیندلر / ۹۰

قفقاز / ۱۰۶, ۲۱۳, ۲۱۴	فرشباشی، حسین‌خان / ۶۲
قم / ۳۷, ۴۰, ۴۱, ۴۴, ۹۴, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱	فرانسه / ۱۶, ۳۴, ۷۸, ۲۱۱, ۲۱۵
ک	فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز (کتاب) / ۳۲, ۷۷, ۱۲۰
کارانگو / ۱۲۷	فرمانفرما، عبدالحسین میرزا (شاهزاده) / ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۱۱۹, ۱۲۹
کازرون / ۱۲۸	فرمانفرمائیان، حافظ / ۳۲, ۷۷, ۱۲۰
کاشان / ۳۷, ۲۰۰	فرهمند، جلال / ۵۰
کالدول، جان لارنس / ۲۰, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۲, ۴۴, ۴۵, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۶۳, ۶۹, ۷۰, ۷۳, ۷۴, ۸۲, ۸۳, ۹۲, ۹۳, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۳۵, ۱۳۸, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۸۱, ۱۹۲, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵	فروغی، محمدعلی [ذکاءالملک] / ۲۱۱ فیروزآباد / ۷۷ فیلاذفیا / ۲۰۴
کانزاس / ۳۷	ق
کیرز (کلنل) / ۱۳۵	قائن / ۱۴۵
کریلابی حسین / ۷۵, ۷۶	قرارداد ۱۹۰۱ / ۲۱۵
کردستان / ۴۲, ۵۸, ۱۰۲, ۱۰۸, ۱۲۷	قرارداد ۱۹۰۷ / ۲۱۳, ۲۱۵, ۲۱۷
کرسف (روستا) / ۱۲۵	قرارداد ترکمانچای / ۲۱۵
کرمان / ۲۲, ۳۳, ۹۲, ۹۴, ۱۲۹	قرارداد داری / ۱۸۳, ۱۸۴
کرمانشاه / ۴۲, ۴۳, ۴۸, ۷۲, ۹۲	قزاق / ۱۰۴, ۱۹۶
	قزاقخانه / ۱۹۶
	قزوین / ۴۱, ۴۷, ۴۸, ۷۴, ۷۸, ۸۹, ۹۲, ۹۴, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۸, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۳۵, ۱۹۹, ۲۲۰, ۲۲۲
	قشقایی (ایل) / ۱۱۹
	قصرشیرین / ۵۱, ۵۳, ۱۰۶, ۱۳۵, ۱۵۵, ۱۵۶, ۲۲۲

- گیلان / ۲۳، ۲۴، ۷۳، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۸، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۲۱
- گیلبار / ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۲۱۹، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۶۸، ۱۳۵
- گیلمان (ژنرال) / ۱۳۵، کرنسکی / ۲۱۶، ۲۱۷
- گینوی، سرچارلز / ۱۸۴، کریستین ساینس مانیستور (روزنامه) / ۱۶۶
- ل
- لرد کرزن / ۹۱، کسروی، احمد / ۳۲، ۶۲، ۲۲۰
- لندن / ۷۰، ۱۳۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۱، کفری، جفرسون / ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۹۸، ۱۷۴
- لنکران / ۱۴۳، کلمبیا / ۳۴
- لوئیزیانا / ۳۴، کلید نجات (روزنامه) / ۶۲
- لوکاس، آلبرت / ۲۰۳، کمپانی نیویورک / ۱۷۰، ۱۷۱
- م
- مؤتمن الملک / ۲۰۸، کمپته امداد آمریکا / ۴۷، ۶۰
- مؤسسه بانکی ردموند / ۱۷۰، ۱۷۱، کمپته امداد مسلمانان قفقاز / ۵۹
- مارشال، ویلیام (ژنرال) / ۱۳۵، ۱۳۶، کنتاکی / ۵۱
- مارلینگ، سرچارلز. ام / ۱۷۶، ۱۸۲، ۲۱۱، کنفرانس صلح ورسای / ۲۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲
- مازندران / ۶۸، ۱۴۱، ۱۴۲، کنیون (کلنل) / ۱۲۸، ۱۳۲
- مالسون (ژنرال) / ۲۳، کوپا / ۳۴
- مولیتور، لامبرت / ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، کیورث (کلنل) / ۱۴۲
- ۱۶۰
- گ
- مالیسون (سرلشکر) / ۱۴۵، ۱۴۷، گراند هتل / ۱۰۲
- مجتهد محلاتی، شیخ مرتضی / ۷۹، گلادستون / ۱۹۰
- مجلس عوام (انگلستان) / ۱۸۹، گناباد / ۱۴۵
- محمدخان (کدخدای امیرخیز) / ۶۲، گنجه / ۱۰۲
- محمده (خرمشهر) / ۹۴، ۱۵۴، گولد / ۱۴۶، ۱۴۷

- مدیسون (میدان) / ۶۱
 مراغه / ۲۳
 مراغه‌ای، صفی حسام نظام / ۶۲
 مرنارد بلژیکی / ۶۹
 مرنند / ۱۱۳
 مستوفی، عبدالله / ۳۲، ۶۹
 مستوفی الممالک / ۱۷۰
 مشاور الممالک / ۲۱۱، ۲۱۲
 مشهد / ۲۳، ۳۳، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۷
 نیوکاسل ایست / ۱۹۰
 نیویورک / ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۱۴۸، ۱۷۳
 نی‌یرایست (نشریه) / ۷۰
 نی‌ریز / ۱۲۹
 نیشابور / ۹۴
 نیشال سیتی بنک / ۲۰۵
 نورپرفورس / ۷۸
 نهاوند / ۱۰۰
 نیروی هیس - هیس / ۵۳، ۱۷
 نی‌یراز / ۱۲۹
 نیشابور / ۹۴
 نیوکاسل ایست / ۱۹۰
 نیویورک / ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۱۴۸، ۱۷۳
 نی‌یرایست (نشریه) / ۷۰
 مندلی / ۱۵۲
 مؤننز (کلنل) / ۱۳۶
 مود (ژنرال) / ۱۳۲
 مودله / ۱۷۴، ۱۷۵
 موری، چارلز ا. (کشیش) / ۱۳۸
 موری، والاس اسمیت / ۱۹، ۳۱، ۹۰
 موصل / ۹۴، ۱۵۱
 موصل / ۵۹
 مولیتور، لامبرت / ۷۵، ۸۰، ۱۶۰
 مهاباد / ۵۸
 میانه / ۹۴، ۱۲۷
 میرزاده عشقی / ۹۳
 میروشنیکف / ۱۸
 ن
 نبیل الدوله، میرزا علی‌قلی خان / ۱۳۶
 نخجوان / ۲۱۳
 نشنال سیتی بنک / ۲۰۵
 نورپرفورس / ۷۸
 نهاوند / ۱۰۰
 نیروی هیس - هیس / ۵۳، ۱۷
 نی‌ریز / ۱۲۹
 نیشابور / ۹۴
 نیوکاسل ایست / ۱۹۰
 نیویورک / ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۱۴۸، ۱۷۳
 نی‌یرایست (نشریه) / ۷۰
 واشنگتن / ۱۳۶
 واکر، بنت / ۱۷۳
 وایت، فرانسیس / ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۶۸
 واثوق الدوله / ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۷
 وزارت خارجه آمریکا / ۲۵، ۳۲، ۵۷
 وزارت خارجه انگلستان / ۹۰
 واکر، بنت / ۱۷۳
 وایت، فرانسیس / ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۶۸
 واثوق الدوله / ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۷
 وزارت خارجه آمریکا / ۲۵، ۳۲، ۵۷
 وزارت خارجه انگلستان / ۹۰

وزارت خارجه ایران / ۱۳۶، ۱۳۷، هیسنز / ۱۷۵
 ۱۴۳ هیسنز / ۱۷۴، ۱۷۵
 ولگا (رود) / ۱۱۶
 ویرجینیا / ۳۳
 ویکری، چارلز / ۴۷، ۴۸
 ویلسون (رئیس‌جمهور آمریکا) / ۲۱۴
 یزد / ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۱۱۲، ۲۰۰

ه

هارت، چارلز. سی / ۹۴
 هایزر، اسکار (کنسول) / ۱۰۹، ۱۵۱
 ۱۵۵، ۱۵۲
 هشتری / ۱۰۵
 همدان / ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۶۶،
 ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۰

هند ← هندوستان

هندوستان / ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۴۵، ۷۲،
 ۹۷، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۷،
 ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۹۰،
 ۱۹۱

هنگ کنگ / ۵۱

هون (قوم) / ۱۱۶
 هیأت سایکس / ۱۶
 هیاطله (قوم) / ۱۱۶